







## فهرست مطالب

پیش گفتار .....	۹
مقدمات ورود به اصول دین .....	۱۱
۱- لزوم تحصیل معرفت .....	۱۱
۲- نیاز انسان به دین حق .....	۱۱
۳- اثر دین در زندگی شخصی .....	۱۲
۴- اثر دین در زندگی اجتماعی .....	۱۳
۵- شرف علم به اصول دین .....	۱۴
۶- شرط رسیدن به معرفت و ایمان به خداوند متعال .....	۱۶
راه رسیدن به ایمان به خدا .....	۱۷
توحید .....	۳۳
عدل .....	۴۱
نبوت .....	۴۵
نبوت عامه .....	۴۵
خصایص پیغمبر .....	۵۱
الف. عصمت .....	۵۱
ب. معجزه .....	۵۲

فهرست مطالب / ۵

۵۶	نبوت خاصه.....
۵۶	۱- عجز بشر از آوردن همانند قرآن.....
۵۸	۲- هدایت قرآن.....
۶۰	برخی از اعتقادات یهودیان.....
۶۴	برخی از اعتقادات اختصاصی مسیحیان.....
۷۰	۳- خبرهای غیبی قرآن.....
۷۲	۴- احاطه به اسرار خلقت.....
۷۳	۵- جاذبه قرآن.....
۷۴	۶- عدم اختلاف در قرآن.....
۷۴	۷- تربیت عینی و عملی قرآن.....
۸۴	اشعه‌ای از آفتاب حیات آن حضرت ﷺ.....
۹۷	معاد.....
۹۷	دلیل عقلی.....
۹۹	دلیل نقلی.....
۱۰۱	امامت.....
۱۰۱	الف: حکومت عقل.....
۱۰۳	ب: حکومت قرآن.....
۱۰۳	آیه اول.....
۱۰۴	آیه دوم.....
۱۰۵	آیه سوم.....
۱۰۶	ج: حکومت سنت.....
۱۱۳	حدیث اول.....
۱۱۴	حدیث دوم.....
۱۱۸	شدت از ر.....

## ۶ / آشنایی با اصول دین

- اصلاح امر ..... ۱۱۹
- شرکت در امر ..... ۱۲۰
- خلافت ..... ۱۲۱
- حدیث سوم ..... ۱۲۶
- حدیث چهارم ..... ۱۳۴
- حدیث پنجم ..... ۱۳۶
- حدیث ششم ..... ۱۴۰
- ائمه اثنا عشر علیهم السلام ..... ۱۴۷
- امام زمان علیه السلام ..... ۱۶۵
- دلیل عقلی ..... ۱۶۵
- دلیل نقلی ..... ۱۶۷
- خصوصیات حضرت مهدی علیه السلام ..... ۱۷۱
- طول عمر آن حضرت علیه السلام ..... ۱۷۸
- معجزاتی از حضرت مهدی علیه السلام ..... ۱۷۹
- راه بهره‌مند شدن از آن حضرت در زمان غیبت ..... ۱۸۲
- فروع دین ..... ۱۸۵
- الف: نماز ..... ۱۸۵
- ب: زکات ..... ۱۹۳
- الف: تعبّد در دین ..... ۲۰۶
- ب: لزوم تقلید از علمای دین ..... ۲۰۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَا سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ

## پیش گفتار

این رساله در فروع دین است، ولی این مختصر به ملاحظه آشنایی با اصول دین نوشته شده است؛ و چنان که نور مراتبی دارد و نور آفتاب و شمع هر دو از مراتب حقیقت نور است، معرفت به اصول دین مبین اسلام هم مراتبی دارد، و این مختصر شمعی است برای پویندگان این راه در حد آشنایی با اصول دین، نه در حد تحقیق عمیق. در این مختصر از نظر عقلی، به جوهری استدلال شده است که مبتنی بر مقدمات سهل تر باشد، و از نظر نقلی، به منقولاتی استناد شده که در کتب حدیث عامه و خاصه و تواریخ معروف آمده است، و اخبار به آنها - هر چند ناقل ثقه یا آنچه که نقل شده مورد وثوق بوده - مستند به مأخذ نقل است. و استضائه از انوار آیات و روایات در مبانی دین به این جهت است که کتاب و سنت، بیدار کننده فطرت و مشتمل بر دقیق ترین قواعد حکمت است. و در ترجمه روایات، خلاصه و مضمون قریب به مدلول حدیث آورده شده است، و به جهت مراعات جنبه عمومی، از بیان بعضی نکات فنی صرف نظر شده، و به ملاحظه اختصار، تمام جهات مربوط به مطالب طرح نشده است.





## مقدمات ورود به اصول دین

قبل از شروع در بیان این اصول، توجه به چند مطلب لازم است.

### ۱- لزوم تحصیل معرفت

احتمال وجود مبدأ و معاد، مستلزم لزوم جستجو و تحصیل معرفت دینی است، زیرا اگر جهان خالقی علیم و حکیم داشته باشد، و مرگ پایان زندگی انسان نباشد، و خالق انسان از خلقت او هدفی داشته و برای او برنامه‌ای مقرر کرده، و تخلف از آن موجب شقاوت ابدی باشد، جبلت و فطرت آدمی ایجاب می‌کند که به این احتمال - هر چند ضعیف باشد - به حساب عظمت و اهمیت مورد احتمال ترتیب اثر بدهد، تا کار را به وسیله تحقیق به نفی یا اثبات یکسره کند؛ چنان که اگر احتمال بدهد سیم برق اتصالی پیدا کرده، که بر فرض اتصال، زندگی او طعمه حریق می‌شود، آرام نمی‌گیرد تا یقین به زوال خطر پیدا کند.

### ۲- نیاز انسان به دین حق

انسان موجودی است مرکب از تن و روان، و عقل و هوی، و در اثر این ترکیب، فطرت او در جستجوی سعادت مادی و معنوی و رسیدن به کمال مقصود از هستی خویش است.

از سوی دیگر، حیات هر فردی از افراد انسان دو بُعد دارد: فردی و اجتماعی؛ مانند هر عضوی از اعضای بدن که غیر از زندگانی خاص به خود، تأثیر و تأثر متقابل با بقیه اعضا دارد.

از این رو انسان نیازمند برنامه‌ای است که تضمین کننده سعادت مادی و معنوی و حیات طیبه فردی و اجتماعی او باشد، و چنین برنامه‌ای دین حق است که احتیاج به آن، ضرورت فطرت انسان است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾<sup>۱</sup>.

و برای هر موجودی کمالی است که رسیدن به آن کمال، از طریق جز تبعیت از سنت و آیینی که برای تکامل و تربیت او معین شده میسر نیست، و انسان هم از این قاعده عمومی مستثنا نیست: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۲</sup>.

### ۳- اثر دین در زندگی شخصی

زندگی انسان متن، حاشیه، اصل و فرعی دارد؛ اصل و متن خود اوست، و حواشی و فروع، آنچه به او تعلق دارد، مانند مال، مقام، همسر، فرزند و بستگان. حبّ ذات و علائق ذات، زندگی آدمی را با دو آفت غم و اندوه، و نگرانی و ترس به هم آمیخته است؛ غم و غصه برای آنچه که ندارد تا به آن برسد، و ترس و نگرانی از این که مبادا حوادث روزگار آنچه را که دارد از او بگیرد.

ایمان به خدا هر دو آفت را ریشه کن می‌کند، چون ایمان به خداوند عالم قادر حکیم و رحیم، او را وادار به انجام وظایفی می‌کند که برای او مقرر شده است، و با انجام وظایف بندگی، می‌داند که خداوند به عنایت حکمت و رحمت، او را به آنچه خیر و سعادت اوست می‌رساند، و از آنچه مایه شرّ و شقاوت اوست باز می‌دارد.

---

۱. سوره روم، آیه ۳۰ (پس به پا دار روی خود را برای دین در حالی که مستقیم در آن باشی به توحید، این فطرت خداست که مردم را بر آن آفریده است)

۲. سوره طه، آیه ۵۰ (گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد، پس هدایت کرد)

بلکه با یافتن حقیقتی که حقایق دیگر در برابر او مجاز است، و هر چه غیر او است سرابی است که نمایش آب است، دیگر گمشده‌ای ندارد؛ و با ایمان به: ﴿ مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ﴾<sup>۱</sup> آنچه فانی و ناپایدار است برای او جاذبه‌ای ندارد که از نداشتنش غمگین و از باختنش نگران باشد: ﴿ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۲﴾

آنچه اعصاب آدمی را در این زندگی فرسوده می‌کند اضطرابها و هیجانهایی است که از شادمانی ظفر به علایق مادی، و افسردگی از نرسیدن به آنها حاصل می‌شود؛ و لنگر ایمان است که در طوفان این امواج به مؤمن آرامش و اطمینان می‌دهد: ﴿ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَكُمْ ﴾<sup>۳</sup>، ﴿ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴾<sup>۴</sup>.

#### ۴- اثر دین در زندگی اجتماعی

انسان دارای شهوت و غضبی است که با غریزه افزون‌طلبی، به هیچ حدی محدود نیست، اگر شهوت مال بر او غلبه کند گنجینه‌های زمین او را قانع نمی‌کند، و اگر شهوت مقام بر او چیره شود حکومت زمین او را کفایت نمی‌کند، و می‌خواهد که پرچم قدرت خود را بر کرات دیگر نیز برافرازد: ﴿ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمَنُ ابْنُ لِي صِرْحًا

۱. سوره نحل، آیه ۹۶ (آنچه نزد شماست پایان یابد، و آنچه نزد خداست پاینده است)

۲. سوره یونس، آیه ۶۲، ۶۳، ۶۴ (همانا اولیاء الله نه ترسی بر آنان است و نه محزون می‌شوند، آنها کسانی هستند که ایمان آوردند و پرهیزکارند، برای آنهاست بشارت در زندگی دنیا و آخرت. تبدیلی برای کلمات خدا نیست، آن همان رستگاری عظیم است)

۳. سوره حدید، آیه ۲۳ (تا دریغ نخورید (اندوهگین نشوید) بر آنچه از شما فوت شده و نه شاد شوید بدانچه شما را آمده است).

۴. سوره رعد، آیه ۲۸ (آنان که ایمان آوردند و دل‌های آنان به ذکر خدا مطمئن می‌شود؛ آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا مطمئن می‌شود).

### لَعَلِّي أَبْلُغَ الْأَسْبَابَ \* أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ ﴿١﴾

هوای سرکش انسان با شهوت شکم، دامن، مال و مقام، و استخدام قوه غضب، برای اقناع هوس پایان ناپذیر خود هیچ مرزی نمی شناسد، و از پایمال کردن هیچ حقی صرف نظر نمی کند؛ و نتیجه حیات انسان با چنین شهوتی جز فساد، و با چنان غضبی جز خونریزی و خانمان سوزی نخواهد بود، زیرا قدرت فکر آدمی با شکستن طلسم اسرار طبیعت و استخدام قوای آن برای رسیدن به آمال نفسانی نامحدود خود، زندگی انسان بلکه کره زمین را که مهد حیات بشر است به نابودی می کشاند: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي

### الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ﴿٢﴾

قدرتی که نفس سرکش را مهار، و شهوت و غضب انسان را تعدیل، و حقوق فرد و جامعه را تضمین و تأمین می کند، ایمان به مبدأ و معاد و ثواب و عقاب است؛ و انسان با اعتقاد به خداوندی که: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾<sup>۳</sup> و مجازاتی که: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾<sup>۴</sup> به هر خیری وادار و از هر شری برکنار خواهد بود؛ و جامعه ای بر مبنای تصالح در بقا، و برکنار از تنازع در بقا به وجود خواهد آمد.

## ۵ شرف علم به اصول دین

فطرت انسان عاشق علم است، زیرا آنچه انسان به او انسان است عقل است، و میوه عقل علم است، از این رو اگر به جاهل بگویند جاهل هستی، با این که می داند جاهل است غمگین می شود، و اگر به او نسبت علم بدهند مسرور می گردد.

۱. سوره غافر، آیه ۳۶، ۳۷ (وگفت فرعون: یا هامان بنیاد کن برای من برجی شاید برسم به اسباب؛ اسباب آسمانها).

۲. سوره روم، آیه ۴۱ (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا، بدانچه دستهای مردم فراهم کرد)

۳. سوره حدید، آیه ۴ (و او با شماست هر جا که باشید)

۴. سوره زلزله، آیه ۷، ۸ (پس هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار خوب کند، می بیند آن را؛ و هر کس به اندازه

سنگینی ذره ای کار بد کند، می بیند آن را)

اسلام که دین فطرت است نسبت علم را به جهل نسبت نور به ظلمت و حیات به موت قرار داده است: «إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيْدُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَنْ يَهْدِيَهُ»<sup>۱</sup>، «العالم بين الجهال كالحي بين الأموات»<sup>۲</sup>.

ولی باید دانست هر چند هر علمی بالذات شریف است، لیکن مراتب شرافت علوم به اموری مختلف می‌شود، مثلاً شرف هر علمی، به شرف موضوع و نتیجه و روش استدلال در آن علم تفاوت پیدا می‌کند، چنان‌که انسان‌شناسی از گیاه‌شناسی اشرف است به نسبت شرف انسان بر گیاه؛ و علمی که سلامت زندگی انسان را بیمه می‌کند اشرف است از علمی که سلامت مال او را تأمین می‌کند، به نسبت شرف زندگی انسان بر مال؛ و علمی که بر مبنای برهان نظر می‌دهد اشرف است از علمی که بر مبنای فرضیه نتیجه می‌گیرد، به نسبت شرف یقین بر گمان.

بنابراین اشرف علوم، علمی است که موضوع آن خداست، ولی با این ملاحظه که نسبت شرف خداوند متعال به غیر او نسبت اقیانوس به قطره، و نسبت خورشید به ذره نیست، بلکه نسبت غیرمتناهی به متناهی است؛ و به نظر دقیق لاشیء و فقیر بالذات طرف نسبت با غنی بالذات نیست: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ»<sup>۳</sup>.

و ثمره و نتیجه آن، ایمان و عمل صالح است که وسیله سعادت انسان در دنیا و آخرت و تأمین حقوق فرد و جامعه است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً»<sup>۴</sup> و مبنای آن بر علم و برهان و پیروی نکردن از ظن و گمان است: «أَدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ»<sup>۵</sup>، «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»<sup>۶</sup>، «إِنَّ

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۵، (این است و جز این نیست که آن «علم» نوری است که واقع می‌شود در

قلب آن کس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت نماید)

۲. بحار الانوار جلد ۱، صفحه ۱۷۲ (دانا میان نادانان مانند زنده است میان مردگان)

۳. سوره طه، آیه ۱۱۱ (و خوار شدند چهره‌ها برای حی قیوم)

۴. سوره نحل، آیه ۹۷ (آن کس که کردار شایسته کند از مرد یا زن و حال آن که مؤمن باشد، هر آینه زنده می‌کنیم

او را به حیات پاکیزه)

۵. سوره نحل، آیه ۱۲۵ (دعوت کن به راه پروردگار خودت، به حکمت)

۶. سوره اسراء، آیه ۳۶ (و پیروی نکن از آنچه که علمی به آن، برای تو نیست).

## الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً<sup>۱</sup>

با ملاحظه آنچه گذشت مدلول این حدیث شریف روشن می‌شود «إن أفضل الفرائض وأوجبها على الإنسان معرفة الرب والإقرار له بالعبودية»<sup>۲</sup>.

### ۶ شرط رسیدن به معرفت و ایمان به خداوند متعال

انسان در مقابل هر پدیده‌ای در جستجوی پدیدآورنده آن است، و فطرت آدمی تشنه پیدا کردن سرچشمه وجود است.

ولی باید دانست که گوهر ایمان و معرفت خداوند متعال که ارزشمندترین جواهر گنجینه علم و معرفت است به مقتضای قاعده عدل و حکمت، نصیب کسی که آلوده به ظلم به ایمان و معرفت خداوند است نخواهد شد؛ زیرا حکمت را به نااهل دادن ظلم به حکمت، و از اهل دریغ کردن ظلم به اهل حکمت است.

و باید دانست که اعتقاد به نبود مبدأ و معاد ممکن نیست مگر آن که انسان به تمام هستی و سلسله علل و معلولات احاطه پیدا کند، و مبدأ و معاد را نیابد؛ و تا چنین ادراک محیطی محقق نشود، یقین به نبود مبدأ و معاد محال است، بلکه آنچه ممکن است ندانستن مبدأ و معاد است.

بنابراین مقتضای عدل و انصاف این است: کسی که شک در وجود خداوند دارد، قولاً و عملاً به مقتضای شک عمل کند، مثلاً اگر کسی احتمال وجودی را می‌دهد که در صورت وجدان او سعادت جاوید، و در صورت فقدان او شقاوت ابدی نصیبش می‌شود، وظیفه عقلی او آن است که به قلب و زبان آن را انکار نکند، و در مقام عمل، به قدری که توان دارد در جستجوی او کوشش کند، و در مقام وظایف عملی رعایت احتیاط نماید، که مبادا خداوندی باشد و تخلف از فرمان او شقاوت ابدی را در

۱. سوره یونس، آیه ۳۶ (و هر آینه گمان، بی‌نیاز نکند از حق چیزی را)

۲. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۵۵ (همانا برترین فرائض و واجب‌ترین آنها بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار برای او به بندگی است)

پی داشته باشد؛ همچنان که اگر کسی احتمال وجود سمی در لذیذترین غذا را بدهد، به وظیفه عقلی خود، از خوردن آن غذا باید امساک نماید.

هر شک کننده در وجود خدا اگر به این عدل که واجب عقلی اوست عمل کند، بی شک به معرفت و ایمان خواهد رسید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>۱</sup> و گرنه با آلودگی به ظلم به این حقیقت، معرفت آن قدوس متعال میسر نخواهد شد: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾<sup>۳</sup>.

بعد از توجه به این امور به بیان اصول دین می پردازیم.

## راه رسیدن به ایمان به خدا

راههای رسیدن به ایمان به خداوند متعال متعدد است:

برای اهل الله دلیل بر او و وسیله معرفت او خود اوست: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾<sup>۴</sup>، «يَا مَنْ ذَلَّ عَلَىٰ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»<sup>۵</sup>، «بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَّتَنِي عَلَيْكَ»<sup>۶</sup>.

و برای غیر آنان - از جهت اختصار - به چند راه اشاره می کنیم:

**الف:** هرگاه انسان به خود و آنچه در حیطه ادراک اوست بنگرد، و هر جزئی از آن را ملاحظه کند، می یابد که نبودن آن ذره محال نیست، و بود و نبود آن ممکن است؛ و ذات آن نه ضرورت وجود و نه ضرورت عدم دارد؛ و هر چیزی که بود و نبودش

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹ (و آنان که جهاد کردند در ما، هر آینه و البته آنان را به راههای خودمان هدایت می کنیم).

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۹ (خدا می دهد حکمت را به هر کس که می خواهد، و به هر کس حکمت داده می شود خیر بسیار به او داده شده است)

۳. سوره ابراهیم، آیه ۲۷ (و گمراه می کند خدا ظالمان را و می کند خدا هر چه خواهد)

۴. سوره فصلت، آیه ۵۳ (آیا کفایت نمی کند به پروردگار تو که او بر همه چیز گواه است)

۵. بحار الانوار، جلد ۸۴، صفحه ۳۳۹، بیان مولى الموحدین (ای کسی که بر ذات خودت، به ذات خود دلالت کردی)

۶. بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۸۲ بیان زین العابدین (به تو شناختم تو را، و تو دلالت کردی مرا بر خودت)



ممکن است محتاج به سببی است که او را موجود کند، مانند دو کفه ترازوی همسنگ، که ترجیح یک کفه بر دیگری بدون عامل خارجی ممکن نیست، با این تفاوت که وجود ممکن وابسته به سبب وجود، و عدم آن به نبود سبب وجود است؛ و چون وجود هر جزئی از اجزای جهان محتاج به دهنده وجود است، آن دهنده وجود یا خود اوست و یا همانند او از سایر موجودات؛ اما خود او با آن که دارنده وجود نیست چگونه می تواند آنچه را ندارد، بدهد؛ و اما همانند او که همچون او نمی تواند به خود هستی دهد، چگونه می تواند به غیر خود هستی ببخشد؛ و این حکم که بر هر جزئی از جهان جاری است، بر کل جهان هم جاری است.

چنان که وجود فضایی روشن که از خود روشنی ندارد، دلیل وجود منبعی نورانی برای این روشنایی است که به خود روشن باشد نه به غیر؛ چه اگر چنین منبعی نباشد، ممکن نیست فضایی روشن شود، زیرا آنچه در ذات خود تاریک است محال است که بتواند به خود روشنی بخشد، تا چه رسد به غیر.

به این جهت وجود کائنات و کمالات وجود، مانند حیات و علم و قدرت، دلیل بر وجود حقیقتی است که وجود، حیات، علم و قدرت او به خود اوست و وابسته به غیر نیست: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾<sup>۱</sup>

عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام أنه دخل عليه رجل فقال له: يا ابن رسول الله ما الدليل على حدوث العالم؟ فقال: «أنت لم تكن ثم كنت و قد علمت أنك لم تكون نفسك ولا كونك من هو مثلك»<sup>۲</sup>.

ابوشاكر ديصانی از امام ششم عليه السلام پرسید: دلیل آن که برای تو خالق و صانعی وجود دارد چیست؟

۱. سوره طور، آیه ۳۵ (آیا آفریده شدند از غیر چیزی، یا ایشانند آفرینندگان)

۲. بحار الانوار جلد ۳، صفحه ۳۶ (مردی بر حضرت علی بن موسی الرضا عليه السلام وارد شد، پس گفت: یا بن رسول الله دلیل بر حدوث عالم چیست؟ حضرت فرمود: تو نبودی، بعد بود شدی، و هر آینه دانستی که همانا خودت خود را به وجود نیوردی، و نه آن کس که مثل تو است تو را به وجود آورده است)

فرمود:

«وجدت نفسي لا تخلو من احدى الجهتين، اما ان أكون صنعتها أنا أو صنعتها  
غیری، فإن كنت صنعتها أنا فلا أخلو من أحد المعنيين، إمّا أن أكون صنعتها و  
كانت موجودة، او صنعتها و كانت معدومة، فان كنت صنعتها و كانت موجودة  
فقد إستغنيت بوجودها عن صنعتها، و ان كانت معدومة فانك تعلم ان المعدوم  
لا يحدث شيئاً، فقد ثبت المعنى الثالث ان لى صانعاً و هو الله رب العالمين.»<sup>۱</sup>

چیزی که نبود و موجود شده است، یا خود او، خود را موجود کرده، یا غیر او؛ اگر  
خودش، خود را موجود کرده باشد، یا هنگامی که موجود بوده سبب وجود خود شده است،  
یا هنگامی که نبوده؛ در صورت اول، به موجود، وجود بخشیدن است و آن محال است؛ و در  
صورت دوم باید معدوم، علت وجود شود، و آن هم محال است. و اگر غیر او، او را به وجود  
آورده، اگر آن غیر مانند آن چیز نبوده و موجود شده، حکم او، حکم همان چیز است.  
پس به ضرورت عقل، هر چه نبوده و موجود شده است، باید وجود آوردنده و  
سازنده‌ای داشته باشد که عدم و نیستی در ذات او راه ندارد.

از این رو تمام تطوّرات و پدیده‌های جهان، دلیل وجود پدید آورنده‌ای است که  
پدید آورنده ندارد؛ و مصنوعات و مخلوقات خالقی است که مصنوع و مخلوق نیست.  
ب: اگر در بیابانی ورقی پیدا شود که حروف الفبا بر آن به ترتیب از الف تا یاء نوشته شده  
باشد، ضمیر هر انسانی شهادت می‌دهد که نقش حروف و ترتیب آنها، اثر ادراک و فهم  
است؛ و اگر تألیف کلمه را از آن حروف، و تألیف کلام را از کلمات ببیند، به نسبت دقت  
تألیف و ترکیب، به دانش و بینش نویسنده ایمان می‌آورد، و از نظم و دقت گفته و نوشته بر  
علم و حکمت گوینده و نویسنده استدلال می‌کند. آیا ترکیب یک گیاه از عناصر اولیّه آن، از  
جمله‌بندی یک سطر کتاب که دلیل غیر قابل انکار بر علم نویسنده است کمتر است؟!  
این چه علم و حکمتی است که در آب و خاک مایه پوسیدن و مرگ پوست دانه را  
فراهم کرده، و مغز آن را به حیات گیاهی زنده می‌کند؟!<sup>۱</sup>

ریشه را قدرتی می دهد که زمین را بشکافد و در ظلمت خاک قوت و غذای گیاه را جذب کند، و در هر قسمت از سفره خاک قوت درختان مختلف را مهیا کرده است، تا که هر گیاهی و درختی غذای مخصوص خود را بیابد؛ و ریشه هر درختی را طوری قرار داده که جز قوت مخصوص خود، که میوه مخصوص آن درخت را می دهد جذب نکند، و با قوه جاذبه زمین مبارزه کند، و آب و غذا را به ساقه و شاخه بفرستد، و مقارن با فعالیت ریشه در دل خاک برای جستجوی غذا و آب، فعالیت ساقه در فضا برای تهیه نور و هوا شروع شود: «کلّ میسر لما خلق له»<sup>۱</sup> و هر چند کوشش شود تا ریشه ای را که برای فرورفتن در اعماق خاک ساخته شده، و ساقه ای را که برای سر کشیدن به فضا پرداخته شده است، از آن سنت حکیمانه باز دارند، و بر عکس، ریشه را به جانب فضا و ساقه را به زیر خاک ببرند، آن دو با قانون شکنی مبارزه می کنند، و مسیر طبیعی خود را می پیمایند: ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>۲</sup>.

تنها تأمل در آفرینش یک درخت و عروقی که از ریشه آن به هزاران برگ با نظامی بهت انگیز کشیده شده، و قدرتی که به هر سلولی از سلولهای برگ داده شده است که آب و غذای خود را به وسیله ریشه از اعماق زمین جذب کند، کافی است که انسان به علم و حکمت نامتناهی ایمان بیاورد: ﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَلَمْ يَعْلَمِ بِإِنَّ اللَّهَ بَلِّغُهُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ﴾<sup>۳</sup>، ﴿أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴾<sup>۵</sup>.

۱. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۲۸۲ (هر چیزی میسر است برای آنچه آفریده شده برای آن)

۲. سوره احزاب، آیه ۶۲ (و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی یابی)

۳. سوره نمل، آیه ۶۰ (آیا چه کسی آفرید آسمانها و زمین را و نازل کرد برای شما از آسمان آبی، پس رویانیدیم به آن باغهایی را که دارای خرّمی است؛ نبود برای شما که برویانید درخت آنها را، آیا الهی است با الله؟ بلکه آنها قومی هستند که عدول می کنند از حق)

۴. سوره واقعه، آیه ۷۲ (آیا شما پدید آوردید درختش را، یا ما پدید آوردندگان)

۵. سوره حجر، آیه ۱۹ (و رویانیدیم در آن از هر چیز موزون و سنجیده شده)

به هر گیاهی و درختی که بنگرید، از ریشه تا میوه‌اش آیت علم و قدرت و حکمت حق است، و سرسپرده آیینی است که برای پرورش آن مقرر شده است: ﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾<sup>۱</sup>. همچنان که تأمل در زندگی هر حیوانی راهنمای آدمی به خداست. ابوشاکر دیصانی بر امام ششم علیه السلام وارد شد، و گفت: یا جعفر بن محمد، مرا بر معبود من دلالت کن؛ طفل صغیری با تخم مرغی بازی می‌کرد، امام علیه السلام آن تخم مرغ را گرفت و فرمود: «ای دیصانی این حصار است مکنون، پوستی غلیظ دارد، زیر پوست غلیظ پوست رقیقی است، و زیر آن پوست رقیق طلای مایع و نقره روانی است که هیچ یک به دیگری مخلوط نمی‌شود؛ نه از بیرون مفسدی در آن داخل شده تا خبر از بیرون آمده تا خبر از اصلاح آن بدهد و نه از بیرون مفسدی در آن داخل شده تا خبر از افساد آن بدهد؛ نه کسی می‌داند این تخم مرغ برای نریا برای ماده آفریده شده است.»<sup>۲</sup>

آیا آن حصار محکم از ماده آهکی تصفیه شده را که در آن اسراری نهفته، کدام تدبیر ساخته است، و آن را از دانه‌هایی که مرغ می‌خورد جدا کرده، و در تخم‌دان او همچون مأمنی برای پرورش جوجه فراهم کرده، و در آن نطفه را مانند گوهری در صدف جا داده است؛ و چون جوجه از مادر جداست و در دوران جنینی، رحمی نیست که از آن غذا بگیرد، غذای او را در همان حصار کنار او آماده کرده است؛ و بین جدار آهکی غلیظ و جوجه و غذای او، پوست لطیفی را که از غلظت آن حصار آسیبی به جوجه و غذای او وارد نشود قرار داده؛ و در آن عرصه تاریک و ظلمانی اعضا و قوای جوجه از استخوانها و عضلات و عروق و اعصاب و حواس - که تنها مطالعه در ساختمان چشم آن حیوان، محیر العقول است - هر یک را به جای خود به وجود آورده است؛ و چون برای ارتزاق، باید دانه‌ها را از لابلای سنگ و خاک تهیه کند، دهان او را به منقاری از جنس شاخ مجهز می‌کند که از برخورد با سنگ‌های زمین آسیب نبیند؛ و برای این که رزق او فوت نشود، چینه دانی به او می‌دهد تا هر دانه را که پیدا می‌کند از

۱. سورة الرحمن، آیه ۶ (و گیاه و درخت سجده می‌کنند)

۲. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۱

دست ندهد و در آن محفظه نگهداری کند و به تدریج به هاضمه تحویل دهد؛ و پوست او را به بال و پر می پوشانند و به این وسیله از سرما و گرما و آسیبها و آزار جانوران آن پوست لطیف را حفظ می کند. گذشته از ضروریات و واجبات زندگی حیوان، از مستحبات هم که آرایش ظاهر اوست غفلت نمی کند، و آن بال و پر را به رنگهای دل پذیر، رنگ آمیزی می کند، که امام علیه السلام فرمود: «تفلق عن مثل ألوان الطواويس»<sup>۱</sup>.

و چون برای این تکامل، حرارت موزون سینه مرغ لازم است، حیوانی که فقط تاریکی شب او را از حرکت و تلاش باز می دارد، ناگهان حالتی پیدا می کند که از تکاپو می افتد، و تا زمانی که تخم به آن حرارت احتیاج دارد بر روی آن می خوابد. آیا کدام حکمت است که این خمودی را بر مرغ مسلط می کند تا جنبش حیات را در جوجه به وجود آورد؟! و کدام استاد است که به او می آموزد که تخم را در شبانه روز بگرداند تا تعادل اعضا به هم نخورد؛ سپس هنگامی که خلقت جوجه تمام شد، جوجه را راهنمایی می کند که با منقار خود حصار محکم را بشکند، و پا به عرصه جهانی بگذارد که برای زندگی در آن جهان، آن اعضا و قوا به او داده شده است؛ و مرغی که به غریزه حیوانی جز جلب ملایمات و دفع ناملایمات حیات خود، عامل دیگری در او مؤثر نبود، ناگهان انقلابی در او به وجود می آید، که برای حفظ جوجه سینه خود را سپر بلا می کند، و تا وقتی که جوجه احتیاج به نگهداری دارد این عاطفه در او باقی می ماند.

آیا مطالعه در یک تخم مرغ کافی نیست که ما را راهنمایی کند به آن کس که: ﴿خَلَقَ فَسَوَّىٰ \* وَاللَّيْقَظَ فَهَلَّىٰ﴾<sup>۲</sup>.

به این جهت امام علیه السلام فرمود:

«أتری لها مدبراً؟ قال: فأطرق ملياً، ثم قال: أشهد أن لا اله الا الله وحده

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۲ (شکافته می شود و همانند رنگهای طاووسها نمایان می گردد)

۲. سوره اعلی، آیه ۲ و ۳ (آن کس که آفرید، پس راست و برابر کرد، و آن که تقدیر کرد پس هدایت کرد)

لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، و أنك امام و حجة من الله على خلقه و انا تائب مما كنت فيه»<sup>۱</sup>.

آری همان علم و قدرت و حکمتی که در ظلمت خاک، دانه را، و در تاریکی پوست تخم، جوجه را برای هدف و غرضی می‌پروراند، در ظلمات شکم و رحم مادر نطفه آدمی را که در ابتدا حیوانی است ذره‌بینی، فاقد جمیع اعضا و قوای انسانی، برای زندگی در خارج رحم به جهازهای مختلف مجهز می‌کند.

به‌طور نمونه استخوانها را با اشکال و اندازه‌های مختلف، و به تناسب وظایف آنها، و عضلات را برای حرکات گوناگون، در جنین به‌وجود می‌آورد؛ همچنین به وسیله تشکیلات حیرت‌انگیز مغز مشعل ادراک را روشن می‌نماید؛ و به فعالیت قلب که در خواب و بیداری، در هر سال میلیونها بار می‌زند، حرارت حیات را در این کانون زندگی حفظ می‌کند.

تأمل در ساده‌ترین ترکیب بدن آدمی، برای ایمان به تقدیر عزیز علیم کافی است؛ مثلاً سه قسم دندان در دهان کار گذاشته: ثنایا جلو، انیاب بعد از آن، طواحن کوچک بعد از آن و طواحن بزرگ در آخر دهان؛<sup>۲</sup> اگر طواحن جلو و ثنایا و انیاب به‌جای طواحن می‌روید، آیا در بریدن و جویدن غذا، و همچنین نقش این ترتیب در زشتی و زیبایی چهره چه اثری به‌جا می‌گذاشت؟!

اگر ابرو به‌جای آن که بالای چشم است زیر چشم می‌بود، یا سوراخهای بینی به‌جای این که رو به پایین است رو به بالا می‌بود، چه می‌شد؟!

عمران و آبادی زمین از زراعت گرفته تا محکم‌ترین بنا و ظریف‌ترین صنعت، به سرانگشت انسان و رویدن ناخن از آن بستگی دارد.

آیا چه حکمتی است که ماده ناخن را در غذای آدمی فراهم، و با تشکیلات حیرت‌انگیز

---

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۲ (امام فرمود آیا مدبری برای آن می‌بینی؟ پس مدتی طولانی سکوت کرد و سپس شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر و امامت آن حضرت داد و نسبت به آنچه در آن بود توبه نمود)  
۲. ثنایا = دندانهای پیش، انیاب = دندانهای نیش، طواحن = دندانهای آسیا.

هضم و جذب در عروق وارد می‌کند، و آن را به سرانگشت انسان می‌رساند، و برای تأمین غرض از خلقت آن، پیوند و ارتباطی بین ناخن و گوشت برقرار می‌کند، که جدا کردن آن دو از هم طاقت فرساست؛ و پس از تحصیل غرض دوباره آن دو را از هم جدا می‌کند، که ناخن به آسانی چیده شود؟!

عجب آن است که در همان غذایی که ماده ناخن با آن صلابت برای پویایی تهیه شده، ماده شفافی هم در کمال لطافت برای بینایی آماده شده، که بعد از طی مراحل هضم و جذب به چشم برسد.

اگر در تقسیم رزق معلوم این دو، کار برعکس می‌شد، و ناخن از درون چشم می‌روید و آن ماده شفاف به سرانگشت می‌رسید، چه اختلالی در نظام حیات بشر پیش می‌آمد؟! اینها نمونه‌ای از ساده‌ترین آثار علم و حکمت است که محتاج به دقت نظر نیست: ﴿ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾<sup>۱</sup> تا چه رسد به عمیق‌ترین اسراری که محتاج به تخصص در تشریح و وظایف الاعضاء و موشکافی‌ها به وسیله ذره‌بین‌ها و افکار است: ﴿ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ﴾<sup>۲</sup>.

آری، این موجودی که حکمت پوست آن، بعد از آن همه کاوشهای علمی هنوز مستور است، باید دید که در باطن و مغز او چه غوغایی است؛ از شهوتی که برای جلب ملامت، و غضبی که برای حفظ آنها و دفع ناملازمات به او عنایت شده، تا عقلی که برای تعدیل این دو از جهت عملی و هدایت حواس از جهت نظری به او افاضه شده است: ﴿ وَإِنْ تَعْلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ﴾<sup>۳</sup>.

چنین کتاب حکمتی با چه قلم علم و قدرتی بر قطره آبی نوشته شده است؟! ﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ \* خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴾<sup>۴</sup>، ﴿ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۱ (و در خودتان آیا نمی‌بینید)

۲. سوره روم، آیه ۸ (آیا تفکر نکردند در خودشان)

۳. سوره نحل، آیه ۱۸ (و اگر بشمارید نعمتهای خدا را، نمی‌شود که آنها را به حساب در آورید).

۴. سوره طارق، آیه ۵، ۶ (پس باید نظر کند انسان که از چه آفریده شده است؛ آفریده شد از آبی جهنده).

### مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ۱.

این چه علم و قدرت و حکمتی است که از حیوان ذره‌بینی شناور در آن ماء مهین، بشری آفرید که مشعل ادراکش اعماق آفاق و آنفس را کاوش کند: ﴿إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾<sup>۲</sup> و زمین و آسمان را میدان جولان اندیشه و قدرت خود قرار دهد؟! ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَاهُتَى وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۳</sup>

آیا در مقابل عظمت این علم و قدرت و رحمت و حکمت، آدمی چه می‌تواند بگوید بجز آنچه خود او فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۴</sup> و چه می‌تواند بکند جز آن که به خاک بیفتد و سر بر آن آستان جلال بساید و بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ». به مقتضای آیه کریمه: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾<sup>۵</sup> باید نظری هم به آفاق جهان دوخت، که میلیون‌ها خورشید و ماه و ستارگان که نور بعضی از آنها بعد از هزاران سال نوری - که سیر نور در هر ثانیه تقریباً سیصد هزار کیلومتر است - به زمین می‌رسد، و حجم بعضی از آنها میلیونها برابر کره زمین است، چنان فاصله آنها با یکدیگر حساب شده است، و هر یک در مدار معینی قرار گرفته، و به جاذبه و دافعه عمومی، تعادلی میان آنها برقرار شده که راه هر گونه

۱. سوره زمر، آیه ۶ (می‌آفریند شما را در شکمهای مادرانتان، آفرینشی بعد از آفرینش در تاریکی‌های سه‌گانه).

۲. سوره علق، آیه ۳، ۴، ۵ (بخوان و پروردگارت بزرگوارتر است، همان کسی که به وسیله قلم آموخت، و تعلیم کرد به انسان آنچه را نمی‌دانست)

۳. سوره لقمان، آیه ۲۰ (آیا نمی‌بینید که خدا مسخر کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و فراوان کرد بر شما نعمتهای خویش را آشکار و نهان، و بعضی از مردمانند که مجادله می‌کند در خدا به غیر علم و نه هدایت و نه کتاب نور بخش).

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (پس بلند مرتبه است خداوندی که بهترین آفرینندگان است).

۵. سوره فصلت، آیه ۵۳ (زود است که بنمایانیم به آنها آیات خویش را در سراسر گیتی و در خود ایشان، تا این که روشن شود برای آنها که به درستی اوست حق).



تصادم و تزاخمی بین این کرات بسته شده است: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ  
وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾<sup>۱</sup>.

زمین را که کانون زندگی انسان است به وسیله جو محیط بر آن، از برخورد هزاران شهاب  
پراکنده در فضا در روز و شب، که با برخورد به آن بخار می شوند، مصونیت بخشیده است.  
فاصله خورشید را با زمین طوری قرار داده که از نظر نور و حرارت، شرایط  
تربیت معادن و نباتات و حیوان و انسان به بهترین وجهی مهیا شود.

حرکت وضعی و انتقالی زمین به گونه‌ای حساب شده است که هر لحظه‌ای در  
قسمت عمده کره زمین، طلوع و غروب و روز و شب موجود باشد، و به طلوع آفتاب  
از نور و حرارت خورشید، کانون زندگی گرم و روشن، و فعالیت برای معاش شروع  
شود؛ و به غروب آفتاب ظلمت شب که مایه آرامش و سکونی که لازمه ادامه حیات و  
تجدید نشاط است خیمه زند، تا از تداوم تابش خورشید و انقطاع کلی آن نظام،  
حیات مختل نشود: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَمِنْ  
رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتُبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾<sup>۳</sup>، ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ  
اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾<sup>۴</sup>.  
نور و ظلمت و روز و شب بانهایت تضاد و تعاند، دست به دست یکدیگر داده و  
برای انجام یک هدف کار می کنند، و از طرفی به وسیله روز آنچه در زمین است و  
به وسیله شب آنچه در آسمان است در برابر دید آدمی گذاشته می شود تا در شبانه روز  
ملک و ملکوت آسمان و زمین در معرض دید بصر و بصیرت آدمی باشد.

۱. سوره یس، آیه ۴۰ (نه خورشید را سزاوار است که ماه را دریابد، و نه شب بر روز سبقت می گیرد، و هر یک در  
فلکی شناورند).

۲. سوره فرقان، آیه ۶۲ (واوست آن که گردانید شب و روز را جایگزین همدیگر برای آن کس که بخواهد متذکر شود)

۳. سوره قصص، آیه ۷۳ (واز رحمتش قرار داد برای شما شب و روز را، برای این که آرامش بگیرید و از فضل او  
طلب کنید).

۴. سوره قصص، آیه ۷۱ (بگو آیا دیده‌اید اگر بگرداند خدا بر شما شب را همیشه تا روز قیامت، کیست خدایی  
غیر از الله که روشنایی بیاورد برای شما، آیا پس چرا نمی شنوید؟)

و شب و روز کتاب وجود را برای انسان ورق می‌زند تا آیات خدا را در صفحه زمین و آسمان بخواند: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾<sup>۲</sup>.

انسانی که انعکاس قوانین و اسرار کائنات را در ذهن بشر مِلاک علم و حکمت می‌داند، چگونه ممکن است سازنده مغز و ذهن و فکر دانشمندان، و قانون‌گذار قوانین حاکم بر جهان و پدیدآورنده اسرار نظام هستی را فاقد علم و حکمت بداند، با آن که نسبت آنچه از قوانین جهان در ذهن تمام دانشمندان منعکس شده با آنچه برای آنان مجهول مانده است نسبت قطره به دریا است: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۳</sup> چگونه می‌توان باور داشت نسخه‌بردار خطوطی از کتاب هستی، عالم و حکیم باشد، ولی نویسنده کتاب وجود و سازنده نسخه‌بردار و دستگاه استنساخ، بی‌شعور و بی‌ادراک باشد؟! به این جهت فطرت منکر خالق دانا و توانا هم شهادت به وجود او می‌دهد: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۵</sup>.  
مردی از منکرین خدا بر امام هشتم علیه السلام وارد شد، امام به او فرمود: اگر گفته شما درست باشد و حال آن که چنین نیست، ما از نماز و روزه و زکات و اقرارمان ضرری نکردیم (زیرا وظایف دینی که ایمان و عمل صالح و ترک منکرات است، موجب آرامش روح و اصلاح جامعه است؛ و بر فرض که عبث و بیهوده باشد، تحمل این

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۵ (آیا نظر نمی‌کنند در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه که خدا از هر چیز خلق کرده).

۲. سوره انعام، آیه ۷۵ (و همچنان نشان می‌دهیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را، برای این که از یقین کنندگان باشد).

۳. سوره اِسْرَاء، آیه ۸۵ (و داده نشدید از علم مگر کمی را).

۴. سوره عنکبوت، آیه ۶۱ (و هر آینه اگر از آنها سؤال کنی: کیست که آفریده است آسمان و زمین را، و مسخر کرده است خورشید و ماه را، هر آینه می‌گویند: البتة الله، پس به کجا به دروغ رانده می‌شوند).

۵. سوره زخرف، آیه ۹ (و هر آینه اگر از آنها سؤال کنی: کیست که آفریده است آسمان و زمین را، هر آینه البتة می‌گویند آفرید آنها را عزیز علیم).

اعمال، در مقابل احتمال وجود مبدأ و معاد، رنج و ضرر قلیلی است کہ برای دفع شر، و جلب خیر کثیرِ محتملی کہ حدی برای آن نیست، لازم است.)

آن مرد گفت: آن خدایی کہ می‌گویی چگونه است و کجاست؟

امام علیہ السلام فرمود: او بہ اَیْنُ، اَیْنِیت، و بہ کَيْفُ، کَيْفِیت داده است. (او آفریننده اَیْنُ و مکان، و کَيْفُ و چگونگی است؛ و مخلوق، از اوصاف و احوال خالق نمی‌شود، و نتیجہ اتصاف خالق بہ اوصاف خلق، احتیاج خالق بہ خلق است، و بہ این جهت خداوند متعال بہ کَيْفُ و مکانی محدود، و بہ حَسُّ محسوس، و بہ چیزی سنجیده نمی‌شود.)  
آن مرد گفت: ہرگاہ بہ یکی از حواس احساس نمی‌شود، پس نیست.

امام علیہ السلام فرمود: چون حَسُّ تو از ادراک او عاجز شد، منکر او شدی و ما چون حواس را از ادراک او عاجز یافتیم، یقین کردیم کہ او پروردگار ماست. (کسی کہ موجودات را بہ محسوسات منحصر می‌کند، غافل از آن است کہ حَسُّ موجود است، ولی محسوس نیست؛ بینایی و شنوایی هست، ولی دیدنی و شنیدنی نیست؛ انسان ادراک می‌کند غیر متناهی محدود نیست، با این کہ ہر محسوسی محدود و متناهی است؛ و چہ بسیار موجودات ذہنی و خارجی هستند کہ ماوراء حس و محسوساتند، ولی آن شخص بہ پندارِ انحصار موجود بہ محسوس، منکر خالق حس و محسوس شد، و امام علیہ السلام او را بہ این حقیقت ہدایت کرد کہ: خالق حس و محسوس و وہم و موهوم و عقل و معقول، در حس و وہم و عقل نمی‌گنجد، زیرا قوہ مدرکہ فقط بر آنچه ادراک می‌کند احاطہ دارد، و آن قوہ مخلوق خداست، و خالق بر خلق احاطہ دارد، پس ممکن نیست خالق حس و وہم و عقل کہ محیط بر آنها است، در حیطہ ادراک آنها قرار گیرد، و محیط، محاط بشود؛ و اگر خداوند متعال، محسوس یا موهوم یا معقول شود، با آنچه بہ این قوا ادراک می‌شوند شبیہ و شریک خواهد بود، و جهت اشتراک، مستلزم جهت اختصاص است، و ترکیب، خاصیت مخلوق است، پس اگر خداوند متعال، در حس و وہم و عقل بگنجد، مخلوق است نہ خالق.)  
آن مرد پرسید: خدا از کی بودہ؟

امام علیؑ فرمود: تو بگو، از کی نبوده. (خداوندی که قیوم زمان و زمانیات و مجردات و مادیات است، عدم و نیستی و زمان و مکان در ساحت قدس او راه ندارد.)

از امام علیؑ پرسید: پس دلیل بر او چیست؟

آن حضرت او را به آیات خداوند در انفس و آفاق هدایت کرد، و به تأمل در بنیان بدن تذکر داد، که از وجود این بنا و دقایق صنع و لطایف حکمتی که در ساختمان آن به کار رفته است، به وجود علم و حکمت بانی این بنا، پی ببرد؛ و او را به دقت نظر در ابر و باد و حرکت خورشید و ماه و ستارگان و داشت، که به تفکر در عجایب قدرت و غرایب حکمت در اجرام آسمانی به تقدیر عزیز علیم برسد، و از حرکت متحرکات علوی به محرکی منزله از حرکت و تغییر، ایمان بیاورد.<sup>۱</sup>

**ج:** تطورات ماده و طبیعت دلیل قدرتی برتر از ماده و طبیعت است، زیرا تأثیر ماده و مادی محتاج به وضع و محاذات است: مثلاً آتشی که در حرارت جسمی تأثیر می‌کند یا چراغی که شعاع آن فضایی را روشن می‌کند، تا نسبت خاصی به آن جسم و فضا پیدا نکند ممکن نیست آن جسم به حرارت آن آتش گرم، و یا آن فضا به نور آن چراغ روشن شود؛ و چون وضع و نسبت با معدوم محال است، پس تأثیر ماده و طبیعت در پدیده‌های مختلفی که در ماده و طبیعت نبوده و به وجود آمده و می‌آید ممکن نیست؛ و هر معدومی که در آسمان و زمین موجود می‌شود، دلیل وجود قدرتی است که تأثیر آن، محتاج به وضع و محاذات نیست و ماوراء جسم و جسمانیات است: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.<sup>۲</sup>

**د:** ایمان به خدا در سرشت آدمی است، زیرا انسان به حسب فطرت، خود را موجودی وابسته و محتاج به نقطه اتکایی می‌یابد، ولی اشتغال به اسباب و تعلق به علایق، مانع از وجدان آن نقطه اتکا است.

۱. التوحید، صفحه ۲۵۰.

۲. سوره یس، آیه ۸۲ (این است و جز این نیست، امر او هر گاه اراده کند چیزی را، که بگوید برای او باش، پس می‌باشد).

هنگامی که بیچارگی از هر جهت، و ناامیدی از هر چاره‌سازی حاصل شود، و هر چراغ فکری را خاموش و هر دست قدرتی را عاجز ببیند، وجدان خفته او بیدار می‌شود و بی‌اختیار از آن غنی بالذات که بالفطره به او متکی است، استمداد می‌طلبد:

﴿ قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾<sup>۱</sup>، ﴿ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ﴾<sup>۲</sup>، ﴿ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أَحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَّئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾<sup>۳</sup>.

مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:

« یابن رسول الله دلنی علی الله ما هو، فقد أكثر علی المجادلون و حیرونی. فقال له: یا عبدالله، هل ركبت سفينة قط؟ قال: نعم. قال: فهل كسر بك حيث لا سفينة تنجيك و لا سباحة تغنيك؟ قال: نعم، قال: فهل تعلق قلبك هنالك أن شيئاً من الأشياء قادر علی أن يخلصك من ورطتك؟ قال: نعم، قال الصادق عليه السلام: فذلك الشيء هو الله القادر علی الإنجاء حيث لا منجى و علی الإغاثة حيث لا مغیث.»<sup>۴</sup>

۱. سوره انعام، آیه ۶۳ (بگو کیست که شما را نجات می‌دهد از تاریکی‌های بیابان و دریا، می‌خوانید او را به

زاری و نهان، که اگر نجات بدهد ما را از این تاریکی‌ها، هر آینه خواهیم بود البته از شکرگزاران)

۲. سوره زمر، آیه ۸ (و هرگاه برسد انسان را شدتی، پروردگار خود را بخواند زاری کنان، بعد از آن چون عطا کند به او نعمتی، فراموش کند آنچه را که از قبل می‌خواند و برای خدا همتایانی قرار دهد تا گمراه کند از راهش).

۳. سوره یونس، آیه ۲۲ (اوست که سیر می‌دهد شما را در بیابان و دریا، حتی زمانی که در کشتی باشید و روان شود آن کشتی با ایشان به بادی خوش و خوشنود شوند به آن، [هنگامی که] بیابانشان بادی تند و بیابانشان موج از هر سو، و گمان برند که به بلا احاطه شده‌اند بخوانند خدا را با اخلاص در دین، اگر نجات دهی ما را از این، هر آینه خواهیم بود البته از شکرگزاران).

۴. بحار الانوار جلد ۳، صفحه ۴۱ (یابن رسول الله مرا دلالت کن بر الله که او چیست؟ که بسیار شدند بر من

این معرفت و ارتباط فطری با خداوند، چنان که هنگام بیچارگی به انقطاع مطلق، از غیر او وجدان می‌شود، می‌توان در حال اختیار، به دو بال علم و عمل به آن رسید: **اَوَّلُ**: آن که انسان به نور عقل، حجاب جهل و غفلت را برطرف کند و ببیند که وجود و کمالات هر موجود، از خود و به خود او نیست، و بیابد که همه منتهی می‌شود به ذات قدوسی که: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>، ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾<sup>۲</sup>.

**دوم**: آن که به وسیله طهارت و تقوی کدورت آلودگیها و رذایل نفسانی را از گوهر جان بزدايد، زیرا بین خدا و بنده او جز حجاب جهل و غفلت و کدورت گناه، حاجب و مانعی نیست، و این حجاب باید با جهاد علمی و عملی برطرف شود: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>۳</sup>.

امام ششم علیه السلام به ابن ابی العوجاء فرمود:

« و يلك و كيف احتجب عنك من اراك قدرته في نفسك؟ نشؤك و لم تكن، و كبرك بعد صغرك و قوتك بعد ضعفك، و ضعفك بعد قوتك، و سقمك بعد صحتك، و صحتك بعد سقمك، و رضاك بعد غضبك، و غضبك بعد رضاك، و حزنك بعد فرحك، و فرحك بعد حزنك، و حبك بعد بغضك، و بغضك بعد حبك، و عزمك بعد إبطائك، و إبطؤك بعد عزمك، و شهوتك بعد كراهتك، و كراهتك بعد شهوتك، و رغبتك بعد رهبتك، و رهبتك بعد رغبتك، و رجائك بعد يأسك، و

← کسانی که مجادله می‌کنند و مرا به حیرت انداختند. حضرت فرمود: یا عبدالله آیا هرگز کشتی سوار شدی؟ گفت: بلی، فرمود: آیا کشتی شکسته شدی، در جایی که نه کشتی است که تو را نجات دهد، و نه شنایی است که تو را بی‌نیاز کند؟ گفت: بلی، فرمود: آیا در آن جا تعلق قلب و خاطر به قادر و توانایی پیدا کردی که تو را از آن ورطه خلاص کند؟ گفت: بلی، حضرت فرمود: پس همان الله است که قادر است بر نجات دادن، آن جا که نجات دهنده‌ای نیست، و بر کمک کردن، آن جا که کمک کننده‌ای نیست).

۱. سوره حدید، آیه ۳ (اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست).

۲. سوره حشر، آیه ۲۴ (اوست خداوند آفریننده پدید آورنده صورت‌ساز، برای اوست اسماء حسنی)

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۹ (و آنان که جهاد کردند در ما هر آینه هدایت می‌کنیم البته آنان را به راه‌های خودمان)

يَأْسُكَ بَعْدَ رَجَائِكَ، وَ خَاطِرُكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهْمِكَ، وَ عَزُوبُ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ  
عَنْ ذَهْنِكَ، وَ مَا زَالَ يَعِدُ عَلَيَّ قُدْرَتُهُ الَّتِي فِي نَفْسِي الَّتِي لَا أَدْفَعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ  
أَنَّهُ سَيُظْهِرُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ»<sup>۱</sup>.

---

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحہ ۴۳ (فرمود: وای بر تو، و چگونه از تو پنهان شده است کسی که قدرتش را در  
نفست به تو نشان داده است: پدیدار شدن و حال آن که نبودی، و بزرگی تو را بعد از کوچکی، و قوت تو را  
بعد از ناتوانیت، و ناتوانی تو را بعد از قوتت، و مرض تو را بعد از صحتت، و صحت تو را بعد از مرضت، و  
رضایت تو را بعد از غضبت، و غضب تو را بعد از رضایتت، و حزن تو را بعد از شادیت، و شادی تو را بعد از  
حزنت، و دوستی تو را بعد از دشمنیت، و دشمنی تو را بعد از دوستیت، و عزم و تصمیم تو را بعد از اباہ و  
امتناعت، و اباہ و امتناع تو را بعد از عزمت، و شہوت و میل تو را بعد از کراہنت، و کراہت تو را بعد از شہوتت،  
و رغبت تو را بعد از بیم و ترست، و بیم و ترس تو را بعد از رغبتت، و امید تو را بعد از ناامیدیت، و ناامیدی تو را  
بعد از امیدواریت، و بہ خاطر آوردنت آنچه کہ در وہم تو نبود، و پنهان شدن از ذہنت آنچه بہ او معتقد بودی، و  
ہمچنان آثار قدرت او را در خودم بر می شمرد کہ نمی توانستم سر از آن باز بزنم و نادیدہ بگیرم، تا بہ جایی  
رسید کہ گمان کردم بہ زودی بین من و او نمایان می شود)

## توحید

توحید عبارت است از اعتقاد به آن که خداوندِ عالم: یگانه‌ای است که ترکیب از اجزاء و صفات در او راه ندارد، زیرا وجود هر مرکبی محتاج به اجزا و ترکیب کننده آن اجزا است، و وجود محتاج، محال است بخشنده وجود به خود و به غیر باشد؛ و در خداوندی و صفات هم شریک ندارد.<sup>۱</sup>

### ۱. توحید مراتبی دارد:

**توحید ذات:** هر موجودی مرکب است، به جز ذات قدوس خداوند متعال که واحدی است که احدیت عین ذات اوست. و هر چیز جز او قابل قسمت است در وجود، مانند انقسام جسم به ماده و صورت؛ و در وهم، مانند انقسام زمان به آنات؛ و در عقل، مانند انقسام انسان به انسانیت و وجود، و انقسام هر موجود متناهی به محدود و حد. در هنگامه جنگ جمل شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین، آیا می‌گویی: همانا خدا یکی است؟ مردم بر او حمله کردند که در چنین موقعیتی که برای امیرالمؤمنین پیش آمده، چه جای این سؤال است! حضرت فرمود: او را وا بگذارید، آنچه او از مامی خواهد، ما هم از این قوم همان رامی خواهیم؛ مراد ما توحید خداست. سپس فرمود: همانا این گفتار که خدا واحد است بر چهار قسم است که دو وجه آن بر خدا روا نیست، و دو وجه در او ثابت است. اما آن دو که بر او جایز نیست:

(۱) واحدی است که در اعداد است؛ وحدانیت او وحدانیت عددی نیست، زیرا هر واحدی که ثانی دارد، بر واحدی که ثانی ندارد گفته نمی‌شود: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ﴾ (سوره مائده، آیه ۷۳). هر آینه البته کافر شدند کسانی که گفتند: خدا سومین سه تا است).

(۲) واحدی است که از آن، نوعی از جنس اراده می‌شود؛ چنان که گفته می‌شود: «او واحدی از مردمان است»



← اطلاق واحد به این معنی که فردی از صنف و نوع است بر خداوند روا نیست، چون در این اطلاق تشبیه است، و خداوند شبیه ندارد.

و اما دو وجهی که بر خدا جایز است:

(۱) او واحدی است که چیزی شبیه او نیست.

(۲) خداوند عزوجل احدی است که در وجود و عقل و وهم قسمت پذیر نیست (بحار الانوار جلد ۳، صفحه ۲۰۶).

**توحید ذات و صفات:** یعنی صفات ذاتیه خداوند متعال مانند حیات و علم و قدرت، عین ذات خداست، و گرنه، تعدد ذات و صفت مستلزم ترکیب و تجزیه است، و ترکیب از اجزاء مستلزم احتیاج به اجزاء و ترکیب کننده آن اجزاء است؛ و همچنین لازمه زیاده صفات بر ذات، آن است که در مرتبه ذات، فاقد صفات کمال باشد، لکن در او جهت امکان وجود آن صفات باشد، بلکه گذشته از امکان صفات، امکان ذات لازم می آید؛ چون فاقد صفات کمال و حامل امکان صفات، محتاج است به غنی بالذات.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «اول عبادۀ الله معرفته، و اصل معرفۀ الله توحیده، و نظام توحید الله نفی الصفات عنه، بشهادۀ العقول ان کل صفة و موصوف مخلوق، و شهادۀ کل مخلوق ان له خالقاً لیس بصفة و لا موصوف.»

(بحار الانوار، جلد ۵۴، صفحه ۴۳. اول عبادت خدا معرفت اوست، و اصل معرفت خداوند توحید اوست، و نظام توحید خدا نفی صفات از اوست؛ زیرا به شهادت عقلها، هر صفت و موصوفی مخلوق است؛ و هر مخلوقی شهادت می دهد که برای او خالق است که صفت و موصوف نیست.)

**توحید در الوهیت:** ﴿وَاللَّهُ كُفُّهُ إِلَهٌُ وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۶۳. و خدای شما خدای یکتا است، نیست خدایی جز او، بخشنده مهربان).

**توحید در ربوبیت:** ﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَهُوَ رَبُّكُمْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۶۴. بگو آبا غیر از الله پروردگاری بجویم، و حال آن که او پروردگار همه چیز است)؛ ﴿أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْوَالِدُ الْقَهَّارُ﴾ (سوره یوسف، آیه ۳۹. آیا پروردگاران پراننده بهتر است یا خداوند یگانه قهار).

**توحید در خلق:** ﴿قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (سوره رعد، آیه ۱۶. بگو الله است آفریننده همه چیز، و او یکتای قهار است)؛ ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ (سوره نحل، آیه ۲۰. و آنان را که بجز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند، و خود آنها آفریده می شوند).

**توحید در عبادت:** که بندگی منحصر به او باشد. ﴿قُلْ أَسْأَلُكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَخْلُقُ لَكُمْ صَرّاً وَلَا نَفْعاً﴾ (سوره مائده، آیه ۷۶. بگو: آیا عبادت می کنید از غیر خدا آنچه را که مالک نیست برای شما ضرر و نفعی را!).

**توحید در امر و حکم:** ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۵۴. همانا برای اوست خلق و امر، بلند مرتبه است خداوند که پرورش دهنده عالمیان است)؛ ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (سوره یوسف، آیه ۴۰. نیست حکم مگر برای خدا).

اکنون به بعضی از ادله آن اشاره می‌شود:

۱ - تعددِ اِلَه اشتراک در خداوندی را می‌طلبد، چون هر دو اله هستند؛ و همچنین تعدد امتیاز را می‌طلبد تا دوگانگی محقق شود؛ و وجود مرگب، از آنچه به او اشتراک و از آنچه به او امتیاز است، ممکن و محتاج است.

۲ - تعدد اله بدون امتیاز محال است، و امتیاز موجب فقدان کمال، و فاقد کمال،

توحید در خوف و خشیت: «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (سوره آل عمران، آیه ۱۷۵). پس نترسید از ایشان، و بترسید از من اگر مؤمن هستید؛ «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَآخِشُونِ» (سوره مائده، آیه ۴۴). پس نترسید از مردم و بترسید از من).

توحید در ملک: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» (سوره اسراء، آیه ۱۱۱). بگو: حمد برای خدایی است که نگرفته است فرزندی و نه می‌باشد برای او شریکی در ملک).

توحید در ملک نفع و ضرر: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضِراً وَلَا نفعاً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (سوره اعراف، آیه ۱۸۸). بگو: مالک نیستم برای نفس خود هیچ نفع و ضرری مگر آنچه را که خدا بخواهد؛ «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضِراً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نفعاً» (سوره فتح، ۱۱). بگو: پس کیست که مالک باشد برای شما از خدا چیزی را، اگر خدا برای شما ضرری را اراده کند، یا برای شما نفعی را اراده نماید).

توحید در رزق: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ» (سوره سبأ، آیه ۲۴). بگو: کیست که از آسمانها و زمین به شما روزی می‌دهد، بگو: الله است؛ «أَمْ مَنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ» (سوره ملک، آیه ۲۱). آیا کیست که روزی دهد شما را اگر باز گیرد خدا رزق خود را).

توحید در توکل: «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً» (سوره احزاب، آیه ۳). و توکل کن بر خدا، و بس است خداوند که وکیل باشد؛ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (سوره تغابن، آیه ۱۳). نیست خدایی مگر او، پس باید مومنان بر خداوند توکل کنند).

توحید در عمل: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءً وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» (سوره لیل، آیه ۲۰ - ۱۹). و حال آنکه برای احدی در نزد او نعمتی نبود که جزا داده شود، مگر در طلب رضای وجه پروردگار اعلائی خود).  
توحید در توجه: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» (سوره انعام، آیه ۷۹). همانا برگرداندم روی خود را به آن کس که آفرید آسمانها و زمین را).

و این مقام کسانی است که به هلاک ذاتی و فنا کائنات پی برده‌اند، و یافته‌اند که: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (سوره قصص، آیه ۸۸). هر چیزی هلاک و نابود است مگر وجه او؛ «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (سوره رحمن، آیه ۲۶ و ۲۷). هر که بر روی زمین است فانی شود. و باقی می‌ماند وجه پروردگار تو که صاحب جلال و اکرام است). و توحید در توجه فطری به خداوند متعال را: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» (سوره طه، آیه ۱۱۱). و روی‌ها خوار و ذلیل باشد برای خدای زنده پاینده) به توحید در توجه ارادی متجلی کرده است.

محتاج است؛ و باید سلسلهٔ احتیاج، به غنی بالذات از جمیع جهات ختم شود، و گرنه محال است نیازمند به وجود، بخشندهٔ وجود باشد.

۳- خداوند متعال موجودی است که برای او حدی نیست، زیرا که هر محدودی مرکب از وجود و حد آن وجود است، و حد وجود، فقدان و نبود کمال زاید بر آن وجود است، و چنین ترکیبی بدترین اقسام ترکیب است - زیرا در سایر اقسام ترکیب: یا ترکیب از دو «بود»، و یا ترکیب از «بود» و «نمود» است؛ و در این قسم، ترکیب از بود و نبود است، و هر گونه ترکیبی بر خداوند محال است؛ و چنین موجودی، واحدی است که ثانی برای او متصور نیست؛ زیرا تصور ثانی، حکم به محدودیت و تناهی اوست؛ پس او یکتایی است که ثانی برای او نه قابل تحقق و نه قابل تصور است.

۴- از وحدت نظم در جزء و کل جهان، وحدت ناظم ثابت می‌شود، زیرا نظر تفصیلی در نظم و ترکیب هر جزئی از اجزای هر یک از جزئیات انواع کائنات و ارتباط کل کائنات به یکدیگر، روشن می‌کند که جزء و کل، مخلوق یک خالق علیم و قدیر و حکیم است، آن چنان که ترکیب اجزای یک درخت، و اعضا و قوای یک حیوان و ارتباط آنها به یکدیگر، و زمین و آفتاب و ارتباط منظومهٔ شمسی به سایر منظومه‌ها و کهکشانها حکایت از وحدت خالق آنها می‌کند؛ و ترکیب اتم از هسته مرکزی و آنچه بر آن مدار می‌گردد، تا خورشید و سیارات منظومهٔ شمسی، تا کهکشانها نشان می‌دهد که خالق ذره و آفتاب و کهکشانها یکی است: ﴿ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فَرُشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۲.

۱. سورهٔ زخرف، آیه ۸۴ (و اوست آن که در آسمان خداست و در زمین خداست و اوست حکیم دانا)

۲. سورهٔ بقره، آیه ۲۱، ۲۲ (ای مردم پرستش کنید پروردگار خویش را آن که بیافرید شما و پیشینیان از شما را، شاید که شما پرهیزکاری کنید؛ آن خدایی که برای شما زمین را بساط گسترده کرد، و آسمان را سقف افراشته نمود، و نازل کرد از آسمان آبی را، پس بیرون آورد به آن آب از میوه‌ها رزقی برای شما، پس برای خدا همتایان قرار ندهید و حال آن که می‌دانید).

۵- از امام ششم علیه السلام سؤال شد: چرا جایز نیست که صانع عالم بیش از یکی باشد؟ فرمود: اگر ادعا کنی که دو تاست، باید بین آن دو فُرجه‌ای باشد تا دو تا بشوند، پس آن فُرجه ثالث شد؛ و اگر سه شدند، باز بین آن سه، دو فُرجه لازم است تا سه تحقق پیدا کند؛ پس آن سه پنج می‌شود، و همچنین عدد تا بی‌نهایت افزایش پیدا می‌کند، در نتیجه اگر خدا بیش از یکی باشد، باید خدایان نامتناهی در عدد موجود باشند.<sup>۱</sup>

۶- امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش فرمود:

«و اعلم يا بنی أنه لو كان لربك شريك لأنتك رسله، و لرأيت آثار ملكه و

سلطانه، و لعرفت أفعاله و صفاته».<sup>۲</sup>

نتیجه ایمان به وحدانیت پروردگار، توحید در عبادت است، که جز او کسی سزاوار پرستش نیست، چون غیر او هر کس که باشد عبد و بنده است: ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾.<sup>۳</sup> و عبودیت و عبادت برای غیر خدا ذلت کشیدن از ذلیل، و گدایی کردن از گدا، بلکه ذلت کشیدن از ذلت و گدایی کردن از گدایی است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.<sup>۴</sup>

ایمان به وحدانیت خداوند متعال و این که هر چه هست از او و به او، و بازگشتش به سوی اوست، در سه جمله خلاصه می‌شود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، ﴿وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾.<sup>۵</sup>

سعادت‌مند کسی است که این سه کلمه طیبیه ذکر مستمر او باشد، و به این سه کلمه بیدار

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۳۰.

۲. نهج البلاغه، رسائل امیرالمؤمنین علیه السلام شماره ۳۱، از وصایای آن حضرت به امام حسن مجتبی علیه السلام: (بدان ای پسر من، اگر برای پروردگار تو شریکی بود هر آینه فرستادگان او برایت می‌آمدند و آثار ملک و سلطنت او را می‌دیدید و کارها و صفات او را می‌شناختی).

۳. سوره مریم، آیه ۹۳ (نیست آن که در آسمان و زمین است مگر این که می‌آید خدای رحمان را به عبودیت و بندگی).

۴. سوره فاطر، آیه ۱۵ (ای مردمان شما باید محتاجان به پروردگار، و خداوند بی‌نیاز است و ستوده).

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۹ (و به سوی خدا بازگردانیده می‌شود امور).

شود و بخوابد، و زندگی کند و بمیرد، و به حقیقت ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۱</sup> نایل شود. و اثر ایمان به توحید، تمرکز اشعه فکر و اراده فرد و جامعه به یک هدف است که بالاتر از او و بلکه به جز او هدفی نیست: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْئِئًا وَفُرَادَىٰ﴾<sup>۲</sup>. با توجه به این که تمرکز اشعه نفس انسانی، به او قدرتی می دهد که با تمرین تمرکز در نقطه موهوم، می تواند توانایی های حیرت انگیز از خود نشان دهد، آیا اگر اشعه فکر و اراده انسان به حقیقتی که مبدأ و منتهای وجود و ﴿نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> است متمرکز شود، به چه مقامی خواهد رسید؟! فرد و جامعه ای که به مقام: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۴</sup> نایل شود، کانون خیر و سعادت و کمالی خواهد شد که ما فوق تقریر و بیان است.

عن ابی حمزة عن ابی جعفر (علیه السلام):

«قال سمعته يقول: ما من شیء اعظم ثواباً من شهادة ان لا اله الا الله، لان الله

عز وجل لا يعدله شیء ولا یشرکه فی الامر احد.»<sup>۵</sup>

از این روایت استفاده می شود: همچنان که چیزی عدلی خداوند متعال نیست، و احدی شریک در امر آن ذات قدوس نیست، شهادت به این حقیقت که مدلول کلمه طیبیه «لا اله الا الله» است، عدیلی در اعمال ندارد؛ و به تناسب جزا با عمل، شریکی در ثواب ندارد.

شهادت لسانی به «لا اله الا الله» موجب صیانت جان و مال در دنیا؛ و شهادت قلبی

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶ (همانا برای خداییم و همانا ما به سوی او باز می گردیم)

۲. سوره سبأ، آیه ۴۶ (بگو این است و جز این نیست، شما را به یک چیز موعظه می کنم که قیام کنید برای خدا دونفر دونفر، و به تنهایی).

۳. اشاره به سوره نور، آیه ۳۵ (خداست نور آسمانها و زمین)

۴. سوره انعام، آیه ۷۹ (همانا برگرداندم روی خود را به آن کس که آفرید آسمانها و زمین را، در حالی که با استقامتم به توحید، و نیستم من از مشرکین)

۵. التوحید، صفحه ۱۹.

به آن، موجب نجات از عذاب نار؛ و جزای آن، بهشت برین است؛ و این کلمه طیبه مظهرِ رحمتِ رحمانیه و رحیمیّه است.

از امام ششم علیه السلام روایت شده: همانا خداوند تبارک و تعالی به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که اهل توحید خود را هرگز به آتش عذاب نکند<sup>۱</sup>.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

«ماجزاء من انعم الله عزّ وجلّ علیه بالتوحيد الا الجنة»<sup>۲</sup>.

کسی که این کلمه طیبه ذکر مداوم او باشد، در مقابل امواج سهمگین حوادث و وساوس و هوسها، کشتی دل را به لنگر «لا اله الا الله» از گرداب مهالک نجات می دهد:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۳</sup>.

و حروف آن به جهر و اخفات ادا می شود، که جامع ذکر جلیّ و خفیّ است، و مشتمل بر اسم مقدس «الله» است، که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: که الله بزرگترین اسم از اسماء خداست، و اسمی است که مخلوقی به آن مسمی نشده، و تفسیرش آن است: که اوست کسی که هر مخلوقی در انقطاع امید از غیر خدا، او را می خواند. ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرِ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۴</sup> بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَسْؤُونَ مَا تُشْرِكُونَ<sup>۴</sup>.

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که خداوند جلّ جلاله به

موسی فرمود:

۱. التوحید، صفحه ۲۰.

۲. التوحید، صفحه ۲۲، (جزای کسی که خدا نعمت توحید را به او عنایت کرده به جز بهشت نیست).

۳. سوره رعد، آیه ۲۸. (کسانی که ایمان آوردند، و آرام می‌گیرند دل‌های ایشان به ذکر خدا، همانا به ذکر خدا دل‌ها آرام می‌گیرد)

۴. سوره انعام، آیه ۴۰ و ۴۱ (بگو آیا چه می‌بینید شما کفار، اگر عذاب خدا، شما را بیاید، یا قیامت شما را دریابد، آیا غیر خدا را می‌خوانید، اگر راستگو هستید؛ بلکه او را می‌خوانید، پس بر می‌دارد از شما آنچه را که خواندید به سوی او، اگر بخواید، و فراموش می‌کنید آنچه را شرک می‌ورزیدید).

یا موسی اگر آسمانها و آبادکننده‌های آنها (که مدبران امرند) و زمینهای هفتگانه، در یک کفه گذاشته شود، و «لا اله الا الله» در یک کفه، آن کفه فزونی می‌گیرد! (یعنی تمام مادیات و مجردات در مقابل این کلمه سبک وزن است).

## عدل

برای اثبات عدل خداوند متعال ادله متعددی است که برخی از آنها ذکر می‌شود:

۱- هر انسانی هر چند که به دین و آیینی هم مقید نباشد، به حسب فطرت خود، حُسن و خوبیِ عدل، و زشتی و بدیِ ظلم را درک می‌کند؛ حتی اگر به ظالم نسبت ظلم بدهند از این نسبت متنفر، و اگر او را عادل بخوانند شاد و مسرور می‌شود.

شخص ستم‌کاری که تحت تأثیر شهوت و غضب، تمام همتش رسیدن به هوسهای نفسانی است، اگر سرو کارش به محکمه بیفتد و قاضی به ملاحظه زور و زر او حق صاحب حقی را که خصم آن ظالم است پایمال کند و به نفع آن ستم‌کار حکم کند، هر چند حکم قاضی موجب خشنودی اوست، ولی عقل و فطرت وی زشتی حکم و پستی حاکم را می‌یابد؛ و برعکس اگر قاضی تحت تأثیر آن زور و زر قرار نگیرد، و حق و عدالت را مراعات کند، ستم‌کار از او ناراضی است، ولی فطرت او شخص قاضی و قضاوت او را به دیده احترام و تحسین می‌نگرد.

پس چگونه ممکن است خداوندی که بدی ظلم و خوبی عدل را در فطرت انسان نهاده است، آن‌گونه که او را به زیور عدل آراسته و از آلودگی به ظلم و ارسته کند، و به مقتضای: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾<sup>۱</sup> و ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾<sup>۲</sup> و ﴿يَلِدَاؤُدُ إِنَّا

۱. سوره نحل، آیه ۹۰ (همانا خداوند امر می‌کند به عدل و احسان)

۲. سوره اعراف، آیه ۲۹ (بگو امر کرده است پروردگار من به قسط)



جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ ۗ<sup>۱</sup> به عدل فرمان بدهد ولی خود ظالم در ملک و حکمش باشد!؟

۲- منشأ ظلم، یا جهل به قُبْحِ ظلم، یا عجز از رسیدن به هدف، و یا لغو و عبث در کار است؛ و خداوند متعال از جهل و عجز و سفاهت منزّه است. بنابراین علم و قدرت و حکمت لایتنهای ایجاب می‌کند، که خداوند متعال عادل و از هر ظلم و قبحی منزّه باشد.

۳- ظلم نقص است، و اگر خداوند ظالم باشد، لازم می‌آید ترکیب او از کمال و نقصان، و وجدان و فقدان؛ و گذشته از این که این ترکیب بدترین اقسام ترکیب است، مرکب از کمال و نقص، محتاج و محدود است؛ و این دو خاصیت مخلوق است نه خالق. نتیجه آن که خداوند عادل است در آفرینش کائنات: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۲</sup>، و در قوانین و احکام: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۳</sup> و همچنین در حساب‌رسی بندگان در روز جزا ﴿وَقَضَىٰ بَيْنَهُمُ بِالْقِسْطِ وَأَهُمْ لَا يظلمُونَ﴾<sup>۴</sup>.

عن الصادق عليه السلام:

«انه سألہ رجل فقال له: إن اساس الدين التوحيد والعدل، و علمه كثير، و لا بد لعاقل منه، فأذكر ما يسهل الوقوف عليه و يتهيأ حفظه، فقال: أما

۱. سوره ص، آیه ۲۶ (ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس حکم کن بین مردمان به حق، و پیروی مکن هوی را).

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸ (شهادت داده است خدا که هر آینه به جز او خدایی نیست، و ملائکه و صاحبان علم، در حالی که قیام کننده به قسط است، نیست خدایی به جز او که عزیز است و حکیم)

۳. سوره حدید، آیه ۲۵ (همانا به تحقیق فرستادیم پیامبران خویش را با دلایل و حجتها، و فرستادیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)

۴. سوره یونس، آیه ۵۴ (و قضاوت شد بین آنها به قسط، و آنها ستم نمی‌شوند)

التوحيد فأن لا تجوز على ربك ما جاز عليك، و اما العدل فأن لا تنسب الى  
خالقك ما لامك عليه»<sup>۱</sup>

و به هشام بن حکم فرمود:

«الا اعطيك جملة في العدل و التوحيد؟ قال: بلى جعلت فداك، قال: من العدل  
ان لا تتهمه و من التوحيد ان لا تتوهمه»<sup>۲</sup>.

و امير المؤمنين عليه السلام فرمود:

«كل ما استغفرت الله منه فهو منك، و كل ما حمدت الله عليه فهو منه»<sup>۳</sup>.

---

۱. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۲۶۴ (حضرت صادق عليه السلام فرمود: به تحقیق اساس دین توحید و عدل است، و علم آن بسیار است، و چاره‌ای نیست برای هر عاقلی که بهره‌مند از آن باشد، پس ذکر می‌کنم آنچه را که وقوف بر آن آسان و آمادگی حفظ آن باشد، پس فرمود: اما توحید این است که آنچه بر تو ممکن و رواست بر پروردگار خود ممکن و روا ندانی، و اما عدل این است که نسبت ندهی به خالق خود آنچه را که تو را بر آن ملامت و سرزنش کرده است).

۲. بحار الانوار، جلد ۵، صفحه ۵۸ (آیا عطا کنیم به تو جمله‌ای در عدل و توحید؟ گفت: بلی فدایت شوم. فرمود: از عدل است که او را متهم نکنی، و از توحید است که او را توهم ننمایی).

۳. بحار الانوار، جلد ۵، صفحه ۵۹ (هر چیزی را که از آن استغفار می‌کنی از تو است، و هر چه خدا را بر آن حمد و ثنا می‌گویی از اوست)



## نبوت

### نبوت عامه

بعد از آن که وجود خالق حکیم ثابت شد، ضرورت وجود نبوت و نبی ثابت می شود.

نخست ضرورت وجود تعلیم و تربیت الهی بیان می گردد:

برای درک احتیاج بشر به هدایت انبیا، باید خلقت انسان و هدف از این خلقت و عوامل رساننده و بازدارنده از آن هدف را شناخت؛ رسیدگی به عمق این مباحث - چنان که از عنوان بحث پیداست - در این مختصر نمی گنجد، ولی به قدر ضرورت به بعضی از جهات اشاره می شود:

**اول:** انسان موجودی است دارای غرایز مختلف، و حیات آدمی از حیات نباتی که ضعیف ترین مرتبه حیات است شروع می شود تا می رسد به حیات عقلائی. آدمی مخلوقی است مرکب از طبع و عقل، و جسمی با حوایج محدود، و جانی با خواسته های نامحدود؛ در ترقی و تعالی از ملائک بالاتر، و در انحطاط و تنزل از بهائم پست تر.

عن عبدالله بن سنان، قال سألت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، فقلت:

الملائكة افضل ام بنو آدم؟ فقال: قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام: ان

الله عزّ وجلّ ركب في الملائكة عقلا بلا شهوة، و ركب في البهائم شهوة بلا

عقل، و ركب فی بنی آدم کلیهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائكة،  
و من غلبت شهوته عقله فهو شرّ من البهائم<sup>۱</sup>.

و این آفرینش آن چنان بدیع است که بعد از تسویه پیکر او و دمیدن روح مضاف به حق سبحانه و تعالی در او<sup>۲</sup>، خلقتی استثنایی از تمام موجودات پیدا کرد، که عظمت آن از جمله: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۳</sup> پیداست.

آدمی درک می‌کند که برای زندگی محدود مادی ساخته نشده است، زیرا حکمت اقتضا می‌کند که ابزار متناسب با کار، و کیفیت خلقت متناسب با هدف باشد.

اگر زندگی انسان محدود به حیات دنیوی بود برای او ادراک حیوانی و شهوت و غضبی که جلب ملایمات و دفع منافرات این حیات را بنماید کافی بود، و اعطاء عقلی که عاشق علم نامحدود و آراستگی به زیور کمالات اخلاقی و عملی است، و فطرتی که هر مقام و منزلتی پیدا کند تشنه مرتبه بالاتر است، دلیل آن است که برای زندگی نامحدود ساخته شده چنان که در حدیث نبوی است: «ما خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار»<sup>۴</sup>.

از طرفی حکمت حکیم علی‌الاطلاق ایجاب می‌کند که هر استعدادی که در نهاد انواع کائنات قرار داده است، عوامل فعلیت آن قابلیت را هم مهیا نماید؛ زیرا افاضه

۱. علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۵ باب ۶ ح ۱ (عبدالله بن سنان گفت: از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسیدم، آیا ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ امام علیه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هر آینه خداوند عزّ و جلّ در ملائکه عقل بدون شهوت، و در بهائم شهوت بدون عقل، و در بنی آدم هر دو را ترکیب کرد، پس کسی که عقل او بر شهوتش غلبه کند از ملائکه بهتر است، و کسی که شهوت او بر عقلش غالب شود از بهائم بدتر است)

۲. اشاره به آیه کریمه ۲۹ از سوره حجر: فَإِذَا سُوِّتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَسَجَدُوا لَهُ سَجْدِينَ (پس آنگاه که آراستمش و دمیدم در او از روح خویش، پس بیفتید برایش سجده کنان)

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (بعد انشاء کردیم او را آفرینش دیگری پس بلند مرتبه است خداوند که بهترین آفرینندگان است).

۴. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۴۹ (برای فنا آفریده نشدید، بلکه برای بقا آفریده شدید، و این است و جز این نیست که از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌شوید)

قوه‌ای که هرگز به فعلیت نرسد و طلبی که به مطلب نایل نشود لغو است. علم و قدرت نامحدودی که اگر استعداد ثمر به دانه داده است، آب و خاک و هوایی را هم که عوامل به ثمر رسیدن دانه در آنهاست آفریده است؛ و اگر به نطفه انسان استعداد اعضا و جوارح مختلف داده است، رحم مادر را برای فعلیت آن استعداد خلق کرده است. آیا چگونه ممکن است بذر عقل را که ثمرش علم و عمل است، و لطیفه روح را که استعداد رسیدن به کمال علمی و خلقی و عملی و معرفه الله بالله را دارد، بیافریند، ولی وسایل به ثمر رسیدن بذر عقل، و فعلیت استعداد روح انسان را مهیا نکند، و او را به مقصود از خلقتش هدایت نماید؟!

مگر ممکن است قانون: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۱</sup> در مورد انسان تخصیص بخورد؟!

به این جهت ضرورت وجود هدایت الهی برای رسیدن انسان به هدف از خلقت روشن می‌شود.

**دوم:** انسان به مقتضای فطرت خود، در جستجوی سازنده و آفریننده خویش است و می‌خواهد بداند کیست که بعد از عدم او را به وجود آورده، و این قوا و اعضا و جوارح را به او داده، و او را بر سر خوان نعمت خود نشانده است، تا وظیفه عقلی خود را که شکر آن منعم حقیقی است انجام دهد.

از طرفی ساحت قدس او را اجل و اعلا می‌بیند که خود با آن که سرا پا جهل است و خطا، و هوس است و هوی، با خداوندی که خالق حس و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول است و عظمت جمال و کمال او لایتناهی است و سیّوح و قدّوس از تمام نقایص و قبایح است، رابطه سؤال و جواب برای حلّ مشکل خود برقرار کند؛ به این جهت وجود واسطه‌ای لازم است که با داشتن صورت انسانی - که لازمه ارتباط با خلق است - دارای عقلی منزّه از خطا و نفسی مقدّس از هوی و سیرتی الهی - که به قانون تناسب فاعل و قابل لازمه ارتباط با خالق است - باشد، تا شایسته آن گردد که به

۱. سوره طه، آیه ۵۰ (به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد)

نور وحی منور شود، و ابواب معارف الهیه را به روی بشر بگشاید؛ و انسان را از تفریط تعطیل عقل از معرفت حق سبحانه و تعالی، و افراط تشبیه حق به خلق دور گرداند و به صراط مستقیم دین قیم هدایت کند: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾<sup>۲</sup>.

**سوم:** انسان دارای قدرت فکری است که می‌تواند نوامیس و اسرار طبیعت را استکشاف و استخدام کند، و همچنین هوی و هوس و شهوت و غضبی دارد که در اثر حدشکنی و افزون‌طلبی - که خاصیت طبیعت آدمی است - قناعت‌پذیر نیست؛ با این خصوصیت، صلاح و فساد زمین وابسته به صلاح و فساد انسان است: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾<sup>۳</sup>، بلکه به مقتضای: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۴</sup>؛ صلاح و فساد کرات دیگر نیز به صلاح و فساد او بستگی دارد، و آنچه اصلاح چنین موجودی را تضمین می‌کند تنها هدایت الهی است، که اعتدال فکری او را به عقاید حقّه، و اعتدال روحی او را به اخلاق فاضله و اعمال صالحه تأمین می‌نماید.

**چهارم:** زندگانی انسان در اثر احتیاجات گوناگون وابسته به اجتماع است، و این وابستگی تأثیر و تأثر متقابل و در نتیجه حقوق مختلف را ایجاد می‌کند، و بدون احقاق حقوق، حیات اجتماعی قابل بقا نیست؛ و تأمین آن حقوق هم میسر نیست مگر به وضع و اجرای قوانینی مصون از نقص و خطا، و مبراً بودن مقام وضع و اجرا از تأثر از مصالح شخصی و انحراف از حق و عدالت؛ و این مهم محقق نمی‌شود مگر به وسیله قوانین و مقررات و مجریان الهی: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمْ

۱. افراط تشبیه: یعنی این که خدا را همانند خلق بیندارند.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۳ (و همانا این است راه من که مستقیم است، پس پیرویش کنید، و پیروی نکنید راهها را که پراکنده‌تان کند از راه او، بدین توصیه کرده است شما را شاید تقوی پیشه کنید)

۳. سوره روم، آیه ۴۱ (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا بدانچه فراهم کرد دستهای مردم)

۴. سوره جاثیه، آیه ۱۳ (و مسخر کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همگی از اوست، همانا در آن است نشانه‌هایی برای گروهی که اندیشه کنند)

## الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ﴿۱﴾

اکنون که به این جهات، ضرورت هدایت انسان به مبدأ و معاد و هدف از آفرینش ثابت شد، و لزوم رسیدن آدمی به کمال نظری و عملی، و تعدیل هوسهای نفسانی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی وی روشن گردید، باید دانست که این مقاصد جز از طریق وحی و نبوت میسر نیست، و کفایت این مهمات از عهده مغز آلوده به خطا، و دست بسته به قید هوس و هوی ساخته نیست؛ و با چراغ اندیشه و فکر، نقاط ابهامی که در فطرت اوست روشن نمی شود.

انسانی که با مشعل افکار نوابغ خود به جستجوی اسرار جهان برخاست، ناگهان آنچه در ترکیب بدن از عناصر اربعه، و پیدایش علل و امراض از چهار طبع مخالف پنداشته بود باطل شد؛ و آنچه نسبت به خلقت جهان از خاک و آب و هوا و آتش و اجرام آسمانی غیر قابل خرق و التیام بافته بود، پنبه شد؛ و روشن گردید: که از نزدیکترین موجودات به خود که ترکیب بدن خویش است، و علل صحت و مرضش خبر نداشته، و آنچه درباره نزدیکترین کرات سماوی که ماه است می پنداشته، خطا بوده است، آیا می تواند چراغ فکر این انسان او را به معرفت مبدأ و معاد و موجبات سعادت و شقاوت او هدایت کند؟!

دانش انسانی که از ادراک اسرار نهفته در دل ذره‌ای عاجز است چگونه می تواند راهنمای آغاز و انجام انسان و جهان، و مشکلی‌گشای وی در معرفت مبدأ و معاد، و راهنمای سعادت دنیا و آخرت او باشد:

فَبِعَثِّ فِیْهِمْ رَسُلَهُ وَ وَاٰتِ الرَّسُلِ لِيَسْتَأْذِنُوا مِنْهُمْ فِطْرَتَهُ وَ يَذْكُرُوهُمْ

مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيْغِ وَ يَشِيْرُوْا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُوْلِ وَ يَرُوْهُمْ

### آیات المقدره. ۲

۱. سوره حدید، آیه ۲۵ (همانا به تحقیق فرستادیم پیغمبران خویش را با دلائل و حجتها و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)

۲. نهج البلاغه خطبه اول: (پس برانگیخت خدا در آنان فرستادگان خود را، و پی در پی فرستاد تا ادای میثاقی را که خداوند با فطرت آنان بسته بود از آنها بطلبند، و آنان را متذکر به نعمت فراموش شده بنمایند - وَ اَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِثْقَلَةَ الذَّرَّةِ وَ اَتَقَكُم بِهٖ، سوره مائده، آیه ۷ - و به تبلیغ وحی خدا حجت را بر آنان تمام کنند، و دفتینه‌ها و گنجهای عقول آنان را بر افشانند، و آیات قدرت خداوند را به آنان ارائه دهند)





## خصایص پیغمبر

پیغمبر دارای خصایصی است که به ذکر دو خصوصیت اکتفا می‌نماییم:

### الف. عصمت

برای اثبات عصمت انبیا دلایلی است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- برای رسیدن هر موجودی به کمالی که برای آن آفریده شده، سنّت و آیینی است، و از مباحث گذشته روشن شد که سنّت و آیین رسیدن انسان به کمال مقصود از خلقت او، هدایت الهی و دین حقّ است.

و تحقق آن کمال وابسته به تبلیغ و اجرای این سنّت و آیین است، و پیغمبر عهده‌دار تعلیم و تربیت انسان براساس این سنّت است؛ و اگر تخلفی در تبلیغ و اجرای این سنّت رخ دهد نقض غرض است، و تخلف مبلّغ وحی و مربّی به تربیت الهی، یا در اثر خطا و یا در اثر هوی است، و هر کدام که باشد مقصود نهایی حاصل نخواهد شد.

نتیجه آن که کمال هدایت الهی کمال هادی را می‌طلبد، و عصمت سنّت و آیین خداوند که: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾<sup>۱</sup> مستلزم عصمت معلّم و مجری سنّت و آیین است.

---

۱. سوره فصلت، آیه ۴۲ (نمی‌آید آن قرآن را هیچ باطلی از پیش روی و نه از پشت سر آن)

۲- دین از نظر عقلی و نقلی برای آن آمده که انسان را به حیات طیبه زنده کند: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>. آب حیات طیبه انسان ایمان و عمل صالح است که مجموعه دین را تشکیل می‌دهد، و مسیر این آب حیات وجود پیغمبر است، و اگر مسیر آلوده باشد آب هم آلوده می‌شود، و از آب آلوده حیات طیبه به ثمر نمی‌رسد.

۳- چون حصول غرض از بعثت، به اطاعت امر و نهی پیغمبر است، و از طرفی اطاعتِ خطا کار و گنهکار جایز نیست، بنابراین معصوم نبودن پیغمبر از خطا و گناه موجب نقض غرض و بطلان نتیجه بعثت است.

۴- اگر پیغمبر معصوم از خطا و لغزش نباشد برای امت به صدق و صحت گفتار او در تبلیغ وحی، یقین حاصل نخواهد شد؛ و اگر معصوم از گناه نباشد با آلودگی به گناه از انظار ساقط می‌شود، و گفتار عالم بی عمل و واعظ غیر متعظ مؤثر در نفوس نیست، لذا غرض مقصود از بعثت حاصل نخواهد شد.

۵- منشأ خطا و گناه، ضعف عقل و اراده است؛ عقل کاملی که با اتصال به وحی به حقّ الیقین رسیده و هر چیز را چنان که هست می‌بیند، و اراده‌ای که جز به اراده خداوند متعال متأثر نمی‌شود، مجالی برای خطا و گناه در وجود پیغمبر نمی‌گذارد.

## ب. معجزه

پذیرفتن هر ادعایی نیازمند به دلیل است، و رابطه بین دلیل و مدعا باید به گونه‌ای باشد که یقین به حقیقت دعوا قابل انفکاک از دلیل نباشد.

مدّعی پیغمبر سفارت از ناحیه خداوند متعال است، و این مدّعا جز به تصدیق گفتار او از ناحیه خداوند ثابت نمی‌شود؛ معجزه تصدیق عملی خداوند نسبت به ادعای

---

۱. سوره نحل، آیه ۹۷ (آن کسی که کردار شایسته کند از مرد یا زن و حال آن که مؤمن باشد، هر آینه زنده می‌کنیم البته او را به حیات پاکیزه، و همانا پاداششان دهیم البته مزدشان را، به بهتر از آنچه که می‌کردند)

پیغمبر است، زیرا حقیقت معجزه امری است که -بدون وساطت سبب عادی- به اراده محیط بر اسباب و مسببات، و تأثیر سبب در مسبب، و تأثیر مسبب از سبب موجود می‌شود. کسی که ادعای نبوت کند و از نظر عقلی صدق او ممکن باشد، و همراه این دعوا خارق عادت از او ظاهر شود گواه قطعی حقیقت او است؛ زیرا اگر بر حق نباشد خرق عادت به وسیله او تصدیق کاذب و موجب گمراهی خلق است، و ساحت قدس ربوبیت منزّه از آن است.

بحث نبوت عامّه را به دو حدیث شریف ختم می‌نماییم:

أنا لما اثبتنا ان لنا خالقاً صانعاً متعالياً عنا و عن جميع ما خلق و كان ذلك الصانع حكيماً متعالياً لم يجز ان يشاهده خلقه و لا يلامسوه فيباشروهم و يباشروه، و يحاجهم و يحاجوه، ثبت ان له سفراء في خلقه، يعبرون عنه الى خلقه و عباده، و يدلونهم على مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و في تركه فناءهم، فثبت الامرون و الناهون عن الحكيم العليم في خلقه و المعبرون عنه جلّ و عزّ، و هم الأنبياء ﷺ و صفوته من خلقه، حكماء مؤدبين بالحكمة، مبعوثين بها، غير مشاركين للناس - على مشاركتهم لهم في الخلق و التركيب - في شئ من احوالهم، مؤدبين من عند الحكيم العليم بالحكمة، ثم ثبت ذلك في كل دهر و زمان مما أتت به الرسل و الأنبياء من الدلائل و البراهين، لكيلا تخلو أرض الله من حجة يكون معه علم يدل على صدق مقالته و جواز عدالته.<sup>۱</sup>

امام ششم علیه السلام در این حدیث شریف، نسبت به نبوت مباحثی را طرح فرموده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

دلیل ضرورت بعثت انبیا، در جمله: «و كان ذلك الصانع حكيماً متعالياً» تا جمله «يدلّونهم» ذکر شده است، زیرا هر حرکت، سکون، فعل و ترکی که از آدمی سر می‌زند، یا برای دنیا و آخرت او نافع است و یا مضّر، و یا نه نافع است و نه مضّر؛ و در

هر حال انسان محتاج است که نفع و ضرر و مصلحت و مفسده دنیا و آخرت خود را بداند، و این معرفت میسر نیست مگر از ناحیه ذات محیط به نقش تمام حرکات، سکناات، افعال و تروک آدمی در حیات دنیوی و اخروی او، که آفریننده انسان و دنیا و آخرت است؛ و حکمت خالق هدایت را ایجاب می‌کند، و چون دلالت و هدایت او بدون واسطه - به جهت تعالی او - ممکن نیست، از این رو وجود سفرای الهی لازم است که: « یدلّونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی ترکه فناءهم ».

و به عنایتی که به عموم مصالح و منافع انسان در تمام عوالم وجود او شده است، امتیاز این برهان از برهان حکما در نبوت - که نظر به مدنی بودن انسان و عدل در معاملات و روابط اجتماعی دارد - روشن می‌شود.

و به استثنایی بودن وجود آنان از جهت اشتراک با خلق و امتیاز از خلق، و آنچه بدان اشتراک و اختصاص دارند در جمله: « غیر مشارکین للناس - علی مشارکتهم لهم فی الخلق و التریب - فی شیئی من احوالهم » اشاره شده است.

و در جمله « صفوته من خلقه » به مصطفی بودن پیغمبر از سایر خلق توجه شده است، که به آن خلقت تصفیه شده بتواند به مقام وساطت بین خالق و خلق نایل شود، و رابط بین عالی و دانی باشد.

و به لطف عبارت « تعبیر از خدا » در جمله: « یعبرون عنه » منزلت پیغمبر را روشن می‌کند، که او همچون زبان - که بیانگر ما فی الضمیر است - مقاصد خداوند متعال را به خلق منتقل می‌نماید، و این منزلت لازم قداست و مستلزم عصمت پیغمبر است.

در جمله « یکون معه علم یدلّ علی صدق مقالته و جواز عدالته » دلیل لزوم معجزه را برای اثبات نبوت بیان فرموده است، و چون منشأ نبوت، حکمت حکیم علی الاطلاق و ثمره آن هم حکمت است - همانطور که در قرآن می‌فرماید: ﴿ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ ﴾<sup>۱</sup>، ﴿ اُدْعُ اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ ﴾<sup>۲</sup> - به امتیاز حکمت نظری و عملی انبیا

۱. سوره زخرف، آیه ۶۳ (گفت هر آینه آمدم شما را به حکمت)

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵ (دعوت کن به راه پروردگار خود به حکمت)

عنایت شده است، که آن مبتنی بر فکر، و این به مقتضای: «يعبرون عنه» و «و من عند الحکیم العلیم» سراج منیری است که بدون احتیاج به تعلیم و تربیت بشری، با ارتباط به نور السموات و الارض روشن شده است: ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾<sup>۱</sup> و با آن که فرمود: «حکماء مؤدبین بالحکمة» به فاصله کوتاهی فرمود: «مؤدبین من عند الحکیم العلیم بالحکمة»؛ در جمله اول تأدیب به حکمت، و در جمله دوم تأیید به حکمت است؛ و ارتباط حکمت انبیا و مکتب وحی از جهت حدوث و بقا به مقام عندیّت حکیم علیم، امتیاز آن حکمت را از اندیشه بشری در حد امتیاز ما عند الله و ما عند الناس روشن می کند.

و جمله: «و كان ذلك الصانع حكيماً» و وصف انبیا به: «حکماء مؤدبین بالحکمة، مبعوثین بها» مبین این است که علت فاعلی و علت غایی نبوت، حکمت، و حد وسط بین مبدأ و منتها هم حکمت است: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقَلُوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ \* هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۲</sup> همچنین مباحث گرانبهای دیگری در اشارات و لطایف کلام امام علیه السلام وجود دارد، که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.

امام هشتم علیه السلام در بحث نبوت فرمود:

فان قال: فلم وجب عليهم معرفة الرسل و الإقرار بهم و الازعان لهم بالطاعة؟  
 قيل: لانه لما لم يكن في خلقهم و قولهم و قواهم ما يكملون لمصالحهم و كان  
 الصانع متعالياً عن ان يرى، و كان ضعفهم و عجزهم عن ادراكه ظاهراً لم يكن

۱. سوره نور، آیه ۳۵ (نزدیک است روغنش بتابد و روشنی دهد و هر چند نرسد به او آتشی)

۲. سوره جمعه، آیه ۱، ۲ (تسبیح می گوید برای خدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوندی که مملک است و قدوس و عزیز و حکیم، اوست آن کسی که برانگیخت در مردمی اُمّی و بی سواد پیغمبری از خودشان که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند، و آنها را پاکیزه کند، و به آنها کتاب و حکمت را بیاموزد، اگر چه قبل از آن در گمراهی آشکار بودند)

بدّ من رسول بينه و بينهم معصوم يؤدّي اليهم امره و نهيه و ادبه و يقفهم على ما يكون به احراز منافعهم و دفع مضارهم اذ لم يكن في خلقهم ما يعرفون به ما يحتاجون اليه من منافعهم و مضارهم.<sup>۱</sup>

## نبوّت خاصّه

چون رسالت پيغمبر خاتم، رسالتی است برای هر زمان، و آن حضرت خاتم پيغمبران است، معجزه آن حضرت باید معجزه‌ای ماندگار باشد. از طرفی محیط بعثت آن حضرت، محیط مسابقه در سخن از جهت فصاحت و بلاغت بوده و مراتب و منازل نخبگان جامعه در آن زمان، به مراتب فصاحت و بلاغت در نثر و نظم معین می‌شد. این دو خصوصیت ایجاب کرده است که قرآن مجید از جهات مختلف در لفظ و معنی، دلیل بر نبوّت و سفارت آن جناب باشد، که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

### ۱- عجز بشر از آوردن همانند قرآن

ظهور پيغمبر اسلام در زمان و مکانی بود که ملّت‌هایی متفرّق با عقایدی متشکّلت زندگی می‌کردند، عده‌ای مادّی و منکر مبدأ متعال بودند، و آنان هم که به ماورای طبیعت و مادّه معتقد بودند، گروهی به پرستش اصنام و بتها و گروهی به پرستش اجرام آسمانی سرگرم بودند، و کسانی هم که از پرستش بت و اجرام آسمانی برکنار

---

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۵۹ (امام در این حدیث در علّت وجوب معرفت فرستادگان خدا و اقرار به آنان و اذعان به طاعت برای ایشان چنین فرمود: چون که در خلقت خلق و قوای آنان وسیله رسیدن به مصالحشان نبود و آفریدگار آنان هم متعالی از این بود که دیده شود، و ضعف و عجز آنان از ادراک خداوند ظاهر بود، چاره‌ای نبود جز این که بین او و بین آنان رسول معصومی باشد که امر و نهی و ادب خداوند متعال را به آنان برساند، و آنان را بر آنچه به آن منافعشان احراز و مضارشان دفع می‌شود واقف نماید، چون در آفرینششان وسیله معرفت منافی که مورد حاجت آنان است، و آنچه به ضرر آنها است نبود)

بودند به مجوسیّت و یهودیّت و نصرانیّت گرویده بودند.

از طرفی شاهنشاه ایران و هرقل روم به استعمار و استثمار ملل ضعیف یا به جنگ و کشتار مشغول بودند.

در چنین روزگاری پیغمبر اسلام، پرچم ایمان به غیب و توحید را برافراشت و جهانیان را به عبودیّت خدا و گسستن زنجیرهای کفر و ظلم دعوت نمود، و سلاطین متکبّر و متجبر از پادشاه ایران و امپراطور روم تا ملوک غسان و حیره را به عبودیّت خدا و پذیرفتن اسلام، و تسلیم در مقابل آیین خدا و سرسپردن به حقّ و عدالت فراخواند.

و با ثنویّت مجوس و تثلیث نصاری و نسبتهای ناروای یهود به خدا و انبیا، و رسوم و عادات جاهلیت که به توارث از آباء واجداد ریشه در عمق وجود مردم جزیره العرب داشت در افتاد، و یک تنه با همه ملل و امم به مقابله برخاست؛ و گذشته از سایر معجزات، برهان نبوّت خود را قرآن قرار داد، و با تحدّی به این کتاب قدرتهای ملوک و سلاطین و احبار یهود و قسیسین نصاری و عموم بت پرستان را به مقابله طلب کرد: ﴿وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَ اَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ﴾<sup>۱</sup>

بدیهی است که با تعصبات عامّه مردم نسبت به عقایدشان، و با تصلّب روحانیین مذاهب بر حفظ پیروانشان، و با احساس خطر سلاطین از بیداری رعایایشان، اگر قدرت داشتند، در مقابله با قرآن درنگ نمی کردند.

با وجود دانشمندان و شاعران و سخنورانی که اعلام فصاحت و بلاغت بودند و بازار عکاظ را میدان مسابقه قرار می دادند، و شعر برنده مسابقه را به افتخار او بر خانه کعبه می آویختند، اگر قدرت معارضه داشتند آیا در این مسابقه که بُرد و باخت دنیا و دین آنها در کار بود چه می کردند؟

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۳ (و اگر در تردید هستید در قرآنی که نازل کردیم بر بنده ما، پس سوره ای مثل آن بیاورید و بخوانید گواهان خود را از غیر خداوند، اگر راستگو هستید)



سرانجام چاره‌ای ندیدند جز آن که گفتار او را به سحر تعبیر کنند: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>۱</sup>

و به این جهت ابوجهل به نزد ولید بن مغیره که مرجع و ملجأ فصحای عرب بود رفت و از او درخواست کرد که نظر خودت را نسبت به قرآن بگو، گفت: فما اقول فيه فوالله ما منكم رجل اعلم بالاشعار مني، و لا اعلم برجزه مني و لا بقصيده و لا باشعار الجن، و الله ما يشبه الذي يقول شيئاً من هذا، و والله ان لقوله لحلاوة و انه ليحطم ما تحته و انه ليعلو و لا يعلى. قال ابوجهل: و الله لا يرضى قومك حتى تقول فيه. قال: فدعني حتى افكر فيه، فلما فكر، قال: هذا سحر يآثره عن غيره.<sup>۲</sup>

خود این، دلیل بر تسلیم در مقابل اعجاز قرآن است، زیرا سحر منتهی به اسباب عادی است، و از حیطة قدرت بشر خارج نیست، و ساحران و کاهنان زبردست در جزیره العرب و ممالک همجوار آن فراوان بودند، که به شهادت تاریخ، کمال مهارت را در فنون سحر و کهانیت داشتند؛ با این حال تحدی پیغمبر به قرآن، و عجز تمام آنان از مقابله با این کتاب در تاریخ ثبت شد، و به جای معارضه با قرآن، به تطمیع آن حضرت به مال و مقام متوسل شدند، و چون اثر نکرد به قصد جان او برخاستند.

## ۲- هدایت قرآن

در زمانی که گروهی به ماورای طبیعت معتقد نبودند، و روزگار بی‌شعور و ادراک را متصرف در نظام بهت‌انگیز وجود می‌پنداشتند، و آنها که معتقد به ماورای طبیعت

---

۱. سورة مائده، آیه ۱۱۰ (نیست این جز سحری آشکار)

۲. تفسیر الطبری، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۶، ذیل آیه ۲۴، سورة مدثر (گفت: چه بگویم در آن؟ پس به خدا قسم کسی از شما در اشعار عالم‌تر از من نیست، و نیز کسی از شما عالم‌تر از من به رجز و قصاید و اشعار جن نیست، به خدا قسم آنچه را او می‌گوید همانند هیچ یک از اینها نیست، به خدا قسم همانا برای گفتار او شیرینی و حلاوتی است و همانا هر سخنی را پایمال می‌کند، و همانا او برتر است، و چیزی بر او برتر نمی‌شود، ابوجهل گفت: به خدا قسم قوم تو راضی نمی‌شوند، تا سخنی در طعن آن بگویی. ولید بن مغیره گفت: واگذار مرا تا ببیندیشم در این امر؛ پس وقتی اندیشه نمود، گفت: این سحری است که از غیرش مطلع می‌شود.)

بودند معبودهایی به صورت بت‌های گوناگون می‌پرستیدند، و کسانی هم که دین آسمانی داشتند به استناد کتب تحریف شده خالق را به اوصاف خلق متصّف می‌پنداشتند، و در محیطی که تاریخ گواه نهایت انحطاط فکری و اخلاقی و عملی مردم آن محیط است، درس نخوانده و استاد ندیده‌ای برخاست، و در مقابل هر پرتگاهی از ضلالت، شاهراهی از هدایت ترسیم نمود؛ بشر را به پرستش خداوندی دعوت کرد که از هر نقصی منزّه است، و هر کمال و جمالی از او، و هر حمد و ثنایی برای اوست، و جز او هیچ موجودی سزاوار پرستش نیست؛ و او بزرگتر از آن است که بتوان او را به حدی تحدید و به وصفی وصف نمود: «سُبْحٰنَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ»<sup>۱</sup>.

در روزگاری که خالق معدود و عدد، و منزّه از همسر و فرزند را به ترکیب و تثلیث و احتیاج و تولید نسبت دادند، و برای او هم‌تا تصور می‌نمودند، قرآن خداوند را از تمام این اوهام تقدیس کرد، و به احدیّت ستود که او از ترکیب عقلی و وهمی و حسّی منزّه است، و او بی‌نیاز از هر کس و هر چیزی است، بلکه هر چه و هر کس جز او نیازمند به اوست؛ تولید به تمام معنای کلمه - چه عقلی و چه حسّی - در ساحت قدس او راه ندارد، بلکه موجودات به قدرت او موجود و به مشیّت او مخلوقند، و برای او همتایی در ذات و صفات و افعال نیست.

در قرآن مجید هر چند متجاوز از هزار آیه در معرفت الله و صفات علیا و اسمای حُسنی وجود دارد، ولی تدبّر یک سطر آن، عظمت این هدایت را روشن می‌کند: ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ \* اللّٰهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهٗ كُفُوًا اَحَدٌ﴾.

کلمات اهل بیت رسالت، مفاتیح خزاین معرفت است و به دو حدیث اکتفا می‌شود:

- امام ششم علیه السلام فرمود:

«ان الله تبارك و تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه، و كل ما وقع عليه اسم

۱. منزّه است خداوند از هر نقصی و وصفی از اوصاف مخلوقات، و هر ثنایی برای خداست، و معبود به حقی نیست الاّ الله، و خدا بزرگتر است از این که به وصفی وصف شود.

شیء ما خلا الله عزّ و جلّ فهو مخلوق، و الله خالق کل شیء تبارک الذی لیس  
کمثله شیء»<sup>۱</sup>.

- امام پنجم علیه السلام فرمود:

«کَلِمًا مَّيِّزَ تَمُوهَ بَأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٍ مَصْنُوعٍ مِثْلَكُم مَرْدُودٍ إِلَيْكُم»<sup>۲</sup>.

عظمت هدایت قرآن به معارف الهیّه، با مراجعه به عهد عتیق و جدید (کتب  
آسمانی یهود و نصاری) که مبنای اعتقاد صدها میلیون یهود و نصاری است آشکار  
می گردد، و در این جا چند نمونه ذکر می شود.

### برخی از اعتقادات یهودیان

سفر تکوین (پیدایش) باب دوم: «و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته  
بود فارغ شد، و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود آرامی گرفت، پس خدا  
روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت از همه کار  
خود که خدا آفرید و ساخت.... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان  
باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد، زهار نخوری، زیرا روزی که  
از آن خوردی هر آینه خواهی مُرد.»

سفر تکوین (پیدایش) باب سوم: «و ما از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا  
ساخته بود هشیارتر بود، و به زن گفت: آیا خدا حقیقه گفته است که از همه درختان  
باغ نخورید؟ زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می خوریم لکن از میوه درختی که در  
وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید مبادا بمیرید. مار به زن

---

۱. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۱۴۹ (همانا خداوند تبارک و تعالی خالی از خلق، و خلق از او خالی است [یعنی

بین خدا و خلق در ذات و صفات بینونت است، و به هیچ وجه، اشتراک و شباهتی بین خالق و خلق نیست] و  
هر چه - جز خدا - به او شیء گفته شود مخلوق است، و خداوند خالق هر چیزی است، و همانند او چیزی نیست).

۲. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳ (هر چه را به او هام خود در دقیق ترین معانیش تمیز دهید، مخلوق و

مصنوعی است مثل شما، مردود به شما)

گفت: هر آینه نخواهید مُرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نما و درختی دلپذیر دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته بخورد، و به شوهر خود نیز داد، و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند، پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند، و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند، و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت: چون آواز تو را در باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت: که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی...».

در آیه ۲۲ از همین باب آمده است: «و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده، اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته، بخورد و تا به ابد زنده ماند.»

در باب ششم، آیه ۶ و ۷ آمده است: «و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت، و خداوند گفت: انسان را که آفریده‌ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چون که متأسف شدم از ساختن ایشان.»

اکنون به بعض جهات در این آیات اشاره می‌شود:

**الف:** خداوند متعال بشر را خلق کرده و به او عقلی داده است که خوب و بد را بشناسد، و او را برای علم و معرفت آفریده است، چگونه او را از معرفت خوب و بد نهی می‌کند؟! و هدایت قرآن این است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا یکسانند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند، همانا فقط خردمندان متذکر می‌شوند)

۲. سوره انفال، آیه ۲۲ (همانا بدترین جنبنندگان نزد خدا، کران و گنگانی‌اند که تعقل نمی‌کنند)

آیات قرآن در ترغیب به علم، معرفت، تعقل، تفکر و تدبیر بیش از آن است که در این مختصر ذکر شود.

ب: کسی که می‌گوید اگر از درخت نیک و بد بخوری خواهی مُرد، و آدم و همسرش می‌خورند و نمی‌میرند، یا می‌داند که نمی‌میرند پس دروغگوست، و یا نمی‌داند پس نادان است؛ و دروغگو و نادان چگونه سزاوار نام خداوند است؟! عجب تر آن که مار آدم و زنش را به استفاده از درخت معرفت نیک و بد هدایت می‌نماید، و دروغ خدا را بر آن دو آشکار و حيله و نیرنگ خدای ساختگی را بر آنها نمایان می‌کند؟!!

ولی نمونه هدایت قرآن نسبت به علم خداوند این است: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ﴾<sup>۲</sup>، ﴿إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾<sup>۳</sup>، ﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾<sup>۴</sup>، ﴿لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمَ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾<sup>۵</sup>، ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۶</sup>.

ج: موجود محدودی که آدم را در میان درختان باغ گم می‌کند، و می‌گوید: کجا هستی؟ تا به آواز آدم او را پیدا کند، و درختان باغ مانع دید او می‌شوند، چگونه می‌تواند ربّ العالمین و عالم السّر و الخفیات و خالق کون و مکان و محیط بر زمین و آسمان باشد؟!!

و نمونه هدایت قرآن این است: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵ (می‌داند آنچه را پیش روی ایشان و آنچه را پشت سر ایشان است، و فرا نگیرند چیزی را از دانش او جز آنچه او بخواهد)

۲. سوره سبأ، آیه ۳ (پنهان نمی‌شود از او سنگینی ذره‌ای)

۳. سوره طه، آیه ۹۸ (اله شما نیست بجز الله، آن که الهی بجز او نیست، همه چیز را به دانش فرا گرفته)

۴. سوره فرقان، آیه ۶ (بگو نازل کرد آن را، آن که می‌داند نهان را در آسمانها و زمین، همانا اوست آمرزنده مهربان).

۵. سوره نحل، آیه ۲۳ (لاجرم خدا می‌داند آنچه را نهان کنند و آنچه را آشکار کنند).

۶. سوره حشر، آیه ۲۲ (اوست خدایی که نیست خدایی جز او، دانای نهان و هویدا، اوست رحمان رحیم).

وَلَا يَأْسِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

د: به جای هدایت به توحید و تنزیه خداوندی که: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾<sup>۲</sup> به شرک و تشبیه دلالت می‌کند و می‌گوید: «...خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده...».

ه: به خداوند نسبت پشیمانی از آفرینش آدم می‌دهد، که جاهل از عاقبت کار خویش بوده است، آیا نسبت جهل به خداوند متعال که مستلزم محدودیت ذات و مخلوقیت خالق و ترکب حق متعال از نور علم و ظلمت جهل است، با کتاب آسمانی راهنمای بشر به خدا چگونه سازگار است؟!

و هدایت قرآن این است: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾<sup>۳</sup>، ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَلِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup>.

و: به خداوند نسبت حزن و اندوه و تأسف داده که از لوازم جسمیت و جهل و عجز است؛ و هدایت قرآن این است: ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۵</sup> لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٥﴾.

۱. سوره انعام، آیه ۵۹ (و نزد اوست کلیدهای غیب که نمی‌داند آنها را مگر او، و می‌داند آنچه را در بیابان و دریا است، و نمی‌افتد برگی مگر این که می‌داند خدا آن را، و نه دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و نه تری و نه خشکی مگر این که در کتابی است مبین).

۲. سوره شوری، آیه ۱۱ (نیست همانند او چیزی و اوست شنوای بینا).

۳. سوره مَلِك، آیه ۱۴ (آیا کسی که خلق کرده عالم نیست در حالی که او لطیف خبیر است)

۴. سوره بقره، آیه ۳۰ (و هنگامی که گفت پروردگار تو به فرشتگان که در زمین خلیفه قرار خواهم داد گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خونها را ریزد در حالی که ما به حمد تو تسبیح می‌کنیم و برای تو تقدیس می‌کنیم، گفت: همانا من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید).

۵. سوره حدید، آیه ۱، ۲، ۳ (تسبیح گوید برای خدا آنچه در آسمانها و زمین است، و اوست عزیز حکیم، برای اوست ملک آسمانها و زمین، زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیز تواناست، او اول است و آخر و ظاهر است و باطن، و او به هر چیزی داناست).

## برخی از اعتقادات اختصاصی مسیحیان

رسالة اول یوحنا رسول باب پنجم: «هر که ایمان دارد که عیسی مسیح است، از خدا مولود شده است، و هر که والد را محبت می‌نماید مولود او را نیز محبت می‌نماید.... کیست آن که بر دنیا غلبه یابد جز آن که ایمان دارد که عیسی پسر خداست، همین است او که به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح نه به آب فقط بلکه به آب و خون و روح است آن که شهادت می‌دهد زیرا که روح حق است، زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند، یعنی روح و آب و خون، و این سه یک هستند».

انجیل یوحنا باب اول، از آیه اول: «در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود، همان در ابتدا نزد خدا بود، همه چیز به واسطه او آفریده شد، و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت، در او حیات بود، و حیات نور انسان بود، و نور در تاریکی می‌درخشید، و تاریکی آن را در نیافت، شخصی از جانب خدا فرستاده شد، که اسمش یحیی بود، او برای شهادت آمد، تا بر نور شهادت دهد، تا همه به وسیله او ایمان آورند، او آن نور نبود، بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد، آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند، و در جهان آمدنی بود، او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد، و جهان او را نشناخت، به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند، و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند، و کلمه جسم گردید، و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»

انجیل یوحنا باب ششم از آیه ۵۱: «من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد، اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند، و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم، پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می‌گفتند: چگونه این شخص می‌تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم،

عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید، و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیات جاودانی دارد، و من در روز آخر او را خواهم بر خیزانید، زیرا که جسد من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است، پس هر که جسد مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد در من می‌ماند و من در او، چنان که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می‌شود.»

**انجیل یوحنا باب دوم از آیه ۳:** «و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: شراب ندارند، عیسی به وی گفت: ای زن مرا با تو چه کار است، ساعت من هنوز نرسیده است، مادرش به نوکران گفت: هر چه به شما گوید بکنید، و در آن جا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند، که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت، عیسی بدیشان گفت: قدحها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند، پس بدیشان گفت: الآن بردارید، و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند، و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید، و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت: هر کسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند بدتر از آن، لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی، و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.»

اکنون به بعض جهات در این آیات اشاره می‌شود:

**الف:** از اصول عقاید نصاری که مورد اتفاق است اعتقاد به تثلیث است، و از طرفی در انجیل یوحنا باب هفدهم آیه سه، می‌گوید: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.»

از این رو که اصل مسلم نزد آنان اعتقاد به اقانیم ثلاثه است، و چون در انجیل یوحنا خدا به وحدت حقیقی وصف شده، -آنچنان که در رساله اول یوحنا ذکر شده است- «که هر سه یک هستند» -چاره ندیدند بین توحید و تثلیث جمع کنند، و بگویند:



ممتازند حقیقه و متحدند حقیقه.

و این عقیده به دلایلی باطل است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- مراتب اعداد - مانند یک و سه - ضدین هستند، و اجتماع ضدین محال است، چگونه ممکن است که یک، سه باشد و در عین حال هر سه، یک باشند.

۲- عقیده به تثلیث مستلزم اعتقاد به پنج خداست و همچنین تا غیر متناهی بر عدد افزوده می‌شود - چنان که در بحث توحید گذشت - و بنابراین مسیحیان چاره ندارند به خدایان غیر متناهی ایمان بیاورند.

۳- تثلیث مستلزم ترکیب است و ترکیب مستلزم احتیاج به اجزا و ترکیب‌کننده اجزاست.

۴- عقیده به تثلیث مستلزم اتصاف خالق عدد به مخلوق است، زیرا عدد و معدود هر دو مخلوقند، و خداوند از معدود بودن حتی از وحدت عددیه منزّه است: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

و آنان به صراحت عیسی را فرزند خدا خواندند، ولی قرآن فرمود: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ﴾<sup>۲</sup>، و جمله «كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» اشاره به این است که موجود محتاج به طعامی که مجذوب و مدفوع است شایسته عبادت نیست.

ب: اعتقاد به این که عیسی کلمه بود، و کلمه خدا بود و آن کلمه که خدا بود در این جهان آمد و جسم شد، و نان شد، و با گوشت و خون پیروان خود متحد شد، و نخستین معجزه‌ای که از او سر زد، آن بود که آب را شراب کرد، و کسی که برای تکمیل عقول

---

۱. سوره مائده، آیه ۷۳ (همانا کفر ورزیدند آنان که گفتند: خدا سومین از سه تا است، حال آن که نیست خداوندی جز خدای یکتا، و اگر دست بر ندارند از آنچه گویند هر آینه برسد البته آنان را که کفر ورزیدند از ایشان عذابی دردناک).

۲. سوره مائده، آیه ۷۵ (نیست مسیح پسر مریم، جز پیغمبری که بگذشتند پیش از او پیغمبرانی، و مادرش زنی است راستگو، هستند آن دو که طعام می‌خوردند، بنگر چگونه آیات را برای ایشان بیان کنیم، سپس بنگر چگونه از حق برگردانده می‌شوند).

آمده، اعجاز او موجب مستی و زوال عقل شد؛ آیا با کدام عقل و منطق سازگار است؟! ج: از طرفی عیسی را خدا دانستند، و از طرفی در کتاب دوم سموئیل باب یازدهم نسبت زنا با زن شوهردار به داوود پیغمبر دادند، که داوود با آن زن زنا کرد و زن از او آبستن شد، سپس شوهر او را به جنگ فرستاد و به فرمانده سپاه نوشت که شوهر آن زن را در پیشاپیش جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید، تا زده شده و بمیرد، و به این وسیله زن او را به خانه خود آورد؛ و نسب عیسی را در انجیل متی باب اول به این ازدواج رساندند، و داوود پیغمبر و صاحب کتاب زبور را به چنین جنایتی متهم کردند.

هدایت قرآن بود که خداوند عالم را از این اوهام تنزیه، و اعتقاد به عیسی بن مریم را از تفریط کسانی که او را فرزند زنا دانستند، و افراط کسانی که او را فرزند خدا دانستند تقدیس کرد، و فرمود: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَهَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾<sup>۱</sup>، تا آن جا که فرمود: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾<sup>۲</sup> و قداست داوود را به آن جا رساند که فرمود: ﴿يَدَاؤُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> و به پیغمبر خاتم فرمود: ﴿إِصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ أَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾<sup>۴</sup>. این نمونه‌ای از هدایت قرآن در معرفت خدا بود.

نمونه تعلیمات قرآن مجید در سعادت انسان نیز از این قرار است:

در مقابل امتیاز به زور، زر، نژاد، قبیله و رنگ پوست، کمالات انسانی را ملاک فضیلت قرار داد و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۵</sup>.

۱. سوره مریم، آیه ۱۶ (و یاد کن در کتاب، مریم را آنگاه که مکانی دور از اهل خود در ناحیه شرقی برگرفت).
۲. سوره مریم، آیه ۳۰ (گفت همانا من بنده خدا هستم، داد مرا کتاب، و قرار داد مرا پیغمبر)
۳. سوره ص، آیه ۲۶ (ای داوود همانا ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم)
۴. سوره ص، آیه ۱۷ (صبر کن بر آنچه می‌گویند و یاد کن بنده ما داوود صاحب قدرت را، که همانا او بسیار رجوع کننده به ما بود).
۵. سوره حجرات، آیه ۱۳ (ای مردم همانا ما آفریدیم شما را از مردی و زنی، و شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا که گرامی تر شما نزد خدا برهیز کارتر شماست، همانا خداوند علیم خبیر است).

افکار فاسد به شرب مسکرات و اقتصاد بیمار به شیوع قمار و ربا را به این آیات اصلاح و معالجه کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَاحِلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَلَا تَاْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْلِ﴾<sup>۳</sup>.

جان آدمی را به این آیات بیمه نمود: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾<sup>۵</sup>.

باب ظلم و تعدی زبر دستان را به زیر دستان سد نمود، و در عدل و احسان را به روی مردم گشود و فرمود: ﴿فَمَنْ آعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا آعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾<sup>۶</sup>، ﴿وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۷</sup>، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ﴾<sup>۸</sup> و در زمانی که با زنان معامله حیوان می کردند، فرمود: ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾<sup>۹</sup>، ﴿وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾<sup>۱۰</sup>.

و از هر گونه خیانتی جلوگیری کرد و فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾<sup>۱۱</sup>.

۱. سوره مائده، آیه ۹۰ (ای کسانی که ایمان آوردید، این است و جز این نیست که شراب و قمار و بتها و قمار به تیرها (نوعی قمار در جاهلیت) پلیدی است از کار شیطان، از آن دوری کنید، شاید رستگار شوید).
۲. سوره بقره، آیه ۲۷۵ (و حال آن که خدا حلال کرده ببيع را و حرام کرده ربا را)
۳. سوره بقره، آیه ۱۸۸ (مال یکدیگر را به باطل مخورید)
۴. سوره انعام، آیه ۱۵۱ (و نکشید نفسی را که خدا حرام کرده مگر به حق)
۵. سوره مائده، آیه ۳۲ (و هر کس نفسی را احیا کند چنان است که جمیع مردم را زنده کرده است)
۶. سوره بقره، آیه ۱۹۴ (پس کسی که تعدی کرده بر شما، به مثل آنچه تعدی کرده، شما بر او تعدی کنید)
۷. سوره قصص، آیه ۷۷ (احسان کن همچنان که خدا به تو احسان کرده، و در زمین فساد را طلب نکن)
۸. سوره نحل، آیه ۹۰ (همانا خدا امر می کند به عدل و احسان)
۹. سوره نساء، آیه ۱۹ (و معاشرت کنید با آنها به خوبی)
۱۰. سوره بقره، آیه ۲۲۸ (و برای آنان - زنان - است مثل آنچه که بر آنان است به معروف)
۱۱. سوره نساء، آیه ۵۸ (همانا خدا شما را امر می کند امانتها را به اهل آنها رد کنید، و هرگاه بین مردم حکم کردید، به عدل حکم کنید)

و وفا به عهد و پیمان را از علایم ایمان شمرد و فرمود: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رُءُونَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾<sup>۲</sup>.

وامت را به ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۳</sup> آنچنان از ذلت جهل و سفاهت نجات داد که مشعل داران علم و حکمت در جهان شدند.

پیروان خود را به هر خوبی امر و از هر بدی نهی کرد، و طیبات و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال و خبائث را بر آنها حرام نمود، و آنان را از هر قید و بندی که برخلاف فطرت خود را به آن گرفتار کرده بودند آزاد کرد ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجْلُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۴</sup>.

با وسعت دایره معروف نسبت به عقاید حقه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه، و دایره منکر نسبت به عقاید باطله و اخلاق رذیله و اعمال فاسده، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه تمام مؤمنین و مؤمنات قرار داد، و فرمود: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۵</sup> و از طرفی

۱. سوره مؤمنون، آیه ۸ (مؤمنان کسانی هستند که امانتها و عهد خود را رعایت می‌کنند)

۲. سوره اسراء، آیه ۳۴ (و وفا کنید به عهد همانا عهد مورد باز خواست است)

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹ (خدا حکمت را به هر کس که می‌خواهد می‌دهد، و هر کس به او حکمت داده شود خیر بسیار به او داده شده است)

۴. سوره اعراف، آیه ۱۵۷ (آنان که پیروی می‌کنند رسول نبی امی را، همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته شده می‌یابند، امر می‌کند آنها را به معروف و نهی می‌کند آنها را از منکر، و حلال می‌کند بر آنها پاکیزه‌ها را، و حرام می‌کند بر آنها پلیدها را، و بر می‌دارد از آنها بارگران و غلهایی که بر ایشان بوده است، پس آنان که ایمان آوردند به او و بزرگ شمردند او را و یاری کردند او را و پیروی کردند توری را که با او نازل شده آنها هستند رستگاران)

۵. سوره توبه، آیه ۷۱ (مردان با ایمان و زنان با ایمان، بعضی از آنها اولیای بعضی دیگرند، امر می‌کنند به معروف

فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۱</sup> و به این دو آیه راه رسیدن هر فردی را به حکمت و عفت و شجاعت و عدالت در جمیع امور، و تشکیل مدینه فاضله به تمام فضایل انسانی نشان داد.

این نمونه‌ها شعاعی از آفتاب هدایت قرآن بود، و هدایت این کتاب در جمیع معارف الهیه و ارشاد انسان به سعادت دنیا و آخرت، نیازمند به مطالعه اسرار آیات قرآن در عقاید، اخلاق، عبادات، معاملات و سیاسات است که محتاج به تحریر کتابهای مفصل است.

### ۳- خبرهای غیبی قرآن

کسی که از جانب خداوند ادعای رسالت برای هدایت بشر تا قیامت را دارد، دشوارترین امر برای او اخبار از آینده است، که یک در میلیارد هم اگر احتمال تخلف بدهد، از جهت عظمت محتمل که موجب انهدام بنیان آیین او می‌شود باید جانب احتیاط را رعایت کند، و لب فرو بندد، و اگر دیدیم که او با یقین و نهایت اعتماد و اطمینان خاطر به وقوع امری در آینده خبر می‌دهد، و آنچه را خبر داده محقق می‌شود، اخبار او کاشف از اتصال او به علم محیط به زمان و زمانیات است.

بعضی از اخبار غیبیه قرآن از این قرار است:

الف: اخبار به غلبه روم بعد از مغلوب شدن آنان: ﴿الْم \* غَلَبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾<sup>۲</sup> و این اخبار در زمانی بود که کسی شکست ایران و پیروزی روم را تصور نمی‌کرد، چنان که در کتب تاریخ مسطور است.

---

← و نهی می‌کنند از منکر، و به پا می‌دارند نماز را، و می‌دهند زکات را، و اطاعت می‌کنند خدا و رسول خدا را، آنها هستند که به زودی خدا آنها را رحمت می‌کند، همانا که خداوند عزیز است و حکیم).

۱. سوره صف، آیه ۲ و ۳ (ای کسانی که ایمان آوردید، چرا می‌گویید آنچه را که نمی‌کنید؟ بزرگ است نزد خدا غضب بر این که بگویید آنچه را که نمی‌کنید)

۲. سوره روم، آیه ۱ و ۲ و ۳ (شکست خوردند روم در نزدیکترین سرزمین، و ایشان پس از شکستشان زود است پیروز شوند).

ب: اخبار به بازگشت آن حضرت به مکه: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ

إِلَىٰ مَعَادٍ ۝۱

ج: تمهید و توطئه منافقین برای سوء قصد به جان او، و اخبار به حفظ و نگهداری او: ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۝۲

د: اخبار به فتح مکه و دخول مسلمین در مسجد الحرام با اخبار از خصوصیت روحی و جسمی آنان: ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ ۝۳

ه: بعد از مراجعه از غزوه تبوک در مورد منافقین این آیه نازل شد: ﴿فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا ۝۴ و آن چنان شد که آیه خبر داده بود.

و: در جنگ بدر که کفار به جمعیت خود مغرور بودند و نصرت خود را مسلم می پنداشتند، این آیه نازل شد: ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ \* سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ۝۵

ز: قبل از فتح خیبر و دستیابی مسلمین به غنائم و در روزگاری که در خاطره آنان تسلط بر خزاین ایران و ممالک دیگر خطور نمی کرد، این آیات نازل شد: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا \* وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا \* وَعَدَّكُمْ اللَّهُ

۱. سوره قصص، آیه ۸۵ (همانا آن که قرآن را بر تو فرض کرد، باز گرداننده است تو را به بازگشتگاه).

۲. سوره مائده، آیه ۶۷ (ای پیغمبر ابلاغ کن آنچه را فرود آمد بر تو از پروردگارت، و اگر نکنی نرسانده باشی پیام او را، و خدا ننگه می دارد تو را از مردم).

۳. سوره فتح، آیه ۲۷ (هر آینه البته داخل می شوید در مسجد الحرام اگر خدا خواهد آسودگان (ایمنان)، تراشندگان سرهای خویش و کوتاه کنندگان ناخن و موی، در حالی که نمی ترسید).

۴. سوره توبه، آیه ۸۳ (پس بگو هرگز با من خارج نمی شوید، و هرگز با من با دشمنی قتال نمی کنید)

۵. سوره قمر، آیه ۴۴، ۴۵ (یا می گویند ما جماعتی هستیم که نصرت و پیروزی نصیب ما است، به زودی شکست می خورند و پشت به میدان جنگ می کنند)

مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلْ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ  
وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا \* وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۱.

ح: هنگامی که فرزندش از دنیا رفت عاص بن وائل گفت: همانا محمد ابتر است  
پسری ندارد که قائم مقام او باشد و وقتی مُرد، یاد او منقطع خواهد شد، پس این سوره  
نازل گردید: ﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ أَنْحِرْ \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۲ 》 و  
بدین وسیله خبر داد کسی که آن حضرت را ابتر خواند نسلش منقرض خواهد شد،  
ولی نسل آن حضرت باقی خواهد ماند. ۳.

#### ۴- احاطه به اسرار خلقت

در روزگاری که دانش بشر اجرام آسمانی را بسیط می‌پنداشت و حرکت در آنها را  
تصوّر نمی‌کرد، قرآن مجید از حرکت کواکب در مدارها خبر داد: ﴿ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي  
لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۴ 》.  
در زمانی که از عموم قانون زوجیت نسبت به اشیا خبری نبود، فرمود: ﴿ وَ مِنْ كُلِّ

۱. سوره فتح، آیه ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ (هر آینه خدا راضی شد از مؤمنین هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت  
کردند، پس دانست آنچه در دل‌های آنهاست، پس آرامش را بر آنها نازل کرد، و ثواب داد به آنها فتح نزدیکی و  
غنیمت‌های بسیاری را که بگیرند، و خداوند عزیز و حکیم است، وعده داد خدا به شما غنیمت‌های بسیاری را که  
بگیرید، پس نزدیک کرد برای شما این غنایم را و دست مردمان را از شما کوتاه کرد، و برای این که آیه‌ای باشد  
برای اهل ایمان، و هدایت می‌کند شما را به راه راست، و غنیمت‌های دیگری که توانایی بر آنها ندارید و خداوند  
بر آنها محیط است، و خدا بر هر چیزی تواناست)

۲. سوره کوثر (ما به تو خیر بسیار دادیم، پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن، همانا آن کس که تو را  
سرزنش می‌کند همان دنباله بریده است)

۳. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۱۲۴؛ تفسیر مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۹.

۴. سوره یس، آیه ۴۰ (نه خورشید را سزاوار است که ماه را دریابد، و نه شب بر روز سبقت می‌گیرد، و هر یک در  
فلکی شناورند).

شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

و در آن زمان که احتمال وجود جنبنده‌ای در کرات دیگر نبود، فرمود: ﴿وَمَا بَثَّ

فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾<sup>۲</sup>.

همچنین از تلقیح نباتات ماده به نطفه نر، به وسیله وزش باد خبر داد: ﴿وَأَرْسَلْنَا

الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾<sup>۳</sup>.

و در زمانی که اجرام آسمانی را بسایط، و خلقت آنها را جداگانه از اجرام زمینی می‌دانستند و از رتق و فتق عالم خبری نداشتند، فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَرَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾<sup>۴</sup>.

و در عصری که بشر از گسترش جهان خبر نداشت فرمود: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ

وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾<sup>۵</sup>.

و در زمانی که پندار دانشمندان بر عدم خرق و التیام اجسام فلکی بود، و کسی

تصوّر نفوذ انسان را در آنها نمی‌کرد، این آیه نازل شد: ﴿يَمَعَشَرِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّ

أَسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُلُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُلُوا لَا تَنْفُلُونَ إِلَّا بِسُلْطَنِ﴾<sup>۶</sup>.

وجود آیاتی در اسرار کائنات که قسمتی از آن ذکر شد، حکایت از نزول این کتاب

از نزد خالق متعال می‌کند.

## ۵ - جاذبه قرآن

هر انسان منصفی که با زبان قرآن آشنا باشد، اعتراف می‌کند که در قرآن روح و جاذبه‌ای

۱. سوره ذاریات، آیه ۴۹ (و از هر چیزی آفریدیم دو جفت، شاید متذکر شوید).

۲. سوره شوری، آیه ۲۹ (و آنچه گسترانید در آن دو - آسمانها و زمین - از جنبنده)

۳. سوره حجر، آیه ۲۲ (و فرستادیم بادها را آبهستن کنندگان)

۴. سوره انبیا، آیه ۳۰ (آیا ندیدند آنان که کافر شدند که آسمانها و زمین بسته بودند، پس شکافتیم آنها را).

۵. سوره ذاریات، آیه ۴۷ (و آسمان را بنا کردیم به قوت، و هر آینه ما وسعت دهنده‌گانیم).

۶. سوره رحمن، آیه ۳۳ (ای گروه جن وانس، اگر می‌توانید که نفوذ کنید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید،

نفوذ نخواهید کرد مگر به سلطنتی).



است که هر سخنی هر چند تمام معیارهای بلاغت از لطایف معانی و بیان و بدیع در آن اعمال شده باشد، باز هم نسبتش به قرآن نسبت گُل مصنوعی به گُل طبیعی، و نسبت مجسمه انسان به انسان جاندار است.

## ۶- عدم اختلاف در قرآن

تردیدی نیست که انسان در اثر تکامل فکری، اعمال و اقوالش یکنواخت نخواهد بود، و هر دانشمندی آثار علمی او در مراحل مختلف زندگی اختلاف پیدا می‌کند، هر چند متخصص در یک فن بوده، و وسایل تمرکز افکار هم برای او فراهم باشد، زیرا با تحوّل فکر، آثار آن هم متحوّل می‌شود.

قرآن کتابی است مشتمل بر فنونی - از معرفت مبدأ و معاد، آیات آفاق و آنفس، روابط انسان با خالق و خلق، وظایف فردی و اجتماعی، قصص امم گذشته و احوال انبیا - که با وجود جمیع وسایل پریشانی فکر از ناحیه ابتلا به مشرکین در مکه، و از ناحیه جنگ با کفار و کید و مکر منافقین در مدینه، از زبان درس نخوانده و استاد ندیده‌ای تلاوت شده است.

با در نظر گرفتن تمام این عوامل، طبیعی است که چنین کتابی از بیان چنین کسی، می‌بایست مشتمل بر اختلافات زیادی باشد؛ به این جهت عدم اختلاف، کاشف از نزول آن از افق برتر از فکر انسان است، که مقام وحی مقدّس از جهالت و غفلت است: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>

## ۷- تربیت عینی و عملی قرآن

اگر کسی ادعا کند که من سر آمد طیبیان جهان هستم، برای اثبات این دعوی دو راه وجود دارد:

---

۱. سورة نساء، آیه ۸۲ (آیا پس تدبّر نمی‌کنند قرآن را، و اگر از نزد غیر خدا بود هر آینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری را)

یکی این که کتابی در طب ارائه دهد که علل امراض و دارو و درمان آنها را به گونه‌ای بنگارد که مانندش در کتب طب یافت نشود.

دیگر آن که مریضی را که مرض تمام قوا و اعضای او را فرا گرفته و در آستانه مرگ است و طبیبان از علاج او عاجز شده‌اند به او بسپارند، و او بر آن تن لباس صحت و عافیت بپوشاند.

پیغمبران طبیبان فکر و جان و معالجان امراض انسانیت انسان می‌باشند، و پیغمبر اسلام سرآمد این طبیبان است.

دلیل علمی او قرآنی است که مانندش را در بیان علل امراض فکری و اخلاقی و عملی انسان و درمان آنها نمی‌توان یافت - که نمونه مختصری از آن در مبحث هدایت قرآن ذکر شد - و دلیل عملی آن نیز این است که او در جامعه‌ای مبتلا به بدترین امراض آدمیت ظهور کرد؛ جامعه‌ای که از جهت فکری به حدی تنزل کرده بودند که هر قبیله‌ای برای خود بتی داشت، بلکه خانواده‌ها از خرما و حلوا برای خود معبودی می‌ساختند که صبحگاه او را سجده می‌کردند و هنگام گرسنگی اله خود را می‌خوردند.

آفت افکار آنان را به مرهم معرفت و ایمان، چنان معالجه نمود که خالق جهان را این‌گونه ستایش کردند: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup> و در مقابل او به خاک افتاده و گفتند: «سبحان ربِّي الاعلیٰ و بحمده».

و از جهت عاطفی از حیوانات پست‌تر بودند، که پدر با دست خود، دختر خود را با قساوت، زنده به گور می‌کرد.<sup>۲</sup> پیامبر ﷺ عاطفه انسانی را در آن قوم آن چنان زنده

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶۲، کتاب الایمان و الکفر، باب البرّ بالوالدین، حدیث ۱۸؛ الجامع لاحکام القرآن، جلد ۷، صفحه ۹۷؛ آیه ۱۴۰، سوره انعام، و کتب دیگر.

کرد که در فتح مصر، مسلمانان دیدند در یکی از خیمه‌ها مرغی آشیانه کرده است، لذا به هنگام رحیل برای آن که لانه مرغ و جوجه ویران نشود خیمه را بر جای نهادند و رفتند، و بدین جهت شهر بنا شده در آن منطقه را فسطاط نامیدند.<sup>۱</sup>

تطاول اغنیا را بر فقرا چنان از بین برد، که در محضر آن حضرت یکی از اغنیا نشسته بود، فقیری وارد شد، و کنار آن غنی نشست؛ آن غنی دامن خود را برچید، و چون دید آن حضرت شاهد آن منظره است، گفت: یا رسول الله نصف ثروت خود را به این فقیر بخشیدم، فقیر گفت: نمی‌پذیرم که مبادا به دردی که او مبتلا شده گرفتار شوم.<sup>۲</sup> این چه تربیتی بود که آن چنان دست بخشش به غنی، و بلند نظری به فقیر داد؛ و تکبر او را به تواضع، و ذلت این را به عزت مبدل کرد.

سرکشی قوی بر ضعیف را چنان از بین برد که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام که قدرت نظامی پادشاهی ایران و امپراطوری روم در دست خلیفه مسلمین، و فرمانده سپاه او مالک اشتر بود، روزی مالک در بازار مانند افراد عادی، ساده و بی‌پیرایه می‌رفت. در این هنگام کسی در آن بازار از راه تمسخر، به مالک اهانتی کرد. به آن مرد گفتند: آیا شناختی کسی را که به تمسخر گرفتی که بود؟ گفت: نه؛ چون وی را به او معرفی کردند، نگران شد که آیا با آن قدرت مطلقه چه به روز او خواهد آمد. به جستجوی مالک برآمد، به او گفتند: مالک به مسجد رفت، سراسیمه به نزد او آمد که عذر کردار بخواهد، مالک گفت: در پی رفتار تو به مسجد آمدم و دو رکعت نماز خواندم برای آن که از خدا بخواهم از تقصیر تو درگذرد.<sup>۳</sup>

اثر آن تربیت بود که غرور قدرت، او را از ساییدن پیشانی ذلت در مقابل حی قیوم باز نداشت، و اهانت کننده‌ای را که در اضطراب سزای عمل خود است، به بهترین خیرات که طلب آمرزش است نایل می‌کند.

۱. معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۲۶۳

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۶۲

۳. بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۱۵۷

فاصله‌های قومی را چنان از میان برد که با رسوخ قومیت عربیت نسبت به عجم، سلمان فارسی را به حکم<sup>۱</sup>: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَفْصِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ مِنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾<sup>۲</sup> پهلوی خود نشانند، که در نتیجه امارت مدائن به او محوّل شد.

و فاصله‌های نژادی را نیز چنان از میان برد که غلام سیاهی را مؤذن خود قرار داد؛ و هنگامی که به آن حضرت پیشنهاد کردند که هر دستوری دادی پذیرفتم، ولی تحمل بانگ این کلاغ سیاه را نداریم، جوابش این بود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۳</sup> درخت برومندی کاشت که ریشه آن علم و معرفت، و بدنه آن اعتقاد به مبدأ و معاد، و شاخه آن ملکات حمیده و اخلاق فاضله، و شکوفه آن تقوی و پرهیزکاری، و ثمره آن گفتار محکم و سنجیده و کردار پسندیده بود: ﴿الْمُ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾<sup>۴</sup> با این تعلیم و تربیت درخت انسانیت را به ثمر رساند، و از آن درخت شاه میوه‌ای مانند علی بن ابی طالب ع به بشریت تحویل داد که از دائرة المعارف فضایل علمی و عملی او همین چند سطر بس است که تا زمانی که رسول خدا ص حیات داشت،

۱. مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۳۷ ذیل تفسیر آیه شریفه.

۲. سوره کهف، آیه ۲۸ (و شکبیا ساز خویش را با آنان که می‌خوانند پروردگار خود را هنگام صبح و عشا، می‌خواهند روی او را، و برمگردان چشمان خود را از ایشان که بخواهی زیور زندگانی دنیا را، و فرمان میر آن را که غافل کردیم دلش را از یاد ما، و پیروی کرد هوای خویش را و کار او از دست رفته شد).

۳. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۲۶ ذیل تفسیر آیه شریفه.

۴. سوره حجرات، آیه ۱۳ (ای مردم همانا ما آفریدیم شما را از نری و ماده‌ای، و گردانیدیم شما را شاخه‌هایی و تیره‌هایی تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست).

۵. سوره ابراهیم، آیه ۲۴، ۲۵ (آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی بر زد، کلمه‌ای پاک مانند درختی است پاک، ریشه‌اش بر جا و شاخ و برگش در آسمان، می‌دهد خوراک خود را هرگاه (همیشه) به اذن پروردگار خویش).

ادبش اقتضای اظهار علم و عرفان نمی‌کرد، و همچون ماه تحت الشعاع آفتاب بود؛ و بعد از آن حضرت هم در محاق اختناق از نور افشانی بازمانده بود، و در مدت پنج سال - تقریباً - با ابتلا به فتنه جنگهای خانمان‌سوزی چون جنگ جمل و صفین و نهروان، فرصت اندکی که پیش آمد، اگر بر کرسی سخن نشست، گفتارش - به نقل ابن ابی‌الحدید معتزلی - دون کلام خالق و فوق کلام مخلوقین بود.<sup>۱</sup> و برای معرفت خدا و تربیت نفس و نظام جامعه، تنها مراجعه به خطبه اول نهج البلاغه و خطبه متقین و عهد مالک اشتر بس است که نشان دهد چه اقیانوسی از حکمت علمی و عملی است که این نمونه‌ها قطره‌هایی از آن دریاست.

اگر در میدان جنگ قدم زد، تاریخ دلاوری ماندش ندید که زره‌اش پشت نداشته باشد، و در یک شب پانصد و بیست و سه تکبیر بگوید و به هر تکبیری دشمنی را به خاک بیفکند،<sup>۲</sup> و همان شب هم ما بین دو صف به نماز شب بایستد<sup>۳</sup> و با این که تیرها از راست و چپ می‌بارید و در برابرش به زمین می‌ریخت، بدون کمترین اضطرابی، مانند اوقات دیگر، از انجام وظایف بندگی غافل نشود؛ و مانند فارس یل عمرو بن عبدود را بر خاک بیفکند که عامه و خاصه از رسول خدا ﷺ روایت کردند که فرمود: «لمبارزة علی بن ابی طالب لعمر بن عبدود یوم الخندق افضل من عمل امتی الی یوم القیامة».<sup>۴</sup> و روز فتح خیبر مَرَحَب، پهلوان یهود، را به یک شمشیر دو نیمه کند، و بعد از آن به هفتاد سوار حمله نماید و آنها را از پای درآورد،<sup>۵</sup> که مسلمانان و یهودیان متحیر شوند. این شجاعت را با خوف و خشیتی جمع کند، که با حضور وقت نماز رنگ رخسارش دگرگون می‌شد، و لرزه بر اندامش می‌افتاد؛ می‌گفتند چه شده که چنین

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۲۴

۲. مناقب آل ابی‌طالب، جلد ۲، صفحه ۸۴

۳. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۷

۴. المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۳۲، تاریخ بغداد جلد ۱۳، صفحه ۱۹؛ بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۹۶

۵. بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۳۳

حالتی دست داده؟ می فرمود: «وقت امانتی رسیده که بر آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه شد و از تحملش ابا کردند و انسان آن امانت را برداشت».<sup>۱</sup>

کسی که روز در میدان جنگ از هیبتش لرزه بر اندام دلاوران می افتاد، شب در محراب عبادت مانند مارگزیده به خود می پیچید و با چشم گریان می گفت: «ای دنیا! ای دنیا! آیا متعرض من شدی؟! آیا به من اشتیاق پیدا کردی؟! هیهات! هیهات! غیر مرا مغرور کن، مرا به تو نیازی نیست، من تو را سه طلاقه کردم، ... آه! آه! از کمی توشه و دوری راه.»<sup>۲</sup>

سائلی از او درخواست کمک کرد؛ امر فرمود: هزار به او بدهید؛ کسی که به او فرمان داد پرسید: هزار از طلا بدهم یا از نقره؟ فرمود: هر دو نزد من دو سنگ است، آنچه برای سائل نفعش بیشتر است به او بده.<sup>۳</sup>

در کدام امت و ملت شجاعتی توأم با چنین سخاوتی دیده شده که در میدان جنگ در حال محاربه با مشرکی بود، مشرک گفت: یا ابن ابی طالب هبنی سیفک. شمشیر را به جانب او افکند، مشرک گفت: عجب! ای پسر ابی طالب، در چنین وقتی شمشیر خود را به من می دهی؟ فرمود: تو دست سؤال به سوی من دراز کردی، و رد سائل از کرم نیست؛ آن مشرک خود را به زمین افکند و گفت: این سیره اهل دین است، قدمش را بوسید و مسلمان شد.<sup>۴</sup>

ابن زبیر نزد آن حضرت آمد و گفت: در حساب پدرم دیدم که از پدرت هشتاد هزار درهم طلبکار است؛ آن مال را به او داد، بعد از آن آمد و گفت: در آنچه گفتم غلط کردم، پدر تو از پدرم هشتاد هزار درهم طلب داشت، فرمود: آن مال بر پدرت حلال، و آنچه هم از من گرفتی برای خودت باشد.<sup>۵</sup>

کجا زمانه مقامی را نشان دارد که از مصر تا خراسان قلمرو ملک او باشد، اما هنگامی که مشک آب بر دوش زنی ببیند، از او بگیرد و برایش به مقصد برساند، و از حال او

۱. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۷

۲. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۲۱.

۳. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۲

۴. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۶۹

۵. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۲

پیرسد و شب تا به صبح از اضطراب ن خوابد که چرا به آن زن و یتیمانش رسیدگی نشده است، و صبحگاه خود برای یتیمان بار طعام بکشد، و برای آنان غذا طبخ کند، و لقمه در دهان آنان بگذارد، و چون زن امیرالمؤمنین علیها السلام را بشناسد و اظهار شرمندگی کند، بگوید ای کنیز خدا! من از تو شرمسارم.<sup>۱</sup>

کیست که در روزگار خلافتش در بازار بزازها با خدمتکار خود راه برود، و دو پیراهن کرباس بخرد و آن را که بهتر است به نوکر بپوشاند که غریزه زینت طلبی جوان تأمین شود، و جامه پست تر را خود بپوشد.<sup>۲</sup>

با آن که خزاین سیم و زر در اختیارش بود، فرمود: «و الله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها».<sup>۳</sup>

غنیمتی خدمت آن حضرت آوردند که بر آن غنیمت گرده نانی بود، و کوفه هفت محله داشت، آن غنیمت را با گرده نان هفت قسمت کرد. آنگاه مقسم هر محلی را خواست و قسمتی از آن غنیمت را با قسمتی از آن نان به آن مقسم داد؛<sup>۴</sup> و در هر تقسیم غنیمت، بعد از قسمت دو رکعت نماز می خواند و می فرمود: «الحمد لله الذی اخرجنی منه کما دخلته».<sup>۵</sup>

در روزگار حکومتش شمشیرش را در بازار به فروش گذاشت، و فرمود: به خدایی که جان علی در دست اوست، اگر بهای ازاری می داشتم این شمشیر را نمی فروختم.<sup>۶</sup> در هر روزی که مصیبتی به آن حضرت می رسید، آن روز هزار رکعت نماز می خواند و بر شصت مسکین تصدق می کرد و تا سه روز روزه می گرفت.<sup>۷</sup>

۱. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۲

۲. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ (به خدا قسم جبه خود را آن قدر وصله زدم تا از وصله زنده آن حیا کردم).

۴. حلیة الاولیاء، جلد ۷، صفحه ۳۰۰

۵. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۱ (حمد برای خداوندی است که خارج کرد مرا از آن، آن طور که داخل شده بودم).

۶. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۴۳

۷. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۳۲

هزار بنده با کدّ یمین و عرق جبین آزاد کرد،<sup>۱</sup> و هنگامی که از دنیا رفت هشتصد هزار درهم مقروض بود.<sup>۲</sup>

شبی که برای افطار به خانه دختر خود مهمان بود، بر سر سفره دختر فرمانروای آن کشور پهناور، قوتی به جز نان جو، نمک و کاسه شیری نبود، به نان جو و نمک افطار کرد و لب به شیر نزد که مبادا سفره او رنگین تر از سفره رعیت او باشد.<sup>۳</sup> تاریخ کجا دیده کسی که از مصر تا خراسان زیر نگین سلطنت اوست، ولی برنامه حکومت او نسبت به خود و فرمانروایان مملکتش آن باشد که در نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف منعکس است، و مضمون قریب به مفاد آن نامه این است:

ای پسر حنیف به من خبر رسیده است که مردی از فقیه<sup>۴</sup> اهل بصره تو را به مهمانی، به خوان طعامی دعوت کرده، و تو هم به آن شتافتی؛ خوراکهای رنگارنگ و قدحها برای تو آورده شده، و گمان نمی کردم تو دعوت قومی را اجابت کنی، که بینوای آنها با جفا رانده شده، و بی نیاز آنها بر آن سفره دعوت شده باشد؛ بین دندان بر چه خوراکی می گذاری، پس آنچه مورد شبهه است دور انداز، و آنچه یقین داری حلال است از آن استفاده کن؛ آگاه باش که برای هر مأمومی امامی است که به او اقتدا کند، و به نور علم او استضاء نماید، امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا کرد، شما بر این کار قدرت ندارید، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و عفت و درستکاری کمک کنید. والله من از دنیای شما طلایی گنجینه نکردم، و از غنائم آن مالی ذخیره ننمودم، و برای جامه کهنه ام جامه کهنه دیگری آماده نکردم، و از زمین این دنیا یک وجب برای خود به چنگ نیاوردم؛ [تا آن جا که می فرماید] اگر بخواهم به عسل مصفی و مغز گندم

۱. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۴۳

۲. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۳۸

۳. بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۲۷۶

۴. جوانمردان



و بافته‌های ابریشم، راه می‌برم، ولکن هیئات که هوای من بر من غلبه کند، و حرص من مرا به اختیار طعامها بکشد، و حال آن که شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که دسترسی به قرص نانی نداشته، و سیری را ندیده باشد.<sup>۱</sup>

حکومت اسلامی را باید در آینه وجود کسی دید که در کوفه است، و احتمال وجود شکم گرسنه‌ای در حجاز یا یمامه، نمی‌گذارد که او دست به غذای لذیذی دراز کند، و برای جامه کرباس کهنه‌ای که بر تن دارد، بدلی تهیه نمی‌کند، و یک و جب زمین برای خود حیازت نمی‌نماید، و از خوراک و پوشاک و مسکن دنیا بهره‌ا او همین است؛ مبادا که معیشت او از فقیرترین افراد رعیتش بهتر باشد.

در قلمرو سلطنت او عدالتی حکومت می‌کند که زره خود را نزد یهودی می‌بیند و به او می‌فرماید: این زره من است، آن یهودی که در شرایط ذمه زندگی می‌کند با کمال جرأت می‌گوید: زره مال من است و در دست من است، بین من و تو قاضی مسلمین. با آن که می‌داند یهودی خیانت کرده و زره او را ربوده است، با او نزد قاضی می‌رود و چون قاضی به احترام آن حضرت قیام می‌کند، او را برای این امتیاز مؤاخذه می‌نماید و می‌فرماید: اگر مسلمان بود با او در مقابل تو می‌نشستم.

و عاقبت یهودی در مقابل این عدل مطلق اعتراف می‌کند و اسلام می‌آورد، و امام زره را با مرکب خود به او می‌بخشد. یهودی مسلمان شده از آن حضرت جدا نمی‌شود تا در جنگ صفین به شهادت می‌رسد.<sup>۲</sup>

هنگامی که خبردار شد خلخال از پای یک زنی که در ذمه اسلام است کشیده شده، تحمّل این قانون شکنی را نداشت و فرمود: «فلوان امرأ مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ما کان به ملوماً، بل کان به عندی جدیراً».<sup>۳</sup>

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵

۲. حلیة الاولیاء، جلد ۴، صفحه ۱۳۹

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷ (اگر مرد مسلمانی از تأسف بر این واقعه بمیرد، مورد ملامت نیست بلکه نزد من به این مرگ سزاوار است)

روزی در رهگذر، چون دید پیرمردی دست سؤال دراز کرده، به جستجو بر آمد که موجب گدایی او چیست؟ به آن حضرت دلداری دادند که این پیر مرد نصرانی است؛ بر آشفته که چگونه در جوانی از او کار کشیدند و در روزگار پیری او را به حال خود واگذاشته‌اند که گدایی کند؟! و فرمان داد که بر او از بیت‌المال انفاق کنند.<sup>۱</sup>

در رعایت حقّ خلق چنین بود که اگر اقالیم هفت‌گانه را با آنچه در زیر آسمان آنهاست به او بدهند که پوست جوی که دست‌رنج مورچه‌ای است از دهان او بگیرد، نمی‌پذیرفت؛<sup>۲</sup> و در رعایت حقّ خالق چنان بود که او را به طمع بهشتش و از ترس آتشش عبادت نمی‌کرد، بلکه به جهت اهلیت او برای عبادت به بندگیش قیام می‌کرد.<sup>۳</sup> پیغمبر اسلام همچنان که خود فرمود: «انا أديب الله و علیّ أديبی»<sup>۴</sup> بشریت را به تربیت چنین انسانی، به کمال آدمیت رساند که صلابت میدان نبرد را - که تاریخ مانند آن صلابت را ندیده - با رقت قلبی که چهره افسرده یتیمی اشک او را جاری و ناله جگر سوز او را بلند می‌کند به هم آمیخته است؛ و او را به آزادی و حرّیتی رسانده که از قید تمام مصالح و منافع محدود دنیوی و نامحدود اخروی رسته است، و تنها رشته عبودیت و بندگی خداوند عالم را، آن هم نه برای سود خود، بلکه برای اهلیت او به گردن انداخته است؛ و بین حرّیت و عبودیتی جمع کرده که مقصد نهایی از خلقت انسان و جهان است؛ چنان رضا و غضب خود را در رضا و غضب خالق خویش فانی کرده که خوابیدن به جای رسول خدا ﷺ در لیلۃ‌المبیت<sup>۵</sup> و ضربت بهتر از عبادت ثقلین در روز خندق،<sup>۶</sup> گواه آن است.

آری باغبانی که در شوره زار جزیره العرب در ظرف چند سال محدود با آن همه

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۶۶، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب ۱۹

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

۳. عوالی اللثالی، جلد ۱، صفحه ۴۰۴

۴. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۱ (من ادب شده خدایم و علی ادب شده من)

۵. بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۴۰

۶. بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲

ابتلا، چنان امتی را به وجود آورد و چنین شاه میوه‌ای از درخت آدمیت به دنیا نشان داد، می‌تواند بگوید: من بزرگترین باغبان بوستان انسانیتیم.

با صرف نظر از معجزاتی که در این مختصر مجال ذکر آنها نیست، و فقط با این نمونه علمی و عملی که اندکی از آن ذکر شد، آیا عقل و انصاف ایجاب نمی‌کند که انسان وارسته از تعصب و هوی ایمان بیاورد که چنین آیینی می‌تواند بشریت را به منتها درجه کمال برساند؟! و آنچه عقل و فطرت آدمی از جهت علمی و عملی از دین انتظار دارد آیا در این دین و آیین نیست؟!

آیا برتر و بالاتر از این تعلیم و تربیت، برای پرورش انسان از نظر شخصی و اجتماعی، تعلیم و تربیتی هست؟!

این همان ایمان به خاتمیت پیغمبر اسلام و ابدیت شریعت آن حضرت است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾<sup>۱</sup>

### اشعه‌ای از آفتاب حیات آن حضرت ﷺ

در خاتمه نظری کوتاه به اشعه‌ای از آفتاب حیات آن حضرت - که خود شاهد رسالت اوست - می‌افکنیم:

در زمانی که دعوت خود را اظهار کرد تطمیع و تهدید به آخرین حدّ خود رسید. قریش نزد ابی طالب آمدند و گفتند: برادر زاده تو به خدا یان ما ناسزا گفت، و جوانان ما را فاسد و جماعت ما را متفرّق کرد، اگر مال می‌خواهد مالی برای او جمع کنیم که بی‌نیازترین مرد قریش باشد و هر زنی را بخواهد به او تزویج می‌کنیم؛ تا به آن جا که وعده سلطنت و پادشاهی به او دادند. جواب آن حضرت این بود: اگر خورشید را در

---

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰ (نیست محمد پدر یکی از مردان شما، ولكن پیغمبر خدا و خاتم پیغمبران است و خدا به هر چیزی داناست)

دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارید نمی‌خواهم.<sup>۱</sup>

چون دیدند تطمیع اثر ندارد، راه تهدید و ایذا را پیش گرفتند و نمونه آن این است که وقتی در مسجد الحرام به نماز می‌ایستاد دو نفر از سمت راست او صفیر، و دو نفر از سمت چپ او کف می‌زدند که نمازش را به هم بزنند؛<sup>۲</sup> و در رهگذر خاک بر سرش می‌ریختند، و هنگام سجود بار شکم گوسفند بر او می‌انداختند.<sup>۳</sup>

پس از رحلت ابی طالب تنها از مکه راه طائف را پیش گرفت تا از بزرگان قبیله ثقیف برای رواج دین خدا کمک بگیرد، ولی آنها سُفها و بردگان را تحریک کردند که به دنبال آن حضرت راه افتاده و او را آزار دهند. آن حضرت به بوستانی پناه برد و در سایه درخت انگوری نشست و چنان حالتش رقت بار بود، که دل دشمن مشرک به حالش سوخت، و غلامی نصرانی داشت به نام عداس، به او گفت: انگور بچین و نزد او ببر. چون غلام طبق انگور نزد آن حضرت گذاشت، دست دراز کرد و فرمود: بسم الله.

غلام گفت: مردم این شهر چنین کلمه‌ای نگویند.

فرمود: از کدام شهری؟ و دین تو چیست؟ گفت: نصرانیم از نینوا.

فرمود: از شهر یونس بن متی.

عداس گفت: یونس را از کجا شناختی؟

فرمود: او برادر من بود، پیغمبر بود، و من هم پیغمبرم؛ پس عداس دست و پای آن

حضرت را بوسید.<sup>۴</sup>

یاران آن حضرت را هم به سخت‌ترین شکنجه‌ها آزار می‌دادند، و بعضی از آنان را در

آفتاب سوزان می‌افکندند و سنگ سنگین بر سینه او می‌گذاشتند، و در آن حال

می‌گفت: أحد أحد.<sup>۵</sup>

۱. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۸۰ و ۱۸۲

۲. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۶۰

۳. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۵؛ بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۱۷؛ الکامل فی التاریخ، جلد ۲، صفحه ۶۳

۴. مناقب آل ابی طالب، جلد ۱، صفحه ۶۸

۵. حلیة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۱۴۸

مادر عمّار یاسر را که پیرزنی فرتوت بود شکنجه‌ها دادند که از دین خدا برگردد، نپذیرفت تا او را کشتند.<sup>۱</sup>

و با این همه آزارها که از آن قوم دید، از او خواستند که نفرین کند، فرمود: «انما بعثت رحمة للعالمین»<sup>۲</sup> و عنایتش به آن قوم در مقابل آن همه آزار، این دعا بود: «بارالها قوم مرا هدایت کن که نادانند.»<sup>۳</sup>

به جای آن که عذاب بخواهد، رحمت می‌خواست، آن هم رحمتی که برتر از آن تصوّر نمی‌شود، و آن نعمت هدایت است؛ و آنان را با عنوان «قومی» به خود اضافه داد، تا با این اضافه و نسبت، مصونیت از عذاب خدا را به آنها ببخشد، و به جای شکایت از آنان، به درگاه خدا شفاعت می‌کرد، و معذرت می‌خواست که آنها نمی‌دانند. کیفیت معیشت آن حضرت چنین بود که خوراکش نان جو بود و از آن هم آن قدر تناول نمی‌کرد که سیر شود.<sup>۴</sup>

در غزوه خندق دخترش صدیقه کبریٰ قسمتی از گرده نان را برایش آورد که بعد از سه روز، اولین طعامی بود که آن حضرت تناول می‌فرمود.<sup>۵</sup> و این گونه زندگی نه از تنگدستی بود، چون در همان روزگار بخشش و عطایش به صد شتر می‌رسید.<sup>۶</sup>

هنگامی که از دنیا رفت نه دیناری از او باقی ماند و نه درهمی و نه غلامی و نه کنیزی و نه گوسفندی و نه شتری؛ و زره آن حضرت نزد یکی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع جو - که برای قوت اهلش نسبه خریده بود - گرو بود.<sup>۷</sup>

۱. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۱۰

۲. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۴۳ (این است و جز این نیست مبعوث شدم رحمت برای جهانیان)

۳. الخرائج و الجرائح، جلد ۱، صفحه ۱۶۴

۴. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۴۳

۵. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵

۶. بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۱۷۰

۷. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۹

در دو نکته باید تأمل کرد:

الف. تردیدی نیست که با موقعیت آن حضرت و امانت او کسی از او گرو نمی‌خواست، ولی نظر این است که با عدم کتابت دین، قانون رهن که وثیقه مال غیر است حتی از بالاترین شخصیت اسلام در مورد یهودی هم مراعات شود.

ب. کسی که لذیذترین اطعمه برای او فراهم بود، به جهت این که قوت و غذای او از ضعیفترین افراد تحت حکومتش بهتر نباشد، تا آخر زندگی از نان جو سیر نشد.

نمونه ایثار آن حضرت این است که دختری که کتب عامه و خاصه مشحون به فضایل اوست، و آیاتی از کتاب مجید - همچون آیه مباهله<sup>۱</sup> و آیه تطهیر<sup>۲</sup> - و احادیثی از سنت - مانند حدیث کساء<sup>۳</sup> و عنوان «سیده نساء اهل الجنة»<sup>۴</sup> - حاکی از تحقق کمال ممکن در آن انسان کامل است، دختری که تا روز قیامت بقای نسل رسول خدا ﷺ به او، و مطلع نجوم هدایت و ائمه امت آغوش اوست، و حرمتش نزد آن پدر به حدی بود که وقتی که بر چنان پدری وارد می‌شد، پدر او را به جای خود می‌نشانند و دست او را می‌بوسید،<sup>۵</sup> دختری که به اقتدای به آن پدر در محراب عبادت آن قدر می‌ایستاد تا هر دو قدمش ورم می‌کرد،<sup>۶</sup> و با آن اشتغال به عبادت، خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آن چنان اداره می‌نمود که روزی رسول خدا ﷺ بر او وارد شد و دید دستاس می‌کند

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳

۳. الاصابة في تمييز الصحابة، جلد ۴، صفحه ۴۶۷؛ تفسیر الطبری، جلد ۲۲، صفحه ۹، ذیل آیه تطهیر؛ المستدرک علی الصحیحین، جلد ۲، صفحه ۴۱۶؛ تفسیر القرطبی، جلد ۱۴، صفحه ۱۸۳؛ مسند احمد حنبل، جلد ۶، صفحه ۲۹۸ و صفحه ۳۲۳ و کتب دیگر عامه؛ کافی جلد ۱، صفحه ۲۸۷؛ الخصال، صفحه ۵۵۰ و کتب دیگر خاصه.

۴. صحیح بخاری، جلد ۴، صفحه ۱۸۳، باب علامات النبوة فی الاسلام، و موارد دیگری از این کتاب

صحیح ابن حبان، جلد ۱۵، صفحه ۴۰۲، رقم ۶۹۵۲ و کتب دیگر

بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۸۴، و موارد و کتب دیگر

۵. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۲۵

۶. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۷۶

و در آن حال به فرزند خود شیر می دهد، با چشم اشک آلود به آن منظره رقت بار نگاه کرد، و فرمود: «تعجلی [تجزئی] مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة»<sup>۱</sup> در جواب پدر گفت: «یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه و الشکر لله علی آلائه»؛ اینچنین دختری با چنین حالتی - با دست آزرده از دستاس - نزد پدر آمد که خدمتکاری بخواهد، ولی اظهار حاجت نکرده برگشت، و پدری که می توانست خانه دختر را گنجینه سیم و زر کند، و غلامان و کنیزان به خدمت او بگمارد، به جای خدمتکار «سی و چهار مرتبه تکبیر، سی و سه مرتبه تحمید و سی و سه مرتبه تسبیح» به او آموخت.<sup>۲</sup>

این نمونه ایثار آن حضرت بر بینوایان بود، بر چنان دختری در چنین شرایطی؛ و آن بود پاسخ صدیقه کبری که در مقابل امر پدر، به صبر بر مرارت، زبان به جمع بین حمد و شکر بر مواهب مادی و معنوی می گشاید، و آن چنان فنای خود را در رضا به قضا، و استغراقش را در الطاف الهیه نشان می دهد که مرارت را حلاوت، و مصیبت را نعمتی می بیند که به جای صبر، حمد و شکر آن را وظیفه خود می داند.

نمونه هایی از رفتار و اخلاقش این بود که:

روی خاک می نشست<sup>۳</sup> و با بردگان غذا می خورد، و به کودکان سلام می کرد.<sup>۴</sup> زن صحرائشینی بر آن حضرت گذشت، دید روی خاک نشسته و غذا میل می کند، گفت: یا محمد، خوراک تو مانند خوراک بنده است و نشستنت همچون نشستن بنده است. فرمود: کدام بنده از من بنده تر است.<sup>۵</sup>

جامه خود را به دست خود وصله می زد،<sup>۶</sup> گوسفند خود را خود می دوشید،<sup>۷</sup>

---

۱. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۸۶ (شتاب کن مرارت دنیا را در برابر حلاوت آخرت)

۲. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۸۵

۳. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۲.

۴. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۵.

۵. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵.

۶. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.

۷. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.

دعوت آزاد و بنده را اجابت می‌کرد.<sup>۱</sup>  
اگر مریضی در آخر مدینه بود به عیادتش می‌رفت.<sup>۲</sup>  
همنشین با فقیران و همسفره با مسکینان بود.<sup>۳</sup>  
همانند بندگان غذا می‌خورد و همانند بندگان می‌نشست.<sup>۴</sup>  
هر کس دستش را می‌گرفت، تا گیرنده دستش را رها نمی‌کرد، دست خود را نمی‌کشید.<sup>۵</sup>  
در مجلسی که وارد می‌شد مجلس به هر جا منتهی شده بود، همان جا می‌نشست،<sup>۶</sup>  
و چشم به صورت کسی نمی‌دوخت.<sup>۷</sup>  
در تمام عمر جز برای خدا به کسی غضب نکرد.<sup>۸</sup>  
زنی با آن حضرت سخن می‌گفت، لرزه بر اندام زن افتاد، به او فرمود: آسان باشد بر تو، من ملک - پادشاه - نیستم، من پسر زنی هستم که گوشت خشکیده می‌خورد.<sup>۹</sup>  
انس بن مالک گفت: نه سال خادم آن حضرت بودم، هرگز نگفت: چرا چنین کاری کردی؟ و هرگز بر من عیبی نگرفت.<sup>۱۰</sup>  
روزی در مسجد نشسته بود، دختر بچه‌ای از انصار طرف جامه آن حضرت را گرفت، به جهت حاجت او به پا خاست؛ نه او چیزی گفت، و نه آن حضرت پرسید چه می‌خواهی، تا چهار مرتبه این کار تکرار شد، مرتبه چهارم رشته‌ای از جامه آن

- 
۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.
  ۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.
  ۳. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.
  ۴. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵.
  ۵. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.
  ۶. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.
  ۷. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.
  ۸. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.
  ۹. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۹.
  ۱۰. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۰.



حضرت گرفت و رفت؛ از آن دختر بیچه پرسیدند که این چه کار بود که کردی؟  
گفت: اهل من مریضی دارند، مرا فرستادند که رشته‌ای از جامه حضرت برای شفا بگیرم، هرگاه خواستم بگیرم، دیدم مرا می‌بیند، حیا کردم، و کراهت داشتم که در گرفتن از آن حضرت رخصت بگیرم، تا در مرتبه چهارم آن رشته را از جامه گرفتم.<sup>۱</sup>  
این واقعه عنایت آن حضرت را به کرامت انسان نشان می‌دهد، زیرا به فراست، حاجت دخترک را و کراهت او را از سؤال دریافت و چهار مرتبه از جا برخاست که دختر به حاجت خود برسد، و از جستجو و پرسش خودداری کرد که باعث کراهت خاطر و ذلت سؤال او نشود.

کسی که با این دقت و ظرافت حرمت و عزت دخترکی را رعایت می‌کند، آیا منزلت و کرامت انسان در نظر مبارک او تا چه حد است.

در روزگاری که یهود در شرایط ذمه زندگی می‌کردند و آن حضرت در اوج اقتدار بود، شخصی یهودی چند دینار از آن حضرت طلب داشت، مطالبه کرد. آن حضرت فرمود: چیزی نزد من نیست که به تو بدهم.

یهودی گفت: من هم از تو مفارقت نمی‌کنم تا طلب مرا بدهی.

فرمود: من با تو می‌نشینم، با یهودی نشست، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را همان جا به جا آورد؛ اصحاب آن حضرت یهودی را تهدید کردند.

فرمود: این چه رفتاری است که با او می‌کنید؟

گفتند: یا رسول الله، یهودی تو را حبس کند؟

فرمود: پروردگار من مرا مبعوث نکرده که ظلم کنم، چون روز بلند شد، یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله؛ و قسمتی از مالم را در راه خدا دادم، به خدا قسم که این رفتار را با تو نکردم مگر برای آن که صفت تو را در تورات ببینیم.<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۶۴

۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶

عقبة بن علقمه گفت: بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شدم، در مقابل آن حضرت نان خشکی بود، گفت: یا امیرالمؤمنین آیا غذای تو این است؟

فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نان خشک تر از این و لباسش خشن تر از این بود، اگر به رفتار او رفتار نکنم می ترسم به او ملحق نشوم.<sup>۱</sup>

از امام علی بن الحسین زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدند از نسبت عبادتش به عبادت جدش امیرالمؤمنین، فرمود: عبادت من نزد عبادت جدّم مانند عبادت جدّم نزد عبادت رسول خداست.<sup>۲</sup>

در پایان زندگی هم به عفو و بخشش از قاتل خود تخلّق خود را به خُلق الهی که ظهور رحمت رحمانیه خداست نشان داد: <sup>۳</sup> ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۴</sup>، چنین کسی می تواند بگوید: «اتّما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»<sup>۵</sup>.

شرح فضایل اخلاقی او کجا میسر است با آن که خداوند عظیم فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۶</sup>.

تنها مطالعه در زندگانی و اخلاق و سجایای آن حضرت کفایت می کند که هر منصفی به نبوّت او ایمان بیاورد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾<sup>۷</sup>.

و این ظهور بشارت‌های کتب آسمانی است، که انبیای سلف خبر دادند؛ و هر چند دست تحریف بر آن شد که اثری از آنها به جا نگذارد، با وجود این، تأمل در آنچه باقی

۱. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۳۱

۲. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۴۹

۳. الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۸، کتاب الایمان و الکفر، باب العفو، حدیث ۹

۴. سوره انبیا، آیه ۱۰۷ (و نفرستادیم تو را مگر رحمت برای جهانیان)

۵. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰ (مبعوث شدم برای این که تمام کنم مکارم اخلاق را)

۶. سوره قلم، آیه ۴ (و همانا تو بر خُلق بزرگی هستی)

۷. سوره احزاب، آیه ۴۵ و ۴۶ (ای پیغمبر ما فرستادیم تو را گواه و بشارت دهنده، و ترساننده و دعوت کننده به سوی خداوند به اذن او و چراغی نور افشان)

مانده برای اهل نظر راهگشای حقایق است، و به دو نمونه اکتفا می‌شود:

**تورات، سفر تثئیه، باب ۳۳:** «و این است برکتی که موسی مرد خدا قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده گفت: یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با کروورهای مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.»

«سینا» محل نزول وحی بر موسی بن عمران، و «سعیر» محل بعثت عیسی بن مریم، و جبل «فاران» که یهوه در آن جا درخشان گشت، به شهادت تورات، کوه «مکه» است. زیرا در سفر تکوین، باب ۲۱، در آیات مربوط به هاجر و اسماعیل آمده است: «و خدا با آن پسر می‌بود و او نمو کرده ساکن صحرا شد و در تیراندازی بزرگ گردید و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.»

«فاران» مکه است که اسماعیل و فرزندان او در آن اقامت داشتند، و پیغمبری که از کوه حری با شریعت آتشین و با فرمان: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾<sup>۱</sup> آمد، کیست به جز آن حضرت؟

و در کتاب حبقوق (حقوق) نبی باب سوم آمده است: «خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران سیاه جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید.»

به وسیله ظهور آن حضرت از کوه مکه بود که در سراسر زمین، بانک «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» طنین افکند و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» در رکوع و سجود مسلمانان جهان منتشر شد.

**انجیل یوحنا باب ۱۴:** «و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلّی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.»

و در باب ۱۵ آمده است: «لیکن چون تسلّی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما

---

۱. سوره توبه، آیه ۷۳ (ای پیغمبر جهاد کن با کفار و منافقین)

می فرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد او بر من شهادت خواهد داد.» در نسخه اصل، کسی که عیسی از خدا سؤال کرده که او را بفرستد، و بر او شهادت دهد، به نام «پارقلیطا» است که «پریکلیطوس» است، و ترجمه آن با «ستوده شده» و «احمد» و «محمد» موافق است؛ ولی نویسندگان انجیل آن را به «پاراکلیتوس» تبدیل کردند، و به «تسلی دهنده» ترجمه نمودند.

و این حقیقت در انجیل برنابا روشن شد، که در فصل ۱۱۲ آمده است: «۱۳» بنابراین بدان ای برنابا که برای این واجب است بر من خود نگهداری، و زود باشد که یکی از شاگردان من، مرا به سی پارچه از نقدینه بفروشد «۱۴» و بنابراین من یقین دارم که آن که مرا می فروشد به نام من کشته خواهد شد «۱۵» زیرا که خدا مرا از زمین بلند می کند و منظر آن خائن را تغییر می دهد تا گمان کند او را هر کسی که منم «۱۶» و مع ذلك وقتی که او به بدترین مرگی بمیرد من خواهم ماند در آن تنگ مدت مدیدی در جهان «۱۷» و لیکن هنگامی که بیاید محمد پیغمبر خدا [مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ] این عیب از من برداشته می شود.»

و بشارت به عنوان محمد رسول الله ﷺ در فصولی از این انجیل آمده است است، مانند «فصل ۳۹» «۱۴» پس چون آدم برخاست بر قدمهای خود در هوا نوشته ای دید که مثل آفتاب می درخشید که نص عین او «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بود «۱۵» پس آن وقت آدم دهان خود بگشود و گفت: شکر می کنم تو را ای پروردگار خدای من، زیرا که تو تفضل نمودی، پس آفریدی مرا «۱۶» و لیکن زاری می کنم به سوی تو، این که مرا آگاه سازی که معنای این کلمات محمد رسول الله چیست «۱۷» پس خدای جواب داد: مرحبا به تو ای بنده من، آدم «۱۸» و به درستی که می گویم به تو که تو اول انسانی که آفریده ام او را.»

و «فصل ۴۱»: «۳۳» پس چون آدم ملتفت شد، دید مکتوبی را بالای دروازه: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ .»

و «فصل ۹۶»: «۱۱» آن هنگام خدا بر جهان رحم می فرماید و پیغمبر خود را که

همه چیزها را برای او آفریده می‌فرستد «۱۲» آن که به قوت از جنوب خواهد آمد و بتان و بت پرستان را هلاک خواهد نمود «۱۳» و تسلط شیطان را بر بشر انتزاع خواهد فرمود «۱۴» و به رحمت خدا برای خلاصی آنان که به او ایمان آوردند خواهد آمد «۱۵» و آن که به سخن او ایمان آورد مبارک خواهد شد.

«فصل ۹۷: ۱» و با این که من لایق نیستم که بند کفش او را باز کنم به نعمت و رحمت خدا رسیده‌ام که او را ببینم.»

برای اثبات بشارات تورات و انجیل کفایت می‌کند که رسول خدا ﷺ یهود و نصاری و احبار و قسّیسین و سلاطین آنها را به اسلام دعوت کرد، و با اعتقاد یهود که گفتند: ﴿عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> و با اعتقاد نصاری که گفتند: ﴿إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾<sup>۲</sup> درافتاد، و با کمال صراحت اعلان کرد که من همانم که در تورات و انجیل به من بشارت داده شده است: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾<sup>۳</sup> ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾<sup>۴</sup>

اگر آن چنان نبود که ادعا فرمود، آیا ممکن بود که آن حضرت در مقابل آن دشمنانی که سلطنت معنوی و مادی خود را در خطر می‌دیدند، و در جستجوی هر نقطه ضعفی بودند، با این قاطعیت اعلان کند؟

و احبار و قسّیسین و علمای یهود و نصاری و سلاطین که به هر حربه‌ای در مقابله با آن حضرت متوسل شدند، تا جایی که از جنگ و مباحله عاجز شده، و به جزیه تن در

۱. سوره توبه، آیه ۳۰ (عزیر فرزند خداست)

۲. سوره مائده، آیه ۷۳ (خدا سومین از سه تا است)

۳. سوره اعراف آیه ۱۵۷ (آنان که پیروی می‌کنند از پیغمبر فرستاده درس ناخوانده‌ای، و می‌یابند او را نوشته در نزد خود در تورات و انجیل).

۴. سوره صف، آیه ۶ (و هنگامی که گفت عیسی بن مریم: ای بنی اسرائیل همانا من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده‌ام آنچه را پیش روی شما است از تورات، و بشارت دهنده‌ام به فرستاده‌ای که بعد از من می‌آید، اسم او احمد است.)

دادند، چگونه در مقابل این ادعا بیچاره شدند، و نتوانستند به انکار این ادعا تمام گفته‌های آن حضرت را باطل کنند!

آن ادعای صریح، و این سکوت بهت‌انگیزِ علما و امرای یهود و نصاری، برهان قاطع بر ثبوت آن بشارت، در عصر ظهور آن حضرت است.

هر چند پس از آن در اثر حب جاه و مقام و مال و منال چاره‌ای جز توسل به قلم تحریف ندیدند. نمونه آن را فخرالاسلام در کتاب انیس الاعلام در شرح حال خود آورده و خلاصه‌اش این است که: در کلیسای ارومیه متولد شدم، و در آخر ایام تحصیل به خدمت یکی از بزرگان فرقه کاتولیک درآمدم، که در مجلس درس او قریب به چهارصد یا پانصد نفر حاضر می‌شدند. روزی در غیبت استاد مباحثه بین شاگردان درگرفت و چون به حضور استاد رسیدم سؤال کرد بحث در چه بود؟ گفتم: در معنای کلمه «فارقلیط»؛ پس از آن که از نظرات آنها جستجو کرد گفتم: حق غیر از اینهاست، کلید مخزنی، که تصور می‌کردم گنجینه اوست، به من داد و گفت: دو کتاب را از آن صندوق که یکی به زبان سریانی و دیگری به زبان یونانی، که قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیا بر پوست نوشته شده است، بیار.

سپس به من نشان داد که این لفظ را به معنی «احمد» و «محمد» نوشته بودند، و به من گفت: علمای مسیحیت قبل از ظهور حضرت محمد ﷺ در معنای این اسم اختلافی نداشتند، و بعد از ظهور آن حضرت تحریف کردند.

نظر او را نسبت به دین نصاری پرسیدم.

گفت: منسوخ است، و طریقه نجات، منحصر به متابعت محمد ﷺ است.

از او پرسیدم چرا شما اظهار نمی‌کنید؟

عذر آورد، که اگر اظهار کنم من را خواهند کشت، و ...

پس از آن، هر دو گریه کردیم، و من با توشه‌ای که از استاد گرفتم به بلاد اسلام هجرت نمودم!

خصایص پیغمبر / تربیت عینی و عملی قرآن / ۹۵

مطالعه آن دو کتاب موجب انقلاب روحی آن قسّیس عالی مقام شد، و پس از  
گرویدن به اسلام کتاب انیس الاعلام را که حاکی از تتبع و تحقیق او در عهد قدیم و  
جدید است در بطلان آیین نصاری و حقّانیت اسلام نوشت.

## معاد

اعتقاد به معاد از دو راه حاصل می‌شود:

- دلیل عقلی

- دلیل نقلی مبتنی بر عقل

## دلیل عقلی

۱ - عقل هر عاقلی درک می‌کند که عالم و جاهل، و متخلّق به اخلاق فاضله مانند جود و کرم، و اخلاق رذیله، مانند بخل و حسد، و نیکوکار و بد کردار با هم برابر نیستند، و پاداش ندادن هر یک را به تناسب عمل، ظلم است.

از طرفی - آن چنان که باید - خوبان سزای خوبی، و بدان سزای بدی خود را در این زندگی نمی‌بینند؛ و اگر زندگانی دیگری توأم با حساب و ثواب و عقاب، به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال نباشد ظلم است، و عدل خداوندی ایجاب می‌کند که حشر و نشر و حساب و ثواب و عقابی باشد: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾<sup>۱</sup>.

---

۱. سوره ص، آیه ۲۸ (آیا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند مانند مفسدین در زمین قرار

می‌دهیم؟ یا پرهیزکاران را مانند گنهکاران قرار می‌دهیم؟)



۲- خداوند متعال حکیم است و کار عبث و بیهوده از او سر نمی‌زند، و انسان را آفریده و در او به جز قوایی که برای زندگی گیاهی و حیوانی ضروری است - چون جذب و دفع و شهوت و غضب - قوه دیگری نیز آفریده است که او را به کمالات علمی و فضایل اخلاقی و گفتار راست و رفتار شایسته می‌خواند. انسان در رسیدن به کمالات به هیچ حدی متوقف نیست، و به هر مرتبه از علم و قدرت نایل شود، تشنه مرتبه بالاتر است؛ و خدا انبیا را برای تربیت این فطرت فرستاده است، تا آن را به مبدأ کمال نامتناهی هدایت کنند؛ و اگر زندگی محدود به عمر آدمی در این جهان بود، وجود چنین فطرتی لغو، و بعثت انبیا برای هدایت این فطرت عبث بود.

پس حکمت خداوند ایجاب می‌کند که زندگی انسان به حیات مادی و حیوانی ختم نشود، و حیات انسان برای وصول به کمال مقصود از خلقت ادامه پیدا کند:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

۳- فطرت هر انسانی حکم می‌کند که باید حق هر صاحب حقی به او داده شود، و داد هر مظلومی از ظالم گرفته شود، و همین فطرت، بشر را - با هر مسلک و آیینی که باشند - به تشکیل دستگاه‌های قضایی و محکمه‌های عدل و انصاف وامی‌دارد. و از طرفی روشن است که در این زندگی، بسیاری از ستمگران بر اریکه عزت و اقتدار زندگی را سپری می‌کنند و ستمکشان در زیر تازیانه و شکنجه ستمگران جان می‌دهند، پس حکمت، عدل، عزت و رحمت خداوند ایجاب می‌کند که داد آن مظلومان از آن ظالمان گرفته شود: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾<sup>۲</sup>.

۴- حکمت خداوند متعال اقتضا می‌کند که وسیله رسیدن انسان را به غرض از خلقت و ثمره وجودش فراهم کند، و آن میسر نیست مگر به امر به آنچه موجب

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵ (پس آیا پنداشتید که شما را آفریدیم بیهوده، و آن که شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟)

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۲ (و مپندار البته خدا را غافل از آنچه می‌کنند ستمگران، جز این نیست که آنها را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که در آن چشمها از گردش باز می‌مانند).

سعادت اوست، و نهی از آنچه موجب شقاوت اوست؛ البته اجرای دستورات الهی با آن که مخالف هوی و هوس سرکش آدمی است میسر نیست مگر به خوف و رجا، و این دو محقق نمی‌شود مگر به بشارت و انداز، و بشارت و انداز مستلزم ثواب و عقاب و وجود نعمت و نعمت بعد از این زندگی است، و گرنه بشارت و انداز دروغ خواهد بود، و خداوند متعال منزّه از قبیح است.

### دلیل نقلی

تمام ادیان آسمانی به معاد معتقد هستند، و منشأ این اعتقاد اخبار پیغمبران است و اخبار آنان مستند به وحی است، و عصمت انبیا و مصونیت وحی از خطا، ایمان و اعتقاد به معاد را ایجاب می‌کند.

منکرین معاد و حشر و نشر در قبال اخبار پیغمبران به جز استبعاد، بهانه‌ای برای انکار نداشتند، که چگونه می‌شود بعد از مُردن زنده شویم، و پس از پوسیدن و خاک شدن، آن ذرات پراکنده مرده، به هم پیوسته و دوباره حیات پیدا کنند؛ غافل از آن که موجودات زنده از اجزای مرده پراکنده ساخته شده، و همان علم و قدرت و حکمتی که اجزای ماده مرده را به ترکیب خاص و نظام مخصوصی، برای پذیرفتن حیات و زندگی مستعد می‌کند، و مجموعه‌ای چون انسان با اعضا و قوای مختلف - بدون مانند و نمونه قبلی - می‌سازد، می‌تواند بعد از مردن و پراکنده شدن، ذراتی را که - هر کجا باشند و به هر صورت درآمده باشند - از دید علم محیط او پنهان نیستند، جمع کند و با قدرتی که خلقت اول را بدون مثال ساخت، خلق دوم را با مثال و سابقه کار اول که سهل تر است بسازد: ﴿قَالُوا أَعَدَّا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا أَءِنَّا لَمَبُوتُونَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۲</sup>.

۱. سوره مؤنون، آیه ۸۲ (گفتند: آیا آنگاه که مُردیم و شدیم خاکی و استخوانهایی، آیا ماییم برانگیخته شدگان؟)  
 ۲. سوره یس، آیه ۸۱ (آیا نیست آن که آفرید آسمانها و زمین را توانا بر آن که بیافریند مانند آنها را، بلی و اوست آفریننده دانا)

آن قدرتی که از درخت سبز آتش روشن می‌کند، و زمین مرده را در هر بهار بعد از مرگ خزان زنده می‌نماید، ناتوان از احیای بعد از اماته نیست: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

قدرتی که هر شب مشعل ادراک انسان را به وسیله خواب خاموش می‌کند، و علم و اختیار آدمی را از او می‌گیرد، قادر است بعد از خاموش کردن به وسیله مرگ، دوباره آن را روشن کند، و معلومات از دست رفته را به او برگرداند: «لتموتن كما تنامون و لتبعثن كما تستيقظون»<sup>۳</sup>.

---

۱. سوره یس، آیه ۸۰ (آن که قرار داد برای شما از درخت سبز آتشی که ناگهان شما بید که از آن می‌فروزد)

۲. سوره حدید، آیه ۱۷ (بدانید که خدا زنده می‌کند زمین را پس از مرگش، همانا بیان کردیم برای شما آیات را شاید تعقل کنید)

۳. بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۴۷ (هر آینه می‌میرد البته آن چنان که می‌خوابید، و هر آینه برانگیخته می‌شوید البته آن چنان که بیدار می‌شوید)

## امامت

بین عامّه و خاصّه در لزوم وجود خلیفه برای پیغمبر اختلافی نیست، اختلاف در این است که آیا خلافت خلیفه پیغمبر به انتصاب است یا به انتخاب. عامّه می‌گویند: احتیاج به تعیین از جانب خدا و پیغمبر نیست، و خلیفه به انتخاب امت معین می‌شود؛ خاصّه می‌گویند جز به نصب و تعیین پیغمبر که نصب و تعیین خداست معین نمی‌شود. حکم در این اختلاف عقل و کتاب و سنت است.

## الف حکومت عقل

به سه وجه اکتفا می‌شود:

۱- اگر مخترعی کارخانه‌ای تأسیس کند که محصول آن کارخانه گرانباترین گوهر است، و غرض از اختراع، ادامه آن محصول است، و در حضور و غیاب و حیات و موت مخترع نباید کار متوقف شود، و برای حصول آن محصول در ساخت ابزار آن کارخانه و کیفیت عمل آنها ظرافتها و دقتهایی اعمال شده که اطلاع بر آنها جز به راهنمایی آن مخترع میسر نیست، آیا می‌شود باور کرد که آن مخترع کسی را که دانا به اسرار ابزار آن کارخانه و توانا بر به کار انداختن آن ابزار است معین نکند؟! و مهندسی آن کارخانه را

به انتخاب مردمی وابگذار که از شناخت ابزار و ظرافتهای کاربرد آن بیگانه‌اند؟! آیا دقت و ظرافت معارف و سنن و قوانین الهی در جمیع شؤون حیات انسان که ابزار کارخانه دین خداست و محصولش ارزشمندترین گوهر خزینه وجود است - که آن کمال انسانیت به معرفت الله و عبادت الله و تعدیل شهوت انسان به عفت، و غضب او به شجاعت، و فکر او به حکمت، و ایجاد مدینه فاضله براساس قسط و عدالت است - کمتر از دقت و ظرافت اعمال شده در اختراع آن مخترع است؟!

کتابی که خداوند متعال در تعریف آن فرموده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾<sup>۱</sup> و ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>۲</sup> و ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾<sup>۳</sup> مبینی می‌خواهد که آنچه را که این کتاب تبیان آن است استخراج کند، و محیط بر ظلمات فکری و اخلاقی و عملی بشر و راهنمای او به عالم نور باشد؛ و در تمام آنچه مورد اختلاف نوع انسان است مبین حق و باطل باشد، که مرز آن اختلافات از عمیق‌ترین مسائل وجود در مبدأ و معاد است که فکر نوابغ اندیشه را به حل خود مشغول کرده است تا - مثلاً - اختلاف دو زن بر سر فرزند شیرخواری که هر یک ادعای مادری او را داشته باشند.

آیا می‌توان پذیرفت که کاربرد این کتاب در هدایت عمومی و تربیت انسانی و حل مشکلات و رفع اختلافات، به رحلت رسول اکرم ﷺ تمام شده است؟!

آیا خدا و پیغمبرش این قانون و تعلیم و تربیت را بدون مفسر و معلّم و مربّی رها کرده، و تعیین مفسّر و معلّم و مربّی را به انتخاب مردم بی‌خبر از علوم و معارف و قوانین و احکام این کتاب وا گذاشته‌اند؟!

۲ - امامت و رهبری انسان یعنی پیشوایی و رهبری عقل انسان، زیرا موضوع بحث

---

۱. سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده‌ای برای همه چیز، و هدایت و رحمت)

۲. سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به تو، تا بیرون آری مردم را از ظلمات به نور)

۳. سوره نحل، آیه ۶۴ (و نازل نکردیم بر تو کتاب را مگر برای این که بیان کنی برای آنها آنچه را که در او

اختلاف کردند)

امامت، کسی است که امام انسان است، و انسانیتِ انسان به عقل و فکر اوست «دعامة الإنسان العقل»<sup>۱</sup>.

در نظام خلقتِ انسان قوا و اعضای بدن محتاجند به راهنماییِ حواسّ، و اعصابِ حرکت نیازمندند به تبعیت از اعصابِ حسّ، و راهنمایِ حواسّ در خطا و صواب عقل آدمی است، که آن هم با ادراک محدود و آسیب‌پذیری به خطا و هوی، نیازمند به رهبریِ عقلِ کاملی است که محیط بر درد و درمان و عوامل نقص و کمال انسان و مصون از خطا و هوی باشد، تا هدایت عقل انسان به امامت او محقق شود؛ و راه معرفت چنین عقل کاملی تعریف خداست.

از این رو تصوّر حقیقت امامت از تصدیق به انتصابی بودن امام از جانب خداوند متعال جدا نمی‌شود.

۳- از آن جا که مقام امامت مقام حفظ، تفسیر و اجرای قوانین خداست، به همان دلیل که عصمتِ مبلغِ قانون الهی لازم است، عصمتِ حافظ و مفسّر و مجری آن قانون هم لازم است؛ و همچنانکه خطا و هوی در مبلغ، غرض از بعثت را که هدایت است باطل می‌کند، خطا و تأثر از هوی در مفسّر و مجری قانون نیز موجب اضلال است، و شناخت معصوم جز به ارشاد خداوند متعال میسر نیست.

## ب. حکومت قرآن

نظر به رعایت اختصار، به سه آیه اشاره می‌شود:

### آیهٔ اوّل

﴿ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ ﴾<sup>۲</sup>.

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۹۰ (ستون انسان عقل است)

۲. سورة سجده، آیه ۲۴ (و قرار دادیم از آنان پیشوایانی که هدایت کنند به امر ما، چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند)

هر درختی را به اصل و فرع، و ریشه و میوه‌اش باید شناخت؛ اصل و فرع شجره طیبه امامت در قرآن مجید، در این آیه بیان شده است.

اصل امامت صبر و یقین به آیات خداوند است، و این دو کلمه، مبین بالاترین مرتبه کمال آدمی است؛ یعنی امام باید از جهت کمال عقلی به معرفت و یقین به آیات خداوند متعال - که جمع مضاف به آن ذات قدوس است - نایل باشد، و از جهت ارادی به مقام صبر - که حبس نفس است از هر چه مکروه خداست و بر هر چه محبوب اوست - رسیده باشد، و این دو جمله مبین علم و عصمت امام است.

و فرع امامت هدایت به امر خداست، و هدایت به امر الهی وساطت امام را بین عالم خلق و عالم امر اثبات می‌کند، و خود این فرع هم که ظهور آن اصل است تبلور علم و عصمت امام است.

شجره طیبه‌ای که آن اصل، و این فرع اوست جز به ید قدرت خداوند متعال پرورش نمی‌یابد، از این رو فرمود: ﴿ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِيَأْتِنَا يُوقِنُونَ ﴾.

### آیه دوم

﴿ وَ إِذْ أَبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم بعد از آزمایشهای طاقت‌فرسا - مانند امتحان به گذاشتن زن و فرزند به تنهایی در بیابانی بدون زرع و آبادی و مهیاشدن برای قربانی اسماعیل و سوختن به آتش نمرود - و طی مراتب نبوت و رسالت و خلعت، به آن منصب رسید، و خداوند متعال فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ عظمت آن مقام آن چنان نظرش را جلب کرد که آن را برای ذریه خود درخواست نمود، و خداوند

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴ (و هنگامی که مبتلا کرد ابراهیم را پروردگار او به کلماتی، پس به انجام رسانید آنها را، گفت: همانا قرار دادم تو را برای مردم پیشوایی، گفت: و از ذریه من، گفت: نرسد عهد من به ستمگران).

فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

در این جمله از امامت به عهد خداوند متعال تعبیر شده است، که جز مقام عصمت به این منصب نایل نمی شود.

تردید نیست که ابراهیم امامت را برای عموم ذریه خود نخواست، زیرا ممکن نیست خلیل خدا امامت انسانیت را از خداوند عادل برای کسی که عادل نیست بخواهد، و چون برای ذریه عادل خود درخواست کرد و این خواسته نسبت به عادل هم که در گذشته ظلمی از او سرزده باشد عمومیت داشت، لذا مقصود از جواب پروردگار این بود که این دعا در مورد کسی که ظلمی از او سر زده مستجاب نیست، بلکه امامت مطلقه به حکم عقل و شرع مشروط به طهارت و عصمت مطلقه است.

### آیه سوم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

در این آیه کریمه، اولی الامر بر رسول عطف شده است، و هر چند عطف در قوه تکرار «اطیعوا» است، ولی اکتفا به یک «اطیعوا» در هر دو، نشان می دهد که وجوب اطاعت اولی الامر با وجوب اطاعت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از یک سنخ و یک حقیقت است، و مانند اطاعت رسول - بدون قید و شرطی در وجوب، و بدون حدی در واجب - لازم است؛ و چنین وجوبی بدون عصمت ولی امر ممکن نیست، چون اطاعت هر کس مقید به عدم مخالفت فرمان او با فرمان خداست، و به جهت این که فرمان معصوم به مقتضای عصمت، مخالف فرمان خدا نیست، وجوب اطاعتش مقید به قیدی نیست. با اعتراف به این که امامت، خلافت رسول است در به پا داشتن دین و حفظ حوزه ملت، به گونه ای که پیروی او بر تمام امت واجب است،<sup>۲</sup> و به مقتضای: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ

۱. سورة نساء، آیه ۵۹ (ای آنان که ایمان آوردید، اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول را، و صاحبان امر از خودتان را)

۲. شرح المواقف، جلد ۸، صفحه ۳۴۵.



بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ<sup>۱</sup> و ﴿يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۲</sup> اگر ولی امر معصوم نباشد، اطاعت مطلقه او مستلزم امر خدا به ظلم و منکر، و نهی خدا از عدل و معروف است. گذشته از این، اگر ولی امر معصوم نباشد، ممکن است که فرمان او برخلاف فرمان خدا و رسول باشد، که در این صورت امر به اطاعت خدا و پیغمبر، و امر به اطاعت ولی امر، امر به ضدین، خواهد بود، و محال است. نتیجه آن که: امر به اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط، دلیل بر عدم تخلف امر آنان از امر خدا و رسول است، و این خود شاهد عصمت ولی امر است. و تعیین معصوم جز از طرف عالم السرّ و الخفیّات ممکن نیست.

### ج. حکومت سنت

[استشهاد به روایات عامه وارده از طرق عامه بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام به جهت اتمام حجت، و جدال به احسن است، و گرنه، با وجود اخبار متواتره داله بر این که در آن نفس قدسیه، تمام شرائط مذکور در کتاب و سنت برای امامت، جمع است، نیازی به این استشهاد نیست.

و روایاتی که از عامه نقل، و بر آن اطلاق صحیح شده است، بر حسب موازین صحّت در نزد آنها است، و اطلاق صحّت بر اخبار منقول از طرق خاصه از جهت اعتبار آن خبر است، اعم از صحیح اصطلاحی و موثّق بر حسب موازین رجال در نزد خاصه]. پیروی از سنت رسول، به مقتضای ادراک عقل است که پیروی از معصوم لازم است، و به مقتضای حکم کتاب خداست که: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾<sup>۳</sup>. از سنت به حدیثی اکتفا می شود که صحّت آن مسلم، و به فرمان خدا پذیرفتن آن

۱. سوره نحل، آیه ۹۰، (همانا خداوند امر می کند به عدل و احسان)

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷، (امر می کند ایشان را به معروف، و نهی می کند ایشان را از منکر).

۳. سوره حشر، آیه ۷ (و آنچه داد به شما پیغمبر پس بگیرید آن را، و آنچه را نهی کرد شما را از آن پس پذیرای نهی باشید)

واجب است، و آن حدیث را عامّه و خاصّه از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند، و به صدورش از آن حضرت اعتراف نموده‌اند؛ و اگر چه به طرق متعددی نقل شده، ولی به یکی از طرق که صحت آن ثابت است نقل می‌شود، و آن روایت زید بن ارقم است:

قال: لما رجع رسول الله ﷺ من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن، فقال: کانی قد دعیت فاجبت، انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض، ثم قال ان الله عزّ و جلّ مولای و انا مولی کل مؤمن، ثم اخذ بیید علی رضی الله عنه فقال من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و ذکر الحدیث بطوله.<sup>۱</sup>

اهمیت امامت امت در نظر آن حضرت به حدی بود که نه تنها در بازگشت از حجة الوداع، بلکه در مناسبتهای مختلف، حتی در مرض موت هم که اصحاب در حجره‌اش جمع بودند به کتاب و عترت وصیت کرد. در بعضی به عنوان: «انی قد ترکت فیکم الثقلین»<sup>۲</sup> و در بعضی به عنوان: «انی تارک فیکم خلیفتین»<sup>۳</sup> و در بعضی به

۱. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۹ (ترجمه حدیث: زید بن ارقم گفت: چون رسول خدا ﷺ از حجة الوداع برگشت و به غدیر خم نازل شد، امر کرد که سایه بانهایی به پا داشتند، پس گفت: گویا من دعوت شدم پس اجابت نمودم، همانا من در شما دو چیز سنگین (نفیس) را وا گذاشتم، که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا و عترت خودم؛ پس بنگرید چگونه پس از من با این دو رفتار می‌کنید، پس همانا این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند، بعد گفت: همانا خداوند عزّ و جلّ مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم، بعد دست علی را گرفت، پس گفت: هر کس که من مولای او هستم پس این ولیّ اوست، بارها دوست بدار کسی را که او را دوست دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد). همچنین کمال الدین و تمام النعمة، صفحه ۲۳۴ و ۲۳۸؛ و کتب دیگر از خاصه.

۲. مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۲۶؛ السنن الكبرى للنسائی ج ۵ ص ۴۵ رقم ۸۱۴۸، سیرة ابن کثیر، جلد ۴، صفحه ۴۱۶، و کتب دیگر.

بصائر الدرجات ص ۴۳۴ الجزء الثامن باب ۱۷ ح ۴، کمال الدین و تمام النعمة ص ۲۳۶ و ۲۳۸، المناقب ص ۱۵۴، العمدة ص ۷۱، الطرائف ص ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۲۲ و مصادر دیگر خاصه.

۳. مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۱۸۱ و ۱۸۹؛ فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل، جلد ۶۰۳، صفحه ۱۰۳۲، ←

عنوان: «انى تارك فيكم الثقيلين»<sup>١</sup> و در بعضى: «لن يفترقا»<sup>٢</sup> و در بعضى: «لن يفترقا»<sup>٣</sup>  
و در بعضى: «لا تقدموهما فتهلكوا ولا تعلموهما فانهما اعلم منكم»<sup>٤</sup> و در بعضى: «انى  
تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما»<sup>٥</sup>.

← رقم ١٠٣٢: المصنّف ابن ابى شيبه، جلد ٧، صفحه ٤١٨ (الخليفتين)؛ و كتب ديگر.

كمال الدين و تمام النعمة ص ٢٤٠، العمدة ص ٦٩، سعد السعود ص ٢٢٨ و مصادر ديگر خاصه.

١. فضائل الصحابه لأحمد بن حنبل، جلد ١، صفحه ٥٧٢، رقم ٩٦٨؛ مسند احمد، جلد ٤، صفحه ٣٧١؛

المستدرك على الصحيحين، جلد ٣، صفحه ١٤٨؛ المعجم الكبير، جلد ٥، صفحه ١٦٦، و كتب ديگر.

بصائر الدرجات ص ٤٣٢ الجزء الثامن باب ١٧ ح ٣ و ٥ و ٦، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢٨، الأمالي للصدوق ص ٥٠٠

المجلس الرابع و الستون ح ١٥، كمال الدين و تمام النعمة ص ٢٣٤ و...، معاني الأخبار ص ٩٠، و مصادر ديگر خاصه.

٢. البداية و النهاية، جلد ٥، صفحه ٢٢٨ و جلد ٧، صفحه ٣٨٦؛ الطبقات الكبرى، جلد ٢، صفحه ١٩٤؛ مسند ابى يعلى،

جلد ٢، صفحه ٢٩٧، رقم ٤٨؛ جواهر العقدين، صفحه ٢٣١ و ٢٣٢ و ٢٣٣؛ مسند ابن الجعد، صفحه ٣٩٧ رقم

٢٧١١، رقم ٢٨٠٥؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام صفحه ٩٣؛ مسند احمد، جلد ٣، صفحه ١٤، و كتب ديگر.

بصائر الدرجات ص ٤٣٣ و ٤٣٤ الجزء الثامن باب ١٧، الكافي ج ٢ ص ٤١٥، الخصال ص ٦٥، الأمالي للصدوق

ص ٦١٦ المجلس التاسع و السبعون ح ١، كمال الدين و تمام النعمة ص ٦٤ و ٩٤ و ٢٣٤ و...، كفاية الأثر ص ٩٢،

الإحتجاج ج ١ ص ٧٥ و ٢١٧ و ٣٩١ و ج ٢ ص ١٤٧ و ٢٥٢، العمدة ص ٦٨ و ٧١ و ٨٣ و...، تفسير القمي ج ١

ص ١٧٢، التبيان ج ١ ص ٣، و مصادر ديگر خاصه.

٣. مسند احمد جلد ٥ صفحه ١٨٢، السنن الكبرى للنسائي جلد ٥ صفحه ٤٥ و...، كتاب السنة إن أبى عاصم،

صفحة ٦٢٩، رقم ١٥٤٩ و صفحه ٦٣٠، رقم ١٥٥٣؛ المستدرك على الصحيحين، جلد ٣، صفحه ١٠٩؛ و كتب ديگر.

روضة الواعظين ص ٩٤، المناقب ص ١٥٤، تفسير القمي ج ٢ ص ٤٤٧ في تفسير سورة الفتح، تفسير فرات

الكوفي ص ١٧ و مصادر ديگر خاصه.

٤. عبارات مذكور و قريب به آن: مجمع الزوائد جلد ٩ صفحه ١٦٤، الصواعق المحرقة، صفحه ١٥٠ و ٢٢٨؛

جواهر العقدين، صفحه ٢٣٣ و ٢٣٧؛ الدر المنثور، جلد ٢، صفحه ٦٠، و كتب ديگر.

تفسير العياشي ج ١ ص ٤ و ٢٥٠، تفسير القمي ج ١ ص ٤، تفسير فرات الكوفي ص ١١٠، الامامة و التبصرة ص ٤٤،

الكافي ج ١ ص ٢٠٩ و ٢٨٧ و ٢٩٤، الأمالي للصدوق ص ٦١٦ المجلس التاسع و السبعون ح ١، كفاية الأثر ص ١٦٣،

مناقب أمير المؤمنين عليه السلام ج ٢ ص ٣٧٦، المسترشد ص ٤٠١ و ٤٦٧، الإرشاد ج ١ ص ١٨٠ و مصادر ديگر خاصه.

٥. المستدرك على الصحيحين جلد ٣ صفحه ١١٠، جامع الاحاديث، جلد ٣، صفحه ٤٣٠، رقم ٩٥٩١؛ ينابيع

الموودة، جلد ١ صفحه ١٦٦؛ تاريخ مدينة دمشق، جلد ٤٢، صفحه ٢١٦، و كتب ديگر.

كمال الدين و تمام النعمة ص ٢٣٥ و ٢٣٧ و...، كفاية الأثر ص ٢٦٥، تحف العقول ص ٤٥٨، مناقب أمير

المؤمنين عليه السلام ج ٢ ص ١٠٥ و... و ص ١٤١ و ١٧٧، شرح الأخبار ج ١ ص ١٠٥ و مصادر ديگر خاصه.

هر چند بیان تمام نکاتی که در کلام رسول خداست میسر نیست، ولی به چند نکته اشاره می‌شود:

۱ - جمله: «انی قد ترکت» مبین این است که کتاب خدا و عترت، ترکه و میراثی است که از آن حضرت برای امت به جا مانده است، زیرا نسبت پیغمبر به امت نسبت پدر است به فرزند؛ چون انسان جسم و جانی دارد که نسبت روح به تن، نسبت معنی به لفظ و مغز به پوست است، و قوا و اعضای جسمانی از طریق پدر جسمانی به انسان افاضه شده، و قوا و اعضای روحانی از عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه از طریق پیغمبر که پدر روحانی انسان است عنایت شده است.

واسطه افاضه سیرت روحانی و صورت عقلانی، با واسطه افاضه صورت مادی و هیئت جسمانی قابل مقایسه نیست، همچنان که مغز با پوست و معنی با لفظ و مروارید با صدف قابل مقایسه نیست.

چنین پدری به جمله: «کانی قد دعیت فاجبت» خبر از رحلت خود می‌دهد، و میراث و ترکه خود را برای فرزندان خود معین می‌کند، که باز مانده و حاصل وجود من برای امت دو چیز است: «کتاب الله و عترتی».

کتاب رابطه خدا با امت، و عترت رابطه پیغمبر با امت است؛ قطع رابطه با کتاب قطع رابطه با خداست، و قطع رابطه با عترت قطع رابطه با پیغمبر است، و قطع رابطه با پیغمبر خدا قطع رابطه با خداست.

خاصیت اضافه آن است که مضاف از مضاف الیه کسب حیثیت می‌کند، و هر چند اضافه کتاب به خدا، و عترت به پیغمبر خاتم که شخص اول عالم است، منزلت و مقام کتاب و عترت را روشن می‌کند، ولی به لحاظ اهمیت مطلب، حضرت این دو را به تقلین وصف می‌نماید، که حاکی از ارزشمندی و گرانسنگی این دو باز مانده پیغمبر است.

نفاست و سنگینی وزن معنوی قرآن فوق ادراک عقول است، چون قرآن تجلی خالق برای خلق است، و برای درک عظمت قرآن توجه به این چند آیه کافی است:

﴿يَسَّ﴾ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾، ﴿قَ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ ٢، ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ ٣، ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ حَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ حَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ ٤.

وصف عترت به همان صفتی که وصف قرآن است مبین این است که عترت در کلام رسول، عدل قرآن و شریک وحی است.

همسنگ بودن عترت با قرآن در بیان پیغمبر خاتم که میزان حقیقت است، ممکن نیست مگر این که آن عترت در: ﴿تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ﴾ ٥ شریک علم، و در: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ ٦ شریک عصمت قرآن باشد.

٢ - جمله: «فانهما لن يتفرقا» دلالت بر تلازم و عدم تفکیک قرآن و عترت دارد، که هر یک از دیگری جدایی پذیری نیست، زیرا قرآن کتابی است که برای همه افراد بشر با ظرفیتهای و قابلیت‌های مختلف نازل شده است، و عبارات آن برای عوام، اشارات آن برای علما، لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیا است؛ و پست‌ترین افراد نوع بشر - که همّت آنها تأمین حوایج مادی است - تا بالاترین افراد - که اضطراب روحی آنان جز با اطمینان به ذکر الله رفع نمی‌شود، و گمشده آنان اسمای حسنی و امثال علیا و تحمل اسم اعظم است - باید از هدایت آن بهره‌مند شوند.

و این کتاب همانند آفتابی است که انسان سرما خورده، به حرارت آن خود را گرم می‌کند، و زارع پرورش زراعتش را از آن می‌خواهد، و دانشمند طبیعی، تجزیه اشعه آن و آثار آنها را در پرورش معادن و نباتات جستجو می‌کند، و عالم الهی به تأثیر

١. سوره یس، آیه ١، ٢ (یس، سوگند به قرآن حکیم)

٢. سوره ق، آیه ١ (ق، سوگند به قرآن مجید)

٣. سوره واقعه، آیه ٧٧ و ٧٨ و ٧٩ (همانا آن است قرآنی کریم، در کتابی پوشیده، مس نکند آن را به جز پاک‌شدگان)

٤. سوره حشر، آیه ٢١ (اگر نازل می‌کردیم این قرآن را بر کوهی، هر آینه می‌دیدید آن را خاشع و از هم پاشیده از ترس خدا، و این مثلها را می‌زنیم برای مردم شاید تفکر کنند).

٥. سوره نحل، آیه ٨٩ (بیان کننده‌ای برای همه چیز)

٦. سوره فصلت، آیه ٤٢ (نیاید او را باطل از پیش رویش و نه از پشت سرش)

خورشید در زمین و موالید آن نظر کرده و در سنن و قوانینی که در طلوع و غروب و قُرب و بُعد خورشید از زمین به کار برده شده، گمشده خود را که خالق و مدبّر آفتاب است می‌یابد.

چنین کتابی که برای همه افراد بشر و پاسخگوی تمام نیازهای انسانیت در دنیا و برزخ و آخرت است، معلّمی لازم دارد که همه آنها را بداند، زیرا طِبّ بدون طبیب، و علم بدون معلّم، و قانون آن هم قانون خدا برای تنظیم معاش و معاد بدون مفسّری متناسب با آن، ناقص است، و با: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۱</sup> سازگار نیست، و نقض غرض از نزول این کتاب لازم آمده و با: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۲</sup> جمع نمی‌شود؛ و تشریح دین ناقص از حکیم و کامل علی‌الاطلاق، قبیح بوده و نقض غرض محال است، و به این جهت فرمود: «لن يتفرقا».

۳- در روایت دیگری فرمود: «يا أيها الناس إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما»؛ همچنان که در مباحث قبل اشاره شد، هدایت انسان از جهت خصوصیت خلقت او موجب سعادت ابدی، و ضلالتش موجب شقاوت ابدی است، چرا که انسان عصاره موجودات جهان است، و موجودی است دنیوی، برزخی، اخروی، ملکی و ملکوتی، و وابسته به عالم خلق و امر، و مخلوقی است برای بقا نه فنا؛ و چنین هدایتی ممکن نیست جز به تعلیم و تربیت وحی الهی که نور مقدّس از ظلمات است: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾<sup>۳</sup>؛ و بنا بر قانون تناسب و سنخیت، معلّم آن هم باید معصوم از خطا و هوی باشد، و چون با تمسک به این هدایت و هادی معصوم، بشر از ضلالت‌های فکری و اخلاقی و عملی بیمه می‌شود، فرمود: «لن تضلوا إن اتبعتموهما».

۴- و در جمله: «ولا تعلموهما فانهما أعلم منكم» اکتفا می‌شود به گفته یکی از

۱. سوره مائده، آیه ۳ (امروز کامل کردم برای شما دین شما را)

۲. سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده‌ای برای همه چیز)

۳. سوره مائده، آیه ۱۵ (همانا آمد شما را از خداوند نوری و کتابی مبین)

متعصب ترین علمای عامه که می گوید<sup>۱</sup>: «و تمیزوا بذلك عن بقية العلماء، لان الله اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً» تا آن جا که می گوید: «ثم احق من يتمسك به منهم امامهم و عالمهم علی بن ابی طالب کرم الله و وجهه لما قدمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته و من ثم قال ابوبکر علی عتره رسول الله ای الذین حث علی التمسک بهم، فخصه لما قلنا، و كذلك خصه بما مرّ یوم غدیر خم».

توجه به این نکته لازم است که با تصدیق به این که امتیاز علی علیه السلام از بقیه علماء از جهت آیه تطهیر است - که به حکم این آیه از مطلق رجس پاک شده است - و با اقرار به این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را اعلم تمام امت شمرده، و خدا هم می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۲</sup> و ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۳</sup> و با اعتراف به صحت: «إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما و هما كتاب الله و اهل بيتي عترتي» همه امت برای نجات از ضلالت مأمور به پیروی از علی علیه السلام هستند، بنابراین حجت بر متبوعیت علی علیه السلام و تابعیت عموم امت - بدون استثنا - تمام است: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾<sup>۴</sup>.

۵ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گرفتن دست علی علیه السلام و معرفی او خواست که بعد از بیان کبری، مصداق راهم معین کند تا جای شبهه برای احدی نماند، و بیان فرماید که این

۱. الصواعق المحرقة، صفحه ۱۵۱ (و متمیز شدند دانایان به کتاب خدا و سنت رسول از عترت آن حضرت از بقیه علماء، به علت این که خدا از آنان رجس را برده، و آنان را پاکیزه کرده به تطهیر خاصی [تا آن جا که می گوید: [سزاوارتر کسی از آن عترت که تمسک به او می شود، که امام آنان، و عالم آنان علی بن ابی طالب است، به جهت آنچه که قبلاً گفتیم از زیادی علم او و استنباطات دقیق او، و از این جهت ابوبکر گفت: علی عترت رسول خداست، یعنی آن کسانی که رسول خدا بر تمسک به آنان تأکید کرده است، پس اختصاص داده علی را به جهت آنچه که گفتیم و همچنین اختصاص داده او را به آنچه در روز غدیر خم گذشت.

۲. سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا یکسانند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند، همانا فقط خردمندان متذکر می شوند)

۳. سوره یونس، آیه ۳۵ (آیا کسی که هدایت می کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی شود، یا کسی که هدایت نمی شود مگر این که هدایت بشود، پس چیست شما را چگونه حکم می کنید)

۴. سوره انعام، آیه ۱۴۹ (بگو پس برای خداست حجت رسا)

همان ثقلی است که از قرآن جدا شدنی نیست، و عصمت او ضامن هدایت امت است، و همچنان که پیغمبر مولای جمیع مؤمنین است، همان مولویت برای علی علیه السلام نیز ثابت است: ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رُكُوعُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

هر چند حکمیت عقل و کتاب و سنت در مسأله خلافت و امامت عامه، امامت خاصه را هم روشن می‌کند، و اوصافی که در امام لازم است مصداقی جزائمه معصومین علیهم السلام پیدا نمی‌کند، ولی به ملاحظه اتمام حجت - گذشته از بیان حدیث ثقلین - چند حدیث دیگر که صحت آنها نزد اهل حدیث محرز است در مورد سیدالوصیین امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می‌شود:

### حدیث اول

عن أبي ذر رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله و من اطاع علياً فقد اطاعني و من عصى علياً فقد عصاني.<sup>۲</sup>

در این حدیث که صحت آن مورد تصدیق بزرگان عامه است به حکم بیان رسول - که خداوند در قرآن عصمت گفتارش را بیان کرده و دلیل عقلی هم بر آن قائم شده - اطاعت و عصیان علی علیه السلام، اطاعت و عصیان پیغمبر صلى الله عليه وآله، و اطاعت و عصیان پیغمبر صلى الله عليه وآله، اطاعت و عصیان خدا شمرده شده است. با توجه به این که اطاعت و عصیان در مورد امر و نهی است، و منشأ امر و نهی اراده

۱. سورة مائده، آیه ۵۵ (این است و جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آوردند، آنان که به پای می‌دارند نماز را، و می‌دهند زکات را، و حال آن که در رکوع می‌باشند).

۲. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳ (هر کس مرا اطاعت کند پس هر آینه خدا را اطاعت کرده، و هر کس مرا معصیت کند پس هر آینه خدا را معصیت کرده، و هر کس علی را اطاعت کند پس هر آینه مرا اطاعت کرده، و هر کس علی را معصیت کند پس هر آینه مرا معصیت کرده است)، کتاب معرفة الصحابة، صفحه ۱۲۱؛ بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۱۲۹.



و کراهت است، بنابر این ممکن نیست اطاعت و عصیان علی علیه السلام اطاعت و عصیان خدا باشد، مگر این که اراده و کراهت علی علیه السلام مظهر اراده و کراهت خدا باشد. کسی که اراده و کراهت او مظهر اراده و کراهت خداست، باید به مقام عصمتی رسیده باشد که رضا و غضب او، رضا و غضب باری تعالی باشد، و به مقتضای عموم کلمه «مَنْ»، هر کس که در دایره اطاعت خدا و پیغمبر است باید سر بر خط فرمان علی علیه السلام بگذارد، وگرنه خدا و رسول خدا را عصیان نموده است، ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾<sup>۱</sup> ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾<sup>۲</sup> و هر کس از علی علیه السلام اطاعت کند از خدا و رسول خدا اطاعت نموده است. ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۳</sup> ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾<sup>۴</sup> ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۵</sup>.

### حدیث دوم

ان رسول الله خرج الى تبوك واستخلف علياً فقال اتخلفني في الصبيان والنساء قال الا ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا انه ليس نبي بعدي.<sup>۶</sup>

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶ (و هر کس عصیان کند خدا و رسول او را هر آینه گمراه شده است گمراه شدن آشکاری)
۲. سوره جن، آیه ۲۳ (و هر کس عصیان خدا و رسول خدا نماید، پس همانا برای او آتش دوزخ است و در آن تا ابد همیشه خواهد بود)
۳. سوره نساء، آیه ۱۳ (و هر کس اطاعت خدا و رسول او را نماید، او را داخل بهشت هایی کند که از زیر آنها نهرها جاری است)
۴. سوره احزاب، آیه ۷۱ (و هر کس اطاعت خدا و رسول او را نماید پس همانا رستگار شده به رستگاری عظیمی)
۵. سوره نساء، آیه ۶۹ (هر کس اطاعت خدا و رسول نماید، پس آنان با کسانی هستند که خداوند بر آنها نعمت داده است)
۶. صحیح بخاری، باب غزوة تبوك، جلد ۵، صفحه ۱۲۹، حدیث دوم (رسول خدا به غزوة تبوك رفت و علی را خلیفه خود قرار داد، علی گفت آیا مرا بین بچه ها و زنها به جای خود می گذاری؟ فرمود: آیا راضی نمی شوی

این روایتی است که در صحاح و مسانید معتبره عامه ذکر شده است، و جمعی از بزرگان عامه اتفاق بر صحت حدیث را نقل کرده‌اند، که نمونه گفتار آنان از این قرار است: «هذا حدیث متفق علی صحته رواه الائمة الحفاظ، كأبی عبدالله البخاری فی صحیحہ، و مسلم ابن الحجاج فی صحیحہ، و أبی داود فی سننه، و أبی عیسی الترمذی فی جامعہ، و أبی عبدالرحمان النسائی فی سننه، و ابن ماجه القزوينی فی سننه، و اتفق الجميع علی صحته حتی صار ذلك اجماعاً منهم، قال الحاكم النيسابوري هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر»<sup>۱</sup>.

← که منزلت تو به من منزلت هارون به موسی باشد بجز این که پیغمبری بعد از من نیست).

حدیث مذکور - حدیث منزلت - با اندک اختلافی در سایر کتب عامه و همچنین کتب خاصه موجود است از جمله: صحیح بخاری، جلد ۴، صفحه ۲۰۸؛ صحیح مسلم، جلد ۷، صفحه ۱۲۰ و ۱۲۱؛ الجامع الصحیح سنن الترمذی، جلد ۵، صفحه ۳۰۲؛ سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۴۵؛ خصائص النسائی، صفحه ۴۸ و ۱۲۱ و موارد دیگر از همین کتاب؛ المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۸؛ مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۱۷۰ و ۱۷۳ و جلد ۳ صفحه ۳۲ و ۳۳۸ و جلد ۶ صفحه ۳۶۹ و کتب دیگر از عامه؛ المحاسن للبرقی، جلد ۱، صفحه ۱۵۹؛ الکافی، جلد ۸، صفحه ۱۰۷؛ دعائم الاسلام، جلد ۱، صفحه ۱۶؛ علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۶۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد ۲، صفحه ۱۲۲، باب ۳۵ و کتب دیگر از خاصه.

۱. کفایة الطالب، صفحه ۲۸۳ (این حدیثی است که اتفاق شده بر صحت آن، و روایت کردند آن را امامان حافظان احادیث مانند ابی عبدالله بخاری در صحیح خود، و مسلم بن حجاج در صحیح خود، و ابی داود در سنن خود، و ابی عیسی ترمذی در جامع خود، و ابی عبدالرحمن نسائی در سنن خود، و ابن ماجه قزوینی در سنن خود، و همگی اتفاق کردند بر صحت این حدیث تا آن جا که به اجماع آنان رسید. حاکم نیشابوری گفت: این حدیثی است که در حدّ تواتر داخل شده است.

به نمونه‌های دیگری از کلمات بعضی از بزرگان عامه در این حدیث اشاره می‌شود:

الف: ابن عبدالبر در الاستیعاب، قسم ثالث، صفحه ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸: «و روی قوله ﷺ: انت منی بمنزلة هارون من موسی جماعة من الصحابة و هو من اثبت الآثار و اصحبها و طرق حدیث سعد فيه كثيرة جداً».

ب: جزری در اسنی المطالب، صفحه ۵۳: «متفق علی صحته بمعناه من حدیث سعد بن ابی وقاص، قال الحفاظ ابوالقاسم ابن عساکر: و قد روی هذا الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم جماعة من الصحابة، منهم: عمر، و علی، و ابن عباس، و عبدالله بن جعفر، و معاذ، و معاوية، و جابر بن عبدالله، و جابر بن سمرة، و ابوسعید، و براء بن عازب، و زید بن ارقم، و زید بن ابی اوفی، و نبیط بن شریط، و حبشی بن جنادة، و ماهر بن الحویرث، و انس بن مالک، و ابی الطفیل، و امّ سلمه، و اسماء بنت عمیس، و فاطمه بنت حمزة.»

این روایت به مقتضای عموم، منزلت هر مقامی را که هارون نسبت به موسی داشته برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می‌کند، و استثنای مقام نبوت مؤکد این عموم منزلت است.

در قرآن مجید منزلت هارون نسبت به موسی این چنین بیان شده: ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۲</sup>. و آن منزلت در پنج امر خلاصه شده است:

- ۱- وزارت: وزیر کسی است که بارسنگین مسؤلیتی که امیر دارد بر دوش می‌کشد، و متصدی انجام آن می‌شود، و این مقام نه تنها در حدیث منزلت، بلکه در روایات دیگری هم در کتب حدیث و تفسیر عامه، برای آن حضرت وارد شده است.<sup>۳</sup>
- ۲- اخوت و برادری: چون برادری هارون با موسی نسبی بود، این منزلت را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای علی علیه السلام به عقد اخوت محقق کرد، و روایات عامه و خاصه در این موضوع بسیار است، که به یک روایت اکتفا می‌شود: عبدالله بن عمر گفت: چون پیغمبر به مدینه وارد شد، بین اصحاب اخوت و برادری برقرار کرد؛ پس علی علیه السلام با چشم گریان آمد، گفت: یا رسول الله اصحابت را برادر کردی، و مرا با کسی برادر نکردی، فرمود: «یا علی انت اخي في الدنيا والآخرة».<sup>۴</sup>

← ج: شرح السنة بغوی، جلد ۱۴، صفحه ۱۱۳: «هذا حديث متفق على صحته.»

د: شواهد التنزيل حاکم حسکانی، جلد ۱، صفحه ۱۹۵: «هذا هو حديث المنزلة الذي كان شيخنا ابو حازم الحافظ يقول خرّجته بخمسة آلاف اسناد.»

۱. سورة طه، آیه ۳۰، ۳۱، ۳۲ (و قرار بده برای من وزیری از کسان خودم، هارون برادر مرا وزیر من کن، محکم کن به وسیله او پشت مرا، و شریک کن او را در کار من)

۲. سورة اعراف، آیه ۱۴۲ (و گفت موسی به برادرش، که جانشین باش مرا در قومم، و اصلاح کن امور ایشان را، و پیروی مکن فساد کنندگان را).

۳. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۱۲، صفحه ۲۶، ذیل آیه: «أنا وليكم الله ورسوله»؛ طبقات ابن سعد، جلد ۳، صفحه ۲۳

۴. (یا علی، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی)

این اخوت آشکار می‌کند که مقام حضرت علی علیه السلام هنگام نزول آیه **﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ﴾**<sup>۱</sup> از هر مؤمنی رفیع‌تر و بالاتر بوده است؛ زیرا بر حسب مدارک عامه و خاصه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بین اصحاب بر حسب منزلت ایشان اخوت برقرار نمود، آنچنان که بین ابوبکر و عمر، و بین عثمان و عبدالرحمن، بین ابی‌عبیده و سعد بن معاذ و... اخوت قرار داد،<sup>۲</sup> و حضرت علی علیه السلام را برای اخوت با خود برگزید؛ بنابراین چگونه او در مرتبه اشرف فرزندان آدم نباشد، و حال آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به اخوت با او در دنیا و آخرت تصریح نموده است!

این اخوت و برادری روشن می‌سازد که همانندی روحی، علمی، عملی و اخلاقی بین حضرت علی علیه السلام و افضل اهل عالم یعنی حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به مستوای درجه آن حضرت رسیده است، **﴿ وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا ﴾**<sup>۳</sup>، و درجات در دنیا و آخرت بر حسب سعی و کوشش و کسب و اکتساب انسان است. **﴿ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا ﴾**<sup>۴</sup>، و خداوند متعال عالم‌تر است به حق جهادی که علی بن ابیطالب علیه السلام در حق پروردگار متعال انجام داد، تا آن‌جا که به

← المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴؛ سنن الترمذی، ج ۵؛ ص ۳۰۰، رقم ۳۸۰۴؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۹؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۱؛ تحفة الأحوذی؛ ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۶۳؛ نظم درر السمطین، ص ۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۸ و ۵۳ و ۶۱؛ أنساب الأشراف، ص ۱۴۵؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۳۹۲ و مصادر دیگر عامه.

مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۸۵؛ وقریب منه فی الخصال، ص ۴۲۹، باب العشرة، ح ۶؛ مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۱۹ و ۳۲۵ و ۳۴۳ و ۳۵۷؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۴۷۷ و ۵۳۹؛ العمدة، ص ۱۶۷ و ۱۷۲؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۰ (به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند).

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴ و ۳۰۳؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۵؛ و مصادر دیگر عامه.

۳. الأمالی للطوسی، ص ۵۸۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۸۵؛ العمدة، ص ۱۶۶؛ و مصادر دیگر خاصه.

۳. سوره انعام آیه ۱۳۲ (و برای هر کس درجاتی است از آنچه که انجام داده‌اند)

۴. سوره انبیاء آیه ۴۷ (و میزان‌های قسط را در روز قیامت قرار می‌دهیم، پس بر هیچ کس هیچ ظلمی نمی‌شود)

مقام در دارالقرار رسید با کسی که خداوند سبحان در شأن او می فرماید: ﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾<sup>۱</sup>.

از این مقام و درجه تعبیری نتوان کرد، مگر همان که رسول خدا ﷺ به آن تعبیر فرموده است: ﴿انت اخي في الدنيا والآخرة﴾. آن حضرت بعد از عبودیت به این اخوت مفتخر گردید، همانطور که خود می فرمود: ﴿انا عبد الله و اخي رسوله﴾<sup>۲</sup>، من بنده خدا و برادر رسول خدایم؛ و در روز شوری فرمود: (آیا در میان شما کسی است که رسول خدا بین او و خودش برادری قرار داده باشد غیر از من)<sup>۳</sup>.

### شدت ازر

احادیث دیگری وارد شده است که حضرت رسول ﷺ از خداوند متعال درخواست نمود که پشت او را به حضرت علی عليه السلام محکم گرداند، و خداوند تبارک و تعالی دعای حضرت را استجابت فرمود.<sup>۴</sup>

۱. سوره اسراء آیه ۷۹ (باشد که خدایت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند).

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲؛ ذخائر العقبی، ص ۶۰؛ مصنف ابن ابي شيبة، ج ۷، ص ۴۹۷ و ۴۹۸؛ الآحاد والمثاني، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کتاب السنّة، ص ۵۸۴؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۱۰۷ و ۱۲۶؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۸۷؛ مسند أبي حنيفة، ص ۲۱۱؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲، ص ۲۸۷، ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۸؛ نظم درر السمطين، ص ۹۵ و...؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۸، ج ۱۳، ص ۱۲۲ و ۱۲۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۳؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۵۹ و ۶۰ و ۶۱؛ ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۲؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۹۶؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۵۶؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۶، ج ۷، ص ۳۷۱؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ و مصادر دیگر عامه.

عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۶۳، باب ۳۱، ح ۲۶۲؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۰۵ و...؛ المسترشد، ص ۲۶۳ و...؛ ۳۷۸؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۹۲؛ الأملی للمفيد، ص ۶؛ الأملی للطوسي، ص ۶۲۶ و ۷۲۶؛ مجمع البيان، ج ۵، ص ۱۱۳؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۹۸؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۸۹، ج ۱، ص ۴۱۲؛ العمدة، ص ۶۴ و ۲۲۰؛ الخصال، ص ۴۰۲؛ و مصادر دیگر خاصه.

۳. لسان الميزان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ الإحتجاج للطبرسي، ج ۱، ص ۱۹۷؛ و مصادر دیگر.

۴. الدر المنثور ذیل تفسیر این آیه، ج ۴، ص ۲۹۵؛ التفسیر الكبير، ج ۱۲، ص ۲۶ ذیل آیه: ﴿انما وليكم الله...﴾؛

شکی نیست که وظایف سنگین رسالت خاتمیّت از بزرگترین مسئولیت‌هایی است که خداوند متعال تکلیف فرموده است، و کسی را یارای تحمّل چنین بار مسئولیتی نیست مگر رسول خاتم که ظهیر انبیا و مرسلین است.

لذا بعد از آن که حضرت رسول ﷺ متحمّل این مسئولیت سنگین از طرف خداوند متعال شد، از پروردگار خود درخواست نمود که پشت و بازو، و قدرت و قوّت او را به علی عليه السلام محکم گرداند، و خداوند درخواست حضرت را پذیرفت آنچنان که درخواست موسی را پذیرفت: ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ﴾<sup>۱</sup>.

این دعا از رسول خدا و اجابت از خدا دلیل بر این است که انجام امر رسالت جز با دست و زبان علی بن ابی طالب که قاهر به قدرت الهی، و ناطق به حکمت خداوندی است، ممکن نبوده است.

آیا معقول است بعد از رسول خدا ﷺ برای امتّ ظهیر و پشتیبانی باشد غیر از آن کسی که ظهیر و پشتیبان رسول خدا بوده است؟! و آیا ممکن است که امتّ، بازو و یآوری غیر از آن کس که بازو و یاور رسول خدا بود، اتخاذ کند و بگیرد؟!

### اصلاح امر

﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾<sup>۲</sup> موسی به برادر خود، هارون، گفت: جانشین من در قومم باش و امر آنان را اصلاح کن.

همانطور که هارون مصلح قوم موسی، و جانشین موسی در اصلاح امتّ او بود، همچنین این مقام و منزلت در امتّ رسول، برای علی عليه السلام است، و اصلاح کردن به

← شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۴۸۲؛ المعیار والموازنة، ص ۷۱ و ۳۲۲؛ نظم در السمطين، ص ۸۷؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۲۵۸، و ج ۲، ص ۱۵۳؛ و مصادر دیگر عامه.

مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۴۸؛ تفسیر فرات الکوفي، ص ۹۵ و ۲۴۸ و ۲۵۵ و ۲۵۶؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۹۲؛ کنز الفوائد، ص ۱۳۶؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶۱؛ و مصادر دیگر خاصّه.

۱. سوره قصص آیه ۳۵ (ما تقاضای تو را پذیرفته و به همدستی برادرت هارون بازویت را بسیار قوی می‌گردانیم).

۲. سوره اعراف آیه ۱۴۲ (و گفت موسی به برادرش: جانشین من باش در قومم، و اصلاح کن).

قول مطلق، شأن کسی است که خود متصف به صلاح مطلق و کامل باشد، نه به مطلق صلاح به هر مرتبه‌ای، که در قرآن مجید وصف حضرت یحیی ﴿وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۱</sup>، و وصف حضرت عیسی ﴿وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>. قرار گرفته است.

### شرکت در امر

همچنان که هارون شریک کار موسی بود، این مقام به مقتضای این حدیث - به جز در مقام نبوت - برای علی علیه السلام ثابت شد.

از جمله کارهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم کتابی است که در آن بیان همه چیز شده است، و تعلیم حکمتی که خداوند متعال در شأن آن می فرماید: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۳</sup>، ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾<sup>۴</sup>.

شکی نیست، آنچه خداوند متعال از کتاب و حکمت بر پیغمبر خاتم نازل فرموده است، شامل همه آنچه که بر تمام انبیا و مرسلین نازل فرموده، و بلکه زیاده بر آن می باشد، زیادی و اضافه به نسبت نبوت عامه و رسالت خاتمیّه و امامت آن حضرت برای تمام انبیا، و سیادت و برتری بر جمیع خلق پروردگار متعال.

و از جمله کارهای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، بیان امور مورد اختلاف مردم و حکم بین آنان است: ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾<sup>۵</sup>، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ

۱. سوره آل عمران آیه ۳۹ (و آقا و پارسا و پیغمبری از شایستگان است).

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۶ (و با مردم در گهواره سخن گوید بدانگونه که در بزرگی، و از صالحین است).

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹ (حکمت به هر کس که خواهد می دهد، و کسی که به او حکمت داده شود هر آینه خیر بسیار داده شده است).

۴. سوره نساء، آیه ۱۱۳ (و خدا بر تو فرو فرستاد کتاب و حکمت را، و آموخت تو را آنچه را که نمی دانستی، و فضل خدا بر تو عظیم بود).

۵. سوره نحل، آیه ۳۹ (برای این که برای آنان بیان کند آنچه را که در آن اختلاف می کنند).

## بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ ۱

و از جمله شئون حضرت خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که او به مؤمنین از خود آنان سزاوارتر است، پس علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ شریک در امر کسی است که ولی امر در نظام تکوین و تشریح است.

### خلافت

همچنان که هارون خلیفه موسی بود، به مقتضای این حدیث خلافت بلا فصل آن حضرت ثابت می شود.

خلیفه و جانشین، وجود تنزیلی و نازل منزله کسی است که به جای او می نشیند، و خلاء وجودی آن کس به هنگام غیبت و نبودش توسط خلیفه پر می شود. جانشین حضرت خاتم الانبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، با جانشین هر یک از انبیای دیگر، بلکه با جانشینی همه انبیا قابل قیاس نیست، چون او جانشین کسی است که تمام انبیا از آدم تا عیسی بن مریم همه زیر لوا و پرچم او هستند، و چگونه می توان سایه عرش را با سایه مادون عرش قیاس نمود.

آری هارون خلیفه موسی است، و جانشین کسی است که خداوند متعال در شأن او می فرماید: ﴿وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾<sup>۲</sup>؛ ولی علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ خلیفه خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جانشین کسی است که خداوند متعال در شأن او می فرماید: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾<sup>۳</sup>.

در روایت صحیحی از ابان احمر است، که حضرت صادق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود:

یا ابان چگونه مردم قول امیرالمؤمنین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را منکر می شوند، که فرمود: «اگر

---

۱. سوره نساء آیه ۱۰۵ (ما به سوی تو کتاب را فرو فرستادیم به حق، تا این که در بین مردم به آنچه خدا به تو نشان می دهد حکم کنی).

۲. سوره مریم آیه ۵۲ (و ما او را از وادی مقدس طور ندا کردیم و به مقام قرب خود برگزیدیم).

۳. سوره نجم، آیه ۸-۹ ((آنگاه نزدیک آمد و بر او (به وحی حق) نازل گردید \* بدان نزدیکی که با او به قدر دو کمان یا نزدیک تر از آن شد)).



بخواهم، پای خود را بلند کرده و بر سینه پسر ابی سفیان در شام می‌زنم، و او را از تختش سرنگون می‌کنم» ولی منکر این نیستند که آصف، وصی سلیمان، قدرت آوردن تخت بلقیس را به نزد سلیمان قبل از چشم بر هم گذاشتن او داشت! آیا مگر نه اینکه پیغمبر ما ﷺ افضل انبیا، و وصی او افضل اوصیا است؟! آیا وصی خاتم را همانند وصی سلیمان هم قرار ندادند؟! خداوند متعال بین ما و بین آنان که جاحد به حق ما، و منکر فضل ما شدند، حکم فرماید.<sup>۱</sup>

بنابراین وزارت رسول اکرم ﷺ، محکم شدن پشت او، شرکت در امر آن حضرت، اخوت با آن حضرت، اصلاح امر در امت، و خلافت آن حضرت قابل قیاس با کسی که دارای این مقامات از غیر نبی اکرم است، نخواهد بود. هر آن کس که در حدیث منزلت تأمل کند، و اهل تدبیر در کتاب و تفقه در سنت باشد، خواهد دانست که فصل بین رسول خدا و آن کس که خود حضرت او را در زمان حیاتش جانشین خود قرار داد، مخالف با حکم عقل و کتاب و سنت است. در روایتی که خود عامه به صحّت آن اعتراف نموده‌اند از بکیر بن مسمار نقل شده است که گفت:

از عامر بن سعد شنیدم که معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چه چیز مانع تو از سب (ناسزا گفتن) به پسر ابی طالب است؟  
گفت: هر زمان که به یاد می‌آورم سه چیز را که رسول خدا برای او فرمود - که هر آینه یکی از آنها برای من از حمرنعم [و هر مال نفیسی] محبوب‌تر است - نمی‌توانم او را ناسزا بگویم.

معاویه گفت: یا اباسحاق آن سه چیز چیست؟

ابواسحاق گفت: سب نکنم او را، هر زمان که به یاد می‌آورم که وحی بر رسول خدا نازل شد، پس دست علی و دو فرزندش و فاطمه را گرفتم، و آنها را زیر کساء و لباس خود برد، و سپس فرمود: پروردگارا همانا اینان اهل بیت من هستند.

و سب نکنم او را هر زمان که به یاد می‌آورم، حضرت رسول ﷺ علی را در غزوه تبوک باقی گذاشت، پس علی به حضرت عرض کرد: آیا مرا با کودکان و زنان باقی می‌گذاری؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: آیا راضی نمی‌شوی که تو نسبت به من به منزلهٔ هارون از موسی باشی بجز این که پیامبری بعد از من نیست.

و سب نکنم او را هر زمان که روز خیبر را به یاد آورم که حضرت رسول ﷺ فرمود: هر آینه این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد، و خداوند به دست او پیروزی می‌آورد، پس همهٔ ما سرکشیدیم که ببینیم چه کسی مورد نظر حضرت است؟ پس حضرت فرمود: علی کجاست؟ گفتند: او چشم درد دارد. فرمود: او را بخوانید، پس او را خواندند، پس حضرت با آب دهان مبارکش به صورت او مالید، و پرچم را به او داد، و خداوند به دست او مسلمین را پیروزی داد. راوی می‌گوید: به خدا قسم، تا زمانی که سعد بن ابی وقاص در مدینه بود، معاویه به او هیچ چیز نگفت.<sup>۱</sup>

حاکم نیشابوری می‌گوید: بخاری و مسلم هر دو بر صحّت حدیث مؤاخاة و حدیث رایّت (پرچم) اتفاق دارند.<sup>۲</sup>

بخاری از سهل بن سعد نقل می‌کند، که گفت: حضرت رسول ﷺ در روز خیبر فرمودند: هر آینه فردا این پرچم را به مردی می‌دهم که خداوند فتح و پیروزی را به دست او خواهد آورد، او خدا و رسول خدا را دوست دارد، و خدا و رسول خدا او را دوست دارند. پس همه شب را تا به صبح، با اضطراب به سر بردند، که آیا حضرت رسول ﷺ پرچم را به چه کسی عطا خواهد فرمود.

صبح که شد، همه به سوی حضرت رفته امید داشتند که پرچم به آنان داده شود. حضرت فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفته شد: از درد چشم رنج می‌برد؛

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸ و در تلخیص هم هست؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ و مصادر دیگر.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹

فرمود: او را بیاورید.

پس علی آمد، و حضرت آب دهان مبارک خود را به چشم او مالید و دعا فرمود، و درد برطرف شد، گویا اصلاً درد و مرضی در او نبود.

سپس پرچم را به او داد. و علی عرض کرد: یا رسول الله با آنها آنقدر جنگ خواهم کرد تا مثل ما شوند (ایمان بیاورند)؛ پس حضرت علیه الصلاة والسلام فرمود: با نرمی و ثبات و بدون عجله نفوذ کن تا به میدان آنها برسی، پس آنها را به اسلام دعوت نما، و آنها را به آنچه بر ایشان واجب است از حق الله اخبار کن. پس قسم به خدا، هر آینه اگر خداوند به تو یک نفر را هدایت کند، برای تو بهتر از این که حمرنعم و مال نفیس برای تو باشد.<sup>۱</sup>

---

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۶، و ج ۴، ص ۱۲، و ص ۲۰، و ص ۲۰۷؛ نیل الأوطار، ج ۸، ص ۵۵ و ۵۹؛ فضائل الصحابة، ص ۱۶؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۸۵، و ج ۴، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۵، و ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲؛ السنن الکبری للبيهقي، ج ۶، ص ۳۶۲، و ج ۹، ص ۱۰۷، و ص ۱۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰، و ج ۹، ص ۱۲۳ و...؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۲۰ و ۵۲۲؛ مسند سعد بن ابی وقاص، ص ۵۱؛ بغیة الباحث ص ۲۱۸؛ کتاب السنة، ص ۵۹۴ و...؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۶ و ۱۰۸ و...؛ خصائص أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص ۴۹ و... و ۸۲ و ۱۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۱، و ج ۱۳، ص ۵۲۲ و ۵۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۷ و ۳۸۲؛ المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۵۹؛ المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۸۷ و ۱۹۸، و ج ۷، ص ۱۳ و ۱۷ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۶ و ۷۷، و ج ۱۸، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ مسند الشامیین، ج ۳، ص ۳۴۸؛ دلائل النبوة، ص ۱۰۹۲؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۸۳؛ الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹؛ شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۳۴، و ج ۱۳، ص ۱۸۶؛ نظم درر السمطین، ص ۹۸ و ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۶۷ و ۴۶۸، و ج ۱۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۳ و ۱۶۳؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۱؛ التاريخ الکبیر، ج ۲، ص ۱۱۵؛ النقات لابن حبان، ج ۲، ص ۱۲ و ۲۶۷؛ شرح السنة للبعوي، ج ۱۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۸، و ج ۴۱، ص ۲۱۹، و ج ۴۲، ص ۱۶ و ۸۱ و...؛ ۴۳۲؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۶ و ۲۸؛ ذیل تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۷۸؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۱۱ و...، و ج ۷، ص ۲۵۱ و ۳۷۲ و...؛ السیرة النبویة، ج ۳، ص ۷۹۷؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۳۲، و ج ۵، ص ۱۲۴، و ج ۱۰، ص ۶۲؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۶۱، و ج ۲، ص ۱۲۰ و ۲۳۱ و ۳۹۰؛ و مصادر بسیار دیگر عامه.

رسائل المرتضى، ج ۴، ص ۱۰۴؛ الدعوات، ص ۶۳؛ زبدة البیان، ص ۱۱؛ كشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۱؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۵۱؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۲، باب ۱۳۰، ح ۱؛ الخصال، ص ۲۱۱، و ص ۳۱۱

مخفی نیست که کلام حضرت رسول ﷺ: «که هر آینه پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست دارد، و خدا و رسول خدا او را دوست دارند»، کاشف از این است که در اصحاب حضرت غیر از علی عَلِيٌّ هیچ کس متصف به این صفت نبوده است، و گرنه تخصیص حضرت رسول ﷺ علی عَلِيٌّ را به این وصف بدون منحصص می بود، و ساحت قدس آن حضرت از آنچه عقلاً و شرعاً باطل است، پاک و منزّه است.

این اعطای پرچم و پیروزی به دست علی عَلِيٌّ خود تفسیر حدیث منزلت است، که دلالت دارد بر این که علی عَلِيٌّ کسی است که خداوند پشت پیغمبر خود را به او محکم کرد، و بازوی رسول خود را به او کمک نمود.

و کلام حضرت ﷺ که فرمود: پروردگار به دست علی پیروزی را می آورد، حکایت از این می کند که فعل خداوند متعال بر دست علی بن ابی طالب جاری شد، آنچنان که بر دست رسول خدا نیز جاری شد، آنجا که می فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۱</sup>، و از خود حضرت علی عَلِيٌّ نقل شده که فرمود: «والله من در خیبر را به قوه جسدانی نکنده ام»<sup>۲</sup>.

آری آن کس که پروردگار متعال به ید او خیبر را فتح می کند، همان یدالله است، آیا بازوی بهترین خلق الله جز به یدالله قابل محکم شدن است؟ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ

← ۵۵۵؛ الأمالي للصدوق، ص ۶۰۴، المجلس السابع والسبعون، ح ۱۰؛ روضة الواعظین، ص ۱۲۷؛ مناقب أمير المؤمنين عَلِيٌّ، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۵۳۷، ج ۲، ص ۸۹ و ۴۹۶ و...؛ المسترشد، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۴۱ و... و ۴۹۱ و ۵۹۰؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۲، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۱۹۲ و ۱۹۵ و ۲۰۹؛ الافصاح، ص ۳۴ و ۶۸ و ۸۶ و ۱۵۷ و ۱۹۷؛ النکت الاعتقادية، ص ۴۲؛ الإرشاد، ح ۱، ص ۶۴؛ الإختصاص، ص ۱۵۰؛ الأمالي للمفيد، ص ۵۶؛ الأمالي للطوسي، ص ۱۷۱ و ۳۰۷ و ۳۸۰ و ۵۴۶ و ۵۹۹؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۴۰۶، ج ۲، ص ۶۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۵۹؛ العمدة، ص ۹۷ و ۱۳۱ و ۱۳۹ و... و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۲۱۹، الفضائل، ص ۱۵۲؛ التبيين، ج ۳، ص ۵۵۵، ج ۹، ص ۳۲۹؛ مجمع البيان، ج ۳، ص ۳۵۸، ج ۹، ص ۲۰۱؛ و مصادر بسیار دیگر خاصه.

۱. سورة انفال، آیه ۱۷ (و نیفکندی آن زمان که افکندی، ولكن خداوند افکند).

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۵، ص ۷، ج ۲۰، ص ۳۱۶؛ و مصادر دیگر عامه. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۴۲؛ و مصادر دیگر خاصه.

كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلَّتِي السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿١﴾.

### حدیث سوم

حدیثی است که عامه و خاصه آن را نقل نموده‌اند، و ما به آنچه حاکم نیشابوری در مستدرک<sup>۲</sup> و ذهبی در تلخیص<sup>۳</sup> از بریده<sup>۴</sup> اسلمی نقل کرده اکتفا می‌کنیم که گفت:

با علی به غزوه‌ای به یمن رفتم، و از او جفوه‌ای - ناخوشایندی - دیدم، بر رسول خدا وارد شدم، علی را یاد کردم و خورده براو گرفتم، دیدم رخسار رسول خدا متغیّر شد، پس گفتم: یا بریده، آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنین از خودشان؟ گفتم: بلی، یا رسول الله فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست.

این همان بیان حضرت در غدیرخم است که در این مقام به بریده هم فرموده است. اکابر محدّثین و مورّخین و مفسّرین<sup>۴</sup> واقعه غدیرخم را به تناسب ارتباط این واقعه با

---

۱. سوره ق، آیه ۳۷ (همانا در این [هلاک پیشینیان] پند و تذکر است برای کسی که دارای قلب باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد).

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۲، ص ۴۲۵؛ كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، ج ۱، ص ۲۹۲؛ و مصادر دیگر.

۳. ذیل المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹

۴. فضائل الصحابة، ص ۱۴؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۸۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ۳۳۱. ج ۴، ص ۲۸۱ و ۲۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲. ج ۵، ص ۳۴۷ و ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۶ و در التلخیص هم هست، و ص ۱۳۴ و در التلخیص هم هست، و ص ۳۷۱ و ۵۳۳ و در التلخیص هم هست، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷، ج ۹، ص ۱۰۳ و... و ص ۱۲۰ و ۱۶۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱؛ المصنف لعبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۲۲۵؛ المعیار والموازنة، ص ۷۲ و ۲۱۰ و... و ص ۳۲۲؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۴۹۵ و...؛ الآحاد والمثاني، ج ۴، ص ۳۲۵ و...؛ كتاب السنّة، ص ۵۵۲ و ۵۹۰ و...؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۴۵ و ۱۰۸ و ۱۳۰ و...؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۵۰ و ۶۴ و ۹۴ و...؛ مسند أبي يعلى، ج ۱، ص ۴۲۹، ج ۱۱، ص ۳۰۷؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶؛ المعجم الصغير،

موضوع فنّ خود ذکر کرده‌اند، بلکه بزرگان اهل لغت نیز در کتب لغت آن را آورده‌اند.

← ج ۱، ص ۶۵ و ۷۱: المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۱۱۲، و ج ۲، ص ۲۴ و ۲۷۵ و ۳۲۴ و ۳۶۹، و ج ۶، ص ۲۱۸، و ج ۷، ص ۷۰، و ج ۸، ص ۲۱۳: المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰، و ج ۴، ص ۱۷ و ۱۷۳ و...، و ج ۵، ص ۱۶۶ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و...، و ص ۱۹۴ و...، و ص ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۱۲، و ج ۱۲، ص ۷۸، و ج ۱۹، ص ۲۹۱: مسند الشاميين، ج ۳، ص ۲۲۳: شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۳، ص ۲۰۸، و ج ۴، ص ۷۴، و ج ۶، ص ۱۶۸، و ج ۸، ص ۲۱: وموارد أخرى من هذا الكتاب: نظم درالسمطين، ص ۹۳ و ۱۰۹ و ۱۱۲: موارد الظمان، ص ۵۴۳: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۴۳: كنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۷ و...، و ج ۵، ص ۲۹۰، و ج ۱۱، ص ۳۳۲ و ۶۰۳ و ۶۰۸ و...، و ج ۱۳، ص ۱۰۵ و ۱۳۱: وموارد دیگر از این کتاب، شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۲۰۰ و... و ۲۵۱ و...، و ۳۵۲ و ۳۸۱ و... و ۳۹۱: تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۱۵: الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۹۳، و ج ۵، ص ۱۸۲: تاريخ بغداد، ج ۷، ص ۳۸۹، و ج ۸، ص ۲۸۴، و ج ۱۲، ص ۳۴۰، و ج ۱۴، ص ۲۳۹: أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۶۷ و ۳۶۹، و ج ۲، ص ۲۳۳، و ج ۳، ص ۹۲ و ۲۷۴ و ۳۰۷ و ۳۲۱، و ج ۴، ص ۲۸، و ج ۵، ص ۲۰۵ و ۲۰۸ و ۲۷۶ و ۲۸۳: ذیل تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۰: ومصادر بسیار دیگر از عامه.

الهداية للشيخ الصدوق، ص ۱۴۹ و ۱۵۰: رسائل المرتضى، ج ۳، ص ۲۰ و ۱۳۰: الإقتصاد للشيخ الطوسي، ص ۲۱۶: الرسائل العشر للشيخ الطوسي، ص ۱۳۳: الكافي، ج ۱، ص ۲۸۷ و ۲۹۴، و ج ۴، ص ۵۶۷، و ج ۸، ص ۲۷: دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۹: من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۴۸، ج ۲، ص ۶۸۶، و ج ۲، ص ۳۳۵، حديث ۱۵۵۸، الصلاة في مسجد غدیر خم: علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۳: عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۵۲ و ۶۴ و ۱۶۴، و ج ۲، ص ۵۸: الخصال، ص ۶۶ و ۲۱۱ و ۲۱۹ و ۳۱۱ و ۴۷۹ و ۴۹۶ و ۵۷۸: الأمالي للصدوق، ص ۴۹ و ۱۴۹ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۴۲۸ و ۶۷۰: كمال الدين وتمام النعمة، ص ۲۷۶ و ۳۳۷: التوحيد، ص ۲۱۲: معاني الأخبار، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷: المجازات النبوية للشيخ الرضي، ص ۲۱۷: خصائص الأئمة، ص ۴۲: تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۶۳: روضة الواعظين، ص ۹۴ و ۱۰۳ و ۳۵۰: الإيضاح، ص ۹۹ و ۵۳۶: مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۷۱، ۳۶۲، ج ۲، ص ۳۶۵: وموارد أخرى من هذا الكتاب، المسترشد، ص ۴۶۸ و... و ۶۲۰، ۶۳۲، دلائل الإمامة، ص ۱۸: شرح الأخبار، ج ۱، ص ۹۹ و...، و ۲۲۸ و... و ۲۴۰ و...، و ج ۲، ص ۲۵۵ و ۲۶۰: وموارد دیگر از این کتاب، و ج ۳، ص ۴۶۹ و ۴۸۵: کتاب الغيبة، ص ۶۸: الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۳۵۱: الإختصاص، ص ۷۹: الأمالي للمفيد، ص ۸۵ و ۲۲۳: كنز الفوائد، ص ۲۲۵ و...: الأمالي للطوسي، ص ۹ و ۲۲۷ و ۲۴۷ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۷۲ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و... و ۳۴۳ و ۵۴۶ و ۵۵۵ و...: الإحتجاج، ج ۱، ص ۷۵ و ۹۶ و ۱۵۵: الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۰۷: العمدة، ص ۸۵ و ۹۲ و... ص ۲۷۱: وموارد دیگر از این کتاب، تفسير العياشي، ج ۱، ص ۴ و ۲۵۰ و ۲۸۱ و ۳۲۷ و ۳۲۹ و ۳۳۲ و...، و ج ۲، ص ۹۸ و ۱۰۰ و ۳۰۷ و ۳۲۰: تفسير القمي، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۳۰۱، و ج ۲، ص ۲۰۱: تفسير فرات الكوفي، ص ۵۶ و ۱۱۰ و ۱۲۴ و ۱۳۰ و ۳۴۵ و... و ۴۵۱ و ۴۹۰ و ۴۹۵ و... و ۵۰۳ و... و ۵۱۶ و ۵۷۴: مجمع البيان، ج ۳، ص ۲۷۴ و ۳۸۲ و ۳۸۳، و ج ۸، ص ۱۲۵، و ج ۱۰، ص ۵۹ و ۱۱۹: ومصادر دیگر بسیار از خاصه.

ابن درید در جمهرة اللغة می‌گوید: «غدیر معروف، و هو الموضع الذی قام فیہ رسول الله ﷺ خطیباً یفضّل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه».<sup>۱</sup>  
در تاج العروس ذیل کلمه «ولی» می‌گوید: «الذی یلی علیک امرک ... و منه الحدیث: من کنت مولاه فعلی مولاه».  
ابن اثیر در نهایه ذیل کلمه «ولی» می‌گوید: «و قول عمر لعلی اصبحت مولی کل مؤمن، ای ولی کل مؤمن.»

حدیث غدیر به طرق صحیححه نزد عامّه روایت شده‌است، اگر چه کثرت عدد طرق حدیث به حدی است که محتاج به صحّت سند نیست.  
حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در ینابیع المودّة می‌گوید: «و در مناقب محمّد بن جریر طبری صاحب تاریخ، خبر غدیر خم را از هفتاد و پنج طریق روایت کرده، و کتابی در این موضوع به نام کتاب «الولایة» نوشته است؛ همچنین خبر غدیر خم را ابوالعباس احمد بن محمّد بن سعید بن عقده روایت کرده، و کتابی در این موضوع به نام «الموالاة» نوشته، و طرق خبر را از صد و پنج طریق ذکر کرده است.  
و بعد می‌گوید: «حکایت کرد علامه علی بن موسی و علی بن محمّد ابی المعالی الجوینی ملقب به امام الحرمین استاد ابی حامد غزالی، در حالی که تعجب می‌کرد و می‌گفت: مجلّدی در دست صحافی در بغداد دیدم که در آن روایات غدیر خم بود، بر آن نوشته شده بود: جلد بیست و هشتم از طرق قول پیغمبر ﷺ «من کنت مولاه فعلی مولاه و در پی آن خواهد آمد جلد بیست و نهم.»<sup>۲</sup>

ابن حجر در تهذیب التهذیب در ترجمه علی رضی الله عنه، بعد از نقل حدیث غدیر از ابن عبدالبرّ و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم، می‌گوید: «جمع کرد ابن جریر طبری در کتاب تألیف شده در این حدیث اضعاف کسانی که ذکر شد، و ابوالعباس بن عقده اعتنا کرده به جمع طرق این حدیث، و آن را از حدیث هفتاد

۱. جمهرة اللغة، جزء اول، ص ۱۰۸

۲. ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۱۱۳

صحابی یا بیشتر اخراج کرده است.<sup>۱</sup>

دلالت این حدیث بر ولایت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام روشن است، زیرا لفظ (مولی) اگر چه در معانی متعدده استعمال شده است، ولی با وجود قرائنی معین می شود که مراد از آن در این حدیث ولایت امر است، که بعضی از آن قرائن ذکر می شود:

۱ - قبل از این بیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر از رحلت خود داد، و به کتاب خدا و عترت سفارش کرد، که این دو از هم جدا نمی شوند؛ و بعد از این بیان، معرفی علی علیه السلام به این عنوان که هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست مبین این است که مقصود شناساندن کسی است که امت بعد از آن حضرت، باید تمسک به او و قرآن، مصونیت از ضلالت پیدا کند.

۲ - آن جمعیت عظیم از حج برگشته را در هوای سوزان نگاه داشتن و منبر از جهاز شتر ترتیب دادن، برای آن که اعلان کند که علی علیه السلام دوست و یاور اهل ایمان است مناسب مقام خاتمیت نیست، و این خصوصیات نشان می دهد که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلان امر مهمی است، و آن جز ولایت امر - از معانی مولا و ولی - نیست.

۳ - واحدی در اسباب النزول از ابی سعید خدری نقل کرده است، که آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** <sup>۲</sup>، روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است.<sup>۳</sup>

۱. تهذیب التهذیب ج ۷، ص ۲۹۷

۲. سورة مائده، آیه ۶۷ (ای پیغمبر آنچه را که از پروردگارت بر تو فرود آمد ابلاغ کن، و اگر ابلاغ نکنی پیام او را نرسانده باشی و خدا تو را از مردم نگه می دارد)

۳. اسباب النزول، ص ۱۳۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۷ و ۴۰۲، و ج ۲، ص ۳۹۱ و ۴۵۱؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ فتح الغدير، ج ۲، ص ۶۰؛ المعيار والموازنة، ص ۲۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۳۵۹، و ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۸۵، و ج ۳، ص ۲۷۹، و سبب نزول آیه شریفه در بعض مصادیر مذکور در صفحه ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ آمده است.

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵؛ رسائل المرتضى، ج ۳، ص ۲۰، و ج ۴، ص ۱۳۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰؛ الأمالی للصدوق، ص ۴۳۵، المجلس السادس والخمسون، ح ۱۰، و ص ۵۸۴؛ كشف الغطاء، ج ۱،



از این آیه کریمه استفاده می‌شود که آنچه رسول خدا ﷺ در شأن نزول آیه مأمور به تبلیغ آن شده دارای دو جهت بوده است:

اول: آن که به مرتبه‌ای از اهمیت است که خداوند متعال می‌فرماید: «اگر نکنی تبلیغ رسالت نکرده‌ای.»

دوم: آن که در این تبلیغ خدا نگاه‌دار تو است، و این جمله که روشن می‌نماید که اظهار آنچه که پیامبر ﷺ به تبلیغ آن مأمور شده است کید منافقینی را در پی دارد که از اهل کتاب، ظهور آن حضرت و توسعه حکومتش را شنیده بودند و به طمع رسیدن به این مقام، به آن حضرت گرویده بودند؛ و چنین امری از معانی مولا جز ولایت امر امت نخواهد بود.

۴ - خطیب بغداد از ابی هریره روایت کرده که گفت: «کسی که روز هجدهم ذی‌الحجه را روزه بگیرد برای او روزه شصت ماه نوشته می‌شود، و آن، روز غدیر خم است؛ چون نبی دست علی بن ابی طالب را گرفت، گفت: آیا من ولی مؤمنین هستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، گفت: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست. پس عمر بن الخطاب گفت: بَخِّ بَخِّ یا ابن ابی طالب، صبح کردی مولای من و مولای هر مسلمانی؛ پس خدا نازل کرد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

---

← ص ۱۰: التوحید، ص ۲۵۴ و ۲۵۶؛ روضة الواعظین، ص ۹۰ و ۹۲؛ مناقب أمير المؤمنين (ع)، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۷۱، ج ۲، ص ۳۸۰ و ۳۸۲؛ المسترشد، ص ۴۶۵ و ۴۷۰ و ۶۰۶؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۴، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۳۷۴؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۵؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۷۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۳؛ العمدة، ص ۹۹؛ الطرائف، ص ۱۲۱ و ۱۴۹ و ۱۵۲؛ تفسیر ابی حمزة الثمالی، ص ۱۶۰؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۱ و...، ج ۲، ص ۹۷؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۴، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۲۴ و ۱۲۹ و...؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۱؛ و مصادر أخرى للخاصة، و سبب نزول آیه شریفه در بعض مصادر مذکور در صفحه ۶۷ و ۶۸ آمده است.

۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۰ و...، ج ۲، ص ۳۹۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۳ و ۲۳۴؛ البداية و النهایة، ج ۷، ص ۳۸۶؛ المعیار و الموازنة، ص ۲۱۲؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۴۹؛ و مصادر دیگر عامه.

آنچه که اکمال دین و اتمام نعمت خدا به اوست، و دین اسلام با او پسندیده خدا می شود تعیین معلّم و مجری احکام خداست.

۵ - شبلنجی در نورالابصار<sup>۱</sup> می گوید: «امام ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است که از سفیان بن عیینه سؤال شد از قول خدای تعالی: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَنَابٍ وَاقِعٍ﴾<sup>۲</sup> که این آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟

گفت: از مسأله ای سؤال کردی که کسی قبل از تو از من سؤال نکرده، پدرم از جعفر بن محمّد از پدرانش مرا حدیث کرد که چون رسول خدا در غدیر خم به مردم ندا داد، و اجتماع کردند، دست علی را گرفت و گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه، پس در شهرها شایع شد، و به حارث بن نعمان فهری رسید. نزد رسول خدا آمد، گفت: یا محمّد به ما امر کردی که شهادت بدهیم به وحدانیت خدا و رسالت خودت، از تو پذیرفتیم؛ امر کردی که پنج نماز بخوانیم، قبول کردیم؛ امر کردی به زکات، پذیرفتیم؛ امر کردی رمضان را روزه بگیریم، قبول کردیم؛ ما را به حجّ امر کردی، پذیرفتیم؛ بعد به آن راضی نشدی تا گرفتی دست پسر عمّت را که او را بر ما فضیلت بدهی و گفتی: من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این از تو است یا از خدای عزّ و جلّ؟

پیغمبر فرمود: وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، همانا این از خداوند عزّ و جلّ است.

حارث بن نعمان رو به مرکبش رفت که سوار شود، گفت: بارالها، اگر آنچه محمّد می گوید حقّ است، بر ما سنگی از آسمان یا عذابی دردناک بفرست.

← العمدة، ص ۱۰۶ و ۱۷۰ و ۲۴۴؛ الطرائف، ص ۱۴۷؛ رسائل المرتضى، ج ۴، ص ۱۳۱؛ الإقتصاد، ص ۲۲۰؛ الأمالي للصدوق، ص ۵۰، المجلس الأول، ج ۲؛ روضة الواعظین، ص ۳۵۰؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۶؛ خصائص الوحي المبين، ص ۹۷؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. نورالابصار، صفحه ۸۷، در فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب ابن عم الرسول و سیف الله المسلول؛ و همچنین مراجعه شود به نظم درر السمطين ص ۹۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۷۹؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۳۷۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۸۱ و...؛ و مصادر دیگر عامه.  
شرح الأخبار، ج ۱، ص ۲۳۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۰۵؛ الطرائف، ص ۱۵۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰؛ و مصادر دیگر خاصه.  
۲. سورة معارج، آیه ۱ (سائلی از عذابی که برای کافرین فرود آید سؤال کرد)

هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند عزّ و جلّ سنگی بر او زد و بر سرش فرود آمد و از طرف دیگر بیرون آمد، و او را کشت؛ پس خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ \* مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾<sup>۱</sup>.  
تردید نیست که مردم از فضایلی که رسول خدا ﷺ برای علیؑ بیان کرده بود خبر داشتند؛ آنچه که برای افرادی مانند حارث بن نعمان تازگی داشت و در شهرها منتشر شده بود، و برای آنها فضیلتی باور نکردنی بود، همان مولویت و ولایت برامت بود، که برای چنین افرادی قابل تحمّل نبود، نه معنای دیگری از معانی مولا و ولی.

۶ - احمد بن حنبل در مسند<sup>۲</sup> و فخر رازی در تفسیر<sup>۳</sup> و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد<sup>۴</sup> و غیر ایشان<sup>۵</sup> روایت کردند، که به نقل مسند احمد اکتفا می‌شود:

از براء بن عازب نقل می‌کند که گفت: با رسول خدا ﷺ در سفری بودیم و به غدیر خم رسیدیم؛ پس به نماز جماعت ندا داده شد، و برای رسول خدا زیر دو درخت را جاروب کردند؛ پس نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت، و گفت: آیا نمی‌دانید که من اولی به مؤمنین هستم از خودشان؟ گفتند: بلی، گفت: آیا نمی‌دانید که من اولی به هر مؤمنی هستم از خودش؟ گفتند: بلی، پس دست علی را گرفت، و گفت: من کنت مولاة فعلی مولاة اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، گفت: عمر بعد از آن علی را

---

۱. سورة معارج، آیه ۱، ۲، ۳ (سائلی از عذابی که برای کافرین فرود آید سؤال کرد، که برای آن دافعی نیست، از خداوندی که صاحب معراج‌هاست)

۲. مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹، در تفسیر آیه «یا ایُّها الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ».

۴. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴

۵. نظم درر السمطین، ص ۱۰۹؛ ذخائر العقبی، ص ۶۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۲۲۰ و...؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۸۶؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۰۱، و ج ۲، ص ۱۵۸ و ۲۸۵؛ و مصادر دیگر عامه و در مصادر خاصه نیز ذکر شده است.

مناقب أمير المؤمنينؑ، ج ۱، ص ۴۴۳، ج ۲، ص ۴۴۱؛ المسترشد، ص ۴۷۲؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۴۵؛ الطرائف، ص ۱۵۰؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۸۷؛ و مصادر دیگر خاصه.

ملاقات کرد، و به او گفت: هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة.<sup>۱</sup> این تهنیت از شخصی مانند عمر برای امر مشترکی بین آن حضرت و دیگران از معانی مولی نیست، بلکه شبهه‌ای نیست که برای امری اختصاصی است، و آن جز منصب زعامت و ولایت امر امت نخواهد بود.

۷- جمعی از بزرگان عامه مانند ابن حجر عسقلانی در الإصابة<sup>۲</sup> و ابن اثیر در اسد الغابة<sup>۳</sup> و غیر ایشان روایتی نقل کرده‌اند، که به نقل ابن اثیر اکتفا می‌شود: ابواسحاق گفت: و حدیث کردند مرا کسانی که شماره آنها را احصا نمی‌کنم [و گفتند:] که علی در رحبه طلب کرد هر کس را که قول رسول خدا را شنیده که فرمود: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ پس جماعتی برخاستند و شهادت دادند که آنها از رسول خدا آن را شنیده‌اند، و قومی کتمان کردند؛ و آنها که کتمان کردند از دنیا نرفتند تا کور شدند و آفتی به آنها رسید؛ یزید بن ودیعة، و عبدالرحمن بن مدلیج از آنها می‌باشند.

بدیهی است احتجاج آن حضرت به این حدیث و به طلب شهادت حاضران برای اثبات خلافت، مدلول حدیث را در ولایت امر و زعامت امت معین می‌کند.

۸- بیان آن حضرت قبل از بیان ولایت علیؑ این است که: «خدا مولای من است، و من مولای هر مؤمنی هستم» و مولویت خدا نسبت به آن حضرت آن است که

۱. (مبارک باشد ای پسر ابی طالب، که مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی).

۲. الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۳۰۰، القسم الاوّل عبدالرحمن بن مدلیج.

۳. اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۲۱؛ و مراجعه شود به مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵ و ۱۰۷؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۱۳۱ و...؛ مسند أبي يعلى، ج ۱، ص ۴۲۸؛ البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۲۹؛ السيرة النبوية لابن كثير، ج ۴، ص ۴۱۸؛ خصائص أمير المؤمنينؑ، ص ۹۶ و ۱۰۰ و... و ص ۱۳۲؛ المعجم الأوسط، ج ۷، ص ۷۰؛ المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۷۱؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۲۰۵؛ و مصادر دیگر عامه.

مناقب أمير المؤمنينؑ، ج ۲، ص ۳۷۲؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۰؛ الأمالي للطوسي، ص ۲۷۲ و ۳۳۴؛...؛ العمدة، ص ۹۳؛ الطرائف، ص ۱۵۱؛ و مصادر دیگر خاصه.

هیچ کس جز خدا براو ولایت ندارد، و همچنان که خدا ولیّ اوست، او ولیّ هر مؤمنی است و همان ولایت که آن حضرت بر اهل ایمان دارد، علی‌السلام هم دارد؛ و این بیان روشن می‌کند که این ولایت، ولایت امر است.

۹- آن حضرت قبل از معرفی علی‌السلام، از آنان التزام و اقرار به این جمله گرفت: الست اولی بکم گفتند: بلی، و این همان اولییتی است که خداوند متعال در قرآن فرموده است: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup> و پس از آن فرمود «هر کس من مولای اویم علی مولای اوست»، و با مقدم داشتن جمله «الست اولی بکم» هر گونه شبهه‌ای را در معنی «ولیّ» رفع فرمود، و همان اولییتی را که خودش نسبت به مؤمنین داشت برای علی‌السلام اثبات کرد.

### حدیث چهارم

قول رسول خداست که به آن حضرت فرمود: أنت منی و أنا منک.<sup>۲</sup> این حدیث را

---

۱. سورة احزاب، آیه ۶ (پیغمبر به مؤمنین سزاوارتر است از خودشان)  
۲. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۶۸، کتاب الصلح باب کیف یکتب هذا...، و ج ۴، ص ۲۰۷، باب مناقب علی بن ابی طالب، و ج ۵، ص ۸۵، باب عمرة القضاء؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۱۵، و ج ۵، ص ۲۰۴؛ و صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۸، ص ۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۵؛ المصنف لعبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۲۲۷؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۴۹۹؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۱۲۷ و ۱۴۸ و ۱۶۸ و ۱۶۹؛ خصائص أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص ۸۸ و ۸۹ و ۱۲۲ و ۱۵۱؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۵۷۹، و ج ۱۱، ص ۵۹۹ و ۶۳۹ و ۷۵۵، و ج ۱۳، ص ۲۵۵؛ معاني القرآن، ج ۵، ص ۴۰؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۴۳؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۶۰، و ج ۱۵، ص ۲۱۵؛ تفسير ابن كثير، ج ۳، ص ۴۷۵، و ج ۴، ص ۲۱۸؛ تاريخ بغداد، ج ۴، ص ۳۶۴؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۹، ص ۳۶۲، و ج ۴۲، ص ۵۳ و ۶۳ و ۱۷۹؛ تهذيب الكمال، ج ۵، ص ۵۴؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۶۷؛ و مصادر دیگر عامه.  
مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص ۴۷۳؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ الخصال، ص ۴۹۶ و ۵۷۳ و ۶۵۲؛ عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ۲، ص ۵۸، باب ۳۱، ح ۲۲۴؛ الأمالي للصدوق، ص ۶۶، المجلس الرابع، ح ۸، و ص ۱۵۶، المجلس الحادي والعشرون، ج ۱، و ص ۳۴۲، المجلس الخامس والأربعون، ح ۲، و موارد أخرى من هذا الكتاب؛ كمال الدين وتمام النعمة، ص ۲۴۱؛ كفاية الأثر، ص ۱۵۸؛ روضة الواعظين، ص ۱۱۲ و ۲۹۶؛

بخاری و غیر او از اکابر ائمه حدیث عامه ذکر کرده‌اند.

شکی نیست که کمال عالم هستی به عقل، علم، بندگی و اطاعت اختیاری خداوند متعال است، و امتیاز خلقت انسان همین عقل و اطاعت به اختیار او است، و هدف از خلقت او نیز همین است.

بنابراین کمال انسان رسیدن او است به مرتبه اتصال به علم غیب، و نورانی شدن عقلش به نور وحی، که این مرتبه نبوت است.

و کمال مرتبه نبوت، به سفارت از طرف خالق به سوی خلق، برای نورانی کردن عقول آنان به نور حکمت الهیه است، که این مرتبه رسالت است.

و کمال مرتبه رسالت وصول به مرتبه عزم بر عهد معهود و میثاق مأخوذ است، و این مرتبه اولوالعزم برای بعضی از پیغمبران مبعوث به شریعت است.

و کمال این مرتبه رسیدن به مرتبه خاتمیّت است، که مرتبه بعثت به شریعت ابدی است، که نهایت حد کمال انسانیت است، و صاحب این مرتبه خاتم ماسبق و فاتح ماستقبل، و اسم اعظم، و مثل اعلی، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است.

علی علیه السلام به مرتبه ای واصل شد، که آن کس که خدا در شأن او فرمود: **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**<sup>۱</sup> فرمود: «علی منی» (علی از من است)، یعنی او مشتق است از یکدانه گوهر عالم امکان، که نفس قدسیه، و علت غائیة خلقت عالم و خلیفه قرار دادن آدم است. و حضرت به این جمله اکتفا نکرده، و پس از آن فرمود: «وَأَنَا مِنْهُ»، تا بفهماند که هدف از وجود و بعثت خاتم، و آنچه قوام امنیّت او به آن است - یعنی هدایت به دین قویم و صراط مستقیم، حدوداً و بقاءً - متحقق نمی شود الا به علی و اولاد معصومین او علیهم السلام. آیا چگونه ممکن است فصل در خلافت از پیغمبر، بین آن کس که او از پیغمبر و پیغمبر از او است؟!!

---

← المستترشد، ص ۶۲۱ و ۶۳۴ و...؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۹۳، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۴۶؛ الأمالی للمفید، ص ۲۱۳؛ الأمالی للطوسی، ص ۲۰۰ و ۳۵۱؛ العمدة، ص ۱۴۶ و ۲۰۱؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. سوره النجم آیه ۳ (و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید).

### حدیث پنجم

بزرگان ائمه حدیث از عامه و خاصه به صحت این حدیث اعتراف کرده‌اند، که حضرت رسول فرمود: **على مع القرآن والقرءان مع على لن يتفرقا حتى يردا على الحوض**<sup>۱</sup>. دلالت این حدیث با توجه به شناخت قرآن مجید معلوم می‌شود؛ در ذیل به اختصار به اموری اشاره می‌شود:

- ۱- در کتب الهیه افضل از قرآن کریم وجود ندارد: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّشَبَّهًا﴾<sup>۲</sup>، ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾<sup>۳</sup>.
- ۲- خداوند متعال آن را به اوصافی وصف نموده است که قلم از تحریر آن، و بیان از تقریر آن عاجز است: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ \* فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾<sup>۴</sup>، ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَّكُونٍ﴾<sup>۵</sup>، ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾<sup>۶</sup>، ﴿يَس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾<sup>۷</sup>.

۱. (علی با قرآن است، و قرآن با علی است هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴، و در تلخیص هم هست؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۵۵؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۱۳۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۴۷۰؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۷؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۱۲۴ و ۲۶۹؛ و مصادر دیگر عامه. الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۲۵؛ الطرائف، ص ۱۰۳؛ الأربعون حدیثاً، ص ۷۳؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۸؛ الأمالی للطوسی، ص ۴۶۰، المجلس السادس عشر، ح ۳۴، و ص ۴۷۹ و ۵۰۶؛ و مصادر دیگر خاصه.
۲. سورة زمر، آیه ۲۳ (خدا [برای هدایت امت آخرالزمان] قرآن را فرستاد که بهترین حدیث است؛ کتابی است که آیاتش همه باهم متشابه است).
۳. سورة اسراء، آیه ۹ (همانا این قرآن به راست‌ترین و استوارترین طریقه هدایت می‌کند).
۴. سورة بروج، آیه ۲۱-۲۲ (بلکه این کتاب قرآن بزرگوار [الهی] است \* که در لوح محفوظ [حق و صفحه علم ازلی] نگاشته است).
۵. سورة واقعه، آیه ۷۷-۷۸ (که این قرآن بسیار [کتاب بزرگوار و سودمند و] گرامی است \* در لوح محفوظ سیر حق).
۶. سورة حجر، آیه ۸۷ (همانا ما هفت آیه از مثنائی (در سورة حمد) و این قرآن با عظمت را به تو دادیم).
۷. سورة یس، آیه ۱-۲ (یس (ای سید رسولان و ای کامل‌ترین انسان) \* قسم به قرآن، حکمت برین).

۳- خداوند متعال خود را معلّم قرآن قرار داده است: ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾<sup>۱</sup>.  
 ۴- به آنچه از جبروت الهی در این کتاب تجلی کرده است، اشاره نموده و می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>.  
 ۵- به آنچه از قدرت خود که در اسرار پنهان شده در آیاتش تجلی کرده است، اشاره نموده و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ﴾<sup>۳</sup>.

۶- این کتاب مظهر علم و حکمت خداوند متعال است: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾<sup>۴</sup> و ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾<sup>۵</sup>.  
 ۷- پروردگار خود را بر انزال این کتاب، حمد و ستایش می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾<sup>۶</sup>.

۸- رسول خدا ﷺ در تمسک به این کتاب عزیز می‌فرماید:

پس هر گاه فتنه‌ها و آشوب‌ها بر شما مشتبه شد، و شما را فرا گرفت، به قرآن رو آورید، زیرا همانا قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است؛ و گزارش دهنده است از بدی‌ها که گفته‌اش تصدیق شده است؛ هر کس آن را پیشوای خود کرد او را به بهشت رهبری می‌کند، و هر کس آن را پشت سر خود قرار دهد، او را به جهنم

۱. سوره الرحمن، آیه ۱-۲ (خدای مهربان \* قرآن را آموخت).

۲. سوره حشر، آیه ۲۱ (و [ای رسول] اگر ما این قرآن [عظیم‌الشان] را بر کوه نازل می‌کردیم مشاهده می‌کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می‌گشت).

۳. سوره الرعد: ۳۱ (و اگر کتابی با اعجاز بیان، کوهها را به رفتار و مردگان را به گفتار آرد و زمین را از هم بشکافد همین قرآن با عظمت است).

۴. سوره نمل، آیه ۶ (و ای رسول، آیات قرآن عظیم از جانب خدای دانای حکیم به وحی بر تو القا می‌شود).

۵. سوره نحل، آیه ۸۹ (و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کند [و راه دین حق را از راههای باطل بنماید] و هدایت و رحمت باشد).

۶. سوره کهف، آیه ۱ (ستایش و سپاس مخصوص خداست که بر بنده [خاص] خود محمد (ص) این کتاب بزرگ را نازل کرد، و در آن هیچ نقص و عوجی نهد).



و دوزخ می‌کشاند؛ و قرآن راهنمایی است که به بهترین راه‌ها راهنمایی کند، و کتابی است که در آن تفصیل و بیان، و به دست آوردن حقایق است؛ و جدا کننده حق از باطل است؛ آن کلام فصل است و شوخی و هزل نیست؛ برای آن ظاهر و باطنی است، پس ظاهرش حکم، و باطنش علم است، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد، و باطنش ژرف و عمیق است؛ برای آن حدودی است که بر آن حدود حدودی است؛ شگفتی‌های آن به شماره نیاید، و غرائب و نوآوری‌های آن کهنه نشود؛ در آن چراغ‌های هدایت و روشنی‌بخش حکمت است؛ و دلیل و راهنمای معرفت است برای آن کس که آن را بشناسد.<sup>۱</sup>

آری خداوند متعال در این کتاب برای خلق خود تجلی کرده است، و کسی که آن را نازل کرده، در آیات مذکوره، و آن کس که بر او نازل شده در کلمات مزبوره آن را تعریف نموده‌اند.

چه بسیار بزرگ است قدر و منزلت کسی که پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را با قرآن، و قرآن را با او قرار داده است!

او با ظاهر قرآن است به حکمت قرآن، و با باطن قرآن است به علم قرآن؛ و او با عجائبی که شماره نشود و با غرائبی که تمام نشود همراه است؛ و با این معیت، تمام آنچه بر همه انبیا از کتاب و حکمت نازل شده است، نزد اوست.

بر طبق روایات بزرگان تفسیر و حدیث از عامّه و خاصّه،<sup>۲</sup> علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اُذُنُ وَاَعْيَهُ

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹

۲. شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۷، ص ۲۲۰؛ نظم درر السمطين، ص ۹۲؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۵ و ۱۷۷؛ جامع البيان، ج ۲۹، ص ۶۹؛ اسباب النزول، ص ۲۹۴؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و...؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ تفسير ابن كثير، ج ۴، ص ۴۴۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۳۸، ص ۳۴۹، ج ۴۱، ص ۴۵۵، ج ۴۲، ص ۳۶۱؛ و مصادر دیگر عامه.

بصائر الدرجات، ص ۵۳۷، الجزء العاشر، باب ۱۷، ح ۴۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۲۳؛ عيون اخبار الرضا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ج ۲، ص ۶۲، باب ۳۱، ح ۲۵۶؛ روضة الواعظين، ص ۱۰۵؛ مناقب أمير المؤمنين رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ج ۱، ص ۱۴۲ و...؛ دلائل الإمامة، ص ۲۳۵؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۴؛ تفسير فرات الكوفي، ص ۴۹۹؛ التبيين، ج ۱۰، ص ۹۸؛ مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۱۰۷؛ و مصادر دیگر خاصه.

(گوش شنوا و فراگیر) در کلام خداوند متعال است: **وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ!**

و اوست کسی که گفت: سلونى فوالله لاتسألونى عن شىء يكون إلى يوم القيامة إلاّ حدّثتكم به، و سلونى عن كتاب الله، فوالله ما من آية إلاّ وأنا أعلم أبليّل نزلت أم بنهار.<sup>۲</sup>

چه بسیار بزرگ است مقام کسی که پیغمبر ﷺ او را با قرآن قرار داده است، و با این که معیت قائم به دو طرف است، یعنی علی که با قرآن بود، قرآن هم با علی است، ولی به جمله: علی مع القرآن اکتفا ننموده، و در عظمت او اضافه فرمود: و القرآن مع علی، و این نکته‌ای است که فقط اولوالالباب به آن می‌رسند.

در ابتدا به علی و اختتام به قرآن در جمله‌ی اوّل، و ابتدا به قرآن و اختتام به علی در جمله دوم، و ترتیب کلام، از کسی که فصیح‌ترین مردم است، لطایفی است که مجال را وسعت شرح آنها نیست.

خلاصه کلام این که: در بین انبیا و مرسلین، کسی افضل از رسول امین نیست، و چون علی از او، و او از علی است (أنت منى وأنا منك)، پس او تالی تلو بهترین خلق خدا است.

و در کتب نازلّه، هیچ کتابی اعلی از قرآن مبین نیست، و چون علی با قرآن و قرآن با علی است (علی مع القرآن و القرآن مع علی)، پس قلب او خزینه تمام آنچه از طرف خداوند متعال نازل شده خواهد بود، از هدایت و نور و کتاب و حکمت و ...

۱. سورة حاقه، آیه ۱۲ (گوش شنوای هوشمندان این پند و تذکر را تواند شنید).

۲. (از من بپرسید، به خدا سوگند از چیزی نمی‌پرسید مگر این که از آن به شما خبر دهم، و از کتاب خدا بپرسید، پس به خدا سوگند آیه‌ای نیست مگر این که من می‌دانم در شب نازل شده است یا در روز)

فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۵ و بتفاوت بسیر فی شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲؛ تفسیر الثعالبی، ج ۱، ص ۵۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۵؛ الجرح والتعدیل، ج ۶، ص ۱۹۲؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷؛ أنساب الأشراف، ص ۹۹؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۱۷۳ و ۴۰۸؛ ذخائر العقبی، ص ۸۳؛ تفسیر القرآن عبد الرزاق، ج ۳، ص ۲۴۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۸؛ و مصادر دیگر عامه.

مناقب آل ابي طالب، ج ۱، ص ۴۶؛ وصول الأخیار إلى أصول الأخبار، ص ۴؛ المناقب، ص ۹۴؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۱۷؛ سعد السعود، ص ۲۸۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳؛ و مصادر دیگر خاصه.

آیا با این اوصاف شکی باقی می ماند در این که او سزاوارترین شخص برای خلیفه رسول کریم و مفسر قرآن عظیم می باشد؟!  
و آیا شکی باقی می ماند که او مولای هر کسی است که به خداوندی ایمان دارد که فرموده است: ﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ﴾<sup>۱</sup>، ﴿ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴾<sup>۲</sup>.

### حدیث نهم

حدیثی است که اهل حدیث و رجال از عامه به صحت سند آن اعتراف کرده اند، و خلاصه آن این است که جمعی نزد ابن عباس آمدند، در حالی که به امیرالمومنین علیه السلام ناروا می گفتند.

ابن عباس گفت: ناروا به کسی می گویند که برای او ده فضیلت است که برای احدی نیست:

(۱) در جنگ خیبر [که دیگران رفتند و عاجزانه برگشتند] رسول خدا فرمود: کسی را می فرستم که هرگز خدا او را خوار و ذلیل نکرد، او دوست دارد خدا و رسول را، و خدا و رسول دوست دار او هستند.

همگی گردن کشیدند که چنین کسی کیست؟ پس فرمود: علی کجاست؟ آن حضرت با چشم رمده دیده آمد، بعد از شفای چشم به دست رسول خدا، آن حضرت رایت را سه مرتبه به اهتزاز در آورد و به دست علی علیه السلام داد.

(۲) رسول خدا فلانی را به سوره توبه به جانب مشرکین فرستاد، پس علی را پشت سر او فرستاد و سوره را از او گرفت، و فرمود سوره را نمی برد مگر مردی که او از من است و من از اویم.

(۳) رسول خدا فرمود: کدامیک از شما با من در دنیا و آخرت موالات می کنید؟ کسی نپذیرفت، به علی فرمود: تو ولی من هستی در دنیا و آخرت.

۱. سوره حشر، آیه ۷ (آنچه رسول حق دستور دهد، بپذیرید).

۲. سوره نور، آیه ۵۴ (و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود).

(۴) علی اوّل کسی بود که بعد از خدیجه ایمان آورد.

(۵) رسول خدا جامه خود را بر چهار نفر انداخت بر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فرمود: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾

(۶) علی آن کسی بود که جان خود را فدای جان رسول خدا کرد و جامه او را پوشید و شب بر جای او خوابید، و تا صبح مشرکین به گمان پیغمبر او را سنگباران کردند.

(۷) در غزوه تبوک علی را در مدینه به جای خود گذاشت، چون از فراق رسول خدا در آن سفر گریه کرد، فرمود: آیا راضی نمی شوی که منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون باشد نسبت به موسی، مگر آن که بعد از من پیغمبری نیست؛ همانا سزاوار نیست که من بروم مگر این که تو خلیفه من باشی.

(۸) رسول خدا به علی فرمود: تو بعد از من ولی هر مؤمن و مؤمنه هستی.

(۹) رسول خدا تمام درهایی که به مسجد آن حضرت باز می شد بست، بجز در خانه

علی را.

(۱۰) رسول خدا فرمود: من کنت مولاة فعلی مولاة<sup>۱</sup>

با وجود نص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که رایت فتح را با وجود همه اصحاب به دست علی علیهم السلام داد و تنها او را حبیب و محبوب خدا و رسول خواند؛ و پیام خدا را از دیگران گرفت و به او داد، که باید مبلغ کلام خدا، علی علیهم السلام باشد، به علت این که او از من و من از اویم؛ و تصریح آن حضرت که سزاوار نیست من بروم و تو خلیفه من نباشی؛ و بیان ولایت مطلقه و کلیه آن حضرت به «انت ولی کل مؤمن بعدی و مؤمنه» و «من کنت مولاة فعلی مولاة» در این سنت صحیحه، آیا برای اهل نظر و انصاف، مجال شک و ربیبی در خلافت بلافصل آن حضرت باقی می ماند؟!

۱. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۲؛ مسند احمد بن حنبل، جلد ۱، صفحه ۳۳۰، السنن الکبری، جلد ۵، صفحه ۱۱۲؛ المعجم الکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۷۷، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل، جلد ۲، صفحه ۶۸۲، رقم ۱۱۶۸ و کتب دیگر عامه. تفسیر فرات الکوفی ص ۳۴۱، شرح الاخبار، جلد ۲، صفحه ۲۹۹؛ العمدة، صفحه ۸۵ و صفحه ۲۳۸؛ کشف الغمّة فی معرفة الائمة، جلد ۱، صفحه ۸۰ و کتب دیگر خاصه.

این مختصر، گنجایش احصای آیات و روایات وارده در این موضوع را ندارد. حسکانی حنفی از اعلام قرن پنجم هجری، از مجاهد که از بزرگان تابعین و اعلام مفسرین است نقل می‌کند که برای علیؑ هفتاد منقبت است که برای احدی از اصحاب پیغمبر ﷺ مثل آنها نبوده، و هیچ منقبتی برای اصحاب پیغمبر نبوده مگر آن که علیؑ با آنها شریک بوده است.<sup>۱</sup>

از ابن عباس نقل می‌کند که در قرآن آیه: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ نیست مگر این که علیؑ امیر و شریف آن آیه است؛ و از اصحاب محمد مردی نیست مگر این که خدا او را عتاب کرده، و علیؑ را جز به خوبی یاد نکرده است.<sup>۲</sup>

همچنین می‌گوید که برای علیؑ هیجده منقبت است، که اگر یکی از آنها برای مردی از این امت باشد به آن نجات پیدا می‌کند، و دوازده منقبت برای اوست که برای احدی از این امت نبوده است.<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید گفت: از استاد ما ابوالهذیل سؤال شد: علیؑ نزد خدا مقامش بالاتر است یا ابابکر؟

گفت: و الله مبارزه علی با عمرو در روز خندق، برابر است با اعمال مهاجرین و انصار و طاعت آنها همگی، تا چه رسد به ابی بکر به تنهایی.<sup>۴</sup>

احمد امام مذهب حنبلی می‌گوید: «ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ﷺ من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی طالبؑ».<sup>۵</sup>

و به قول امام لغت و ادب و مؤسس علم عروض، خلیل بن احمد: فضایل هر کس یا باید به وسیله دوست منتشر شود یا دشمن؛ دوستان آن حضرت از

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۴

۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۳۰

۳. شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۲

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۹، صفحه ۶۰

۵. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ (برای احدی از اصحاب رسول خدا ﷺ از فضایل نیامده

است آن اندازه که برای علی بن ابی طالبؑ آمده است)

ترس و دشمنانش از حسد فضایلش را کتمان کردند، ولی با وجود این مناقبش این‌گونه منتشر شد.<sup>۱</sup>

آیا اگر حسد دشمنان و ترس دوستان نبود و ظلمت شبِ تاریک حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس حجاب این آفتاب نمی‌شد، انوار فضایل او چگونه آفاق را روشن می‌کرد؟! این بحث شریف را به دو آیه در شأن آن حضرت ختم می‌کنیم:

۱ - ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رُكْعُونَ ﴾<sup>۲</sup>

بزرگان علمای عامه به نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراف کردند؛ به خلاصه و قریب به مضمون حدیثی که فخر رازی نقل می‌کند اکتفا می‌شود:

«ابوذر گفت: نماز ظهر را با رسول خدا خواندم، سائلی در مسجد سؤال کرد، هیچ کس به او چیزی نداد، و علی در حال رکوع بود، با انگشتی که خاتم در آن بود به سائل اشاره کرد، و آن سائل انگشت را از انگشت او گرفت؛ پیغمبر به خدا تضرع کرد، پس گفت: بار الها برادرم موسی از تو سؤال کرد پس گفت: ﴿ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴾ تو بر او نازل کردی: ﴿ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعُلُ لَكُمَا سُلْطَانًا ﴾؛ بار الها من محمد بنده توأم، پس به من شرح صدر بده، و کار مرا آسان کن، و برای من وزیری از اهل‌م قرار بده، علی را، پشت مرا به او محکم کن؛ ابوذر گفت: و الله کلمه رسول خدا تمام نشده بود که جبرئیل به این آیه نازل شد.»<sup>۳</sup>

نزول آیه بعد از دعای رسول، اجابت دعای آن حضرت است، که هر سَمَتی که هارون نسبت به موسی داشت، همان سمت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام داده شد.

۱. تنقیح المقال ج ۱ ص ۴۰۲

۲. سورة مائدة، آیه ۵۵ (این است و جز این نیست که ولی شما خدا است و رسول او، و آنان که ایمان آوردند؛ آنان که به پای می‌دارند نماز را، و می‌دهند زکات را، و حال آن که در رکوع می‌باشند)

۳. تفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۱۲، صفحه ۲۶.

از این آیه - به مقتضای حرف عطف - استفاده می شود که همان ولایت خدا که برای رسول ﷺ است برای علی علیه السلام نیز ثابت شده است.

و کلمه «انما» با دلالتش بر حصر، اثبات می کند که ولایت در این آیه برای خدا و رسول و علی، ولایتی است که به این سه منحصر است، و آن ولایت غیر از ولایت امر - از معانی ولی - نمی تواند باشد.

۲ - ﴿ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ۝۱﴾

در این آیه کریمه برای اهل نظر نکاتی است که به سه نکته با اغماض از شرح اشاره می شود:

دعوت رسول اکرم ﷺ به مباحله برهان رسالت پیغمبر است، و استتکاف نصاری اعتراف به بطلان نصرانیت، و حقایق آیین آن حضرت است؛ و کلمه «انفسنا» دلیل خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام است، زیرا با وجود نفس تنزیلی به نص کتاب که امتداد وجود پیغمبر است جانشینی دیگری معقول نیست.

آنچه ائمه تفسیر و حدیث بر آن متفق هستند این است که مراد از «ابنآئنا» حسن و حسین علیه السلام است، و مراد از «نساءنا» فاطمه زهرا علیه السلام است، و مراد از «انفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

در این مورد حدیثی را ذکر می کنیم که فخر رازی در تفسیر این آیه آورده است و خلاصه و مضمون قریب به مدلول آن این است:

«چون رسول خدا دلایل را بر نصارای نجران اقامه کرد، و آنها بر جهل خود اصرار داشتند، فرمود: خدا به من امر کرده است که اگر حجّت را قبول نکنید، من با شما مباحله کنم، گفتند: یا ابالقاسم بر می گردیم و در کار خود نظر می کنیم، بعد نزد تو

---

۱. سورة آل عمران، آیه ۶۱ (پس هر کس محاجّه کند با تو در عیسی، پس بگو بیابید بخوانیم پسران ما و پسران شما را، و زنان ما و زنان شما را، و نفوس ما و نفوس شما را، بعد تصرّح کنیم، پس قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان)

می‌آییم؛ چون بازگشتند به عاقب که صاحب رأی آنها بود گفتند: یا عبدالمسیح تو چه می‌بینی؟ گفت: ای جماعت نصاری، شما معرفت پیدا کردید که محمد نبی مرسل است، و کلام حق را در امر عیسی برای شما آورده است؛ به خدا قسم، هرگز قومی با پیغمبری مباحله نکردند که کبیر آنها زنده بماند و صغیرشان پرورش یابد، اگر این کار را بکنید مستأصل می‌شوید؛ اگر اصرار دارید که دست از دیتان بردارید با او وداع کنید و به شهرهای خود برگردید.

رسول خدا بیرون آمد، حسین را در آغوش، و دست حسن را گرفته، و فاطمه پشت سر آن حضرت، و علی پشت سر فاطمه و به آنها فرمود: که چون دعا کردم شما آمین بگویید. اسقف نجران گفت: ای جماعت نصاری، من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند که کوه را از جای خود بردارد، به آن وجوه و رخساره‌ها از جا برمی‌دارد؛ مباحله نکنید، که هلاک می‌شوید، و تا قیامت بر روی زمین نصرانی نخواهد ماند.

از مباحله شانه خالی کردند و به صلح راضی شدند. پس از مصالحه رسول خدا ﷺ فرمود: قسم به کسی که جانم به ید اوست هلاکت بر اهل نجران نزدیک شد، اگر مباحله و ملاحنه می‌کردند به صورت میمون و خوک مسخ می‌شدند، و وادی بر آنها آتش؛ و سال بر نصاری نمی‌گشت تا همگی هلاک می‌شدند.»

روایت شده است که چون آن حضرت در کسائی سیاه بیرون آمد، حسن را در آن داخل کرد، بعد حسین را، بعد فاطمه و بعد علی را، بعد فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ سپس فخر می‌گوید: «و اعلم ان هذه الرواية كالمتمفق على صحتها بين اهل التفسير و الحديث.»<sup>۱</sup>

هر چند مجال شرح آیه و این حدیث مورد اتفاق نیست، ولی به دو نکته اشاره می‌شود: الف: هنگام خروج، این عده را زیر کساء جمع کرد و آیه تطهیر خواند، تا ثابت کند: دعایی که خرق عادت کند، و اسباب طبیعی را از کار بیندازد، و بی‌واسطه به اراده

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۸۵ (...و بدان این روایت مثل روایت مورد اتفاق بر صحت آن بین اهل تفسیر و حدیث است)



الله آن خواسته محقق شود، باید از روح پاک از هر رجسی به درگاه سیّوح قدّوس بالا رود: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾<sup>۱</sup>؛ و آن طهارت که اراده خدا به آن تعلق گرفته در نفوس این عده یافت می شود.

ب: مباحله رسول خدا با نصارای نجران، درخواست دوری آن قوم از رحمت بود، و دعایی که اجابتش انقلاب صورت انسان به حیوان، و استحاله خاک به آتش، و برافتادن امتی از روی زمین باشد، جز به اراده متصل به امری که: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۲</sup> ممکن نیست؛ و این مقام انسان کامل است که رضا و غضب او مظهر رضا و غضب خداست، و این مقام، مقام خاتم و جانشین خاتم است، و یگانه زنی که به این مقام رسید صدیقه کبری است، و این کاشف از آن است که روح ولایت کلیه و امامت عامه که عصمت کبری است در فاطمه زهرا علیها السلام وجود دارد.

حدیثی هم که بزرگان عامه به صحّت آن اعتراف کردند ناطق به این امر است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی»<sup>۳</sup> و هر چند به حکم عقل و کتاب و سنت غضب پیغمبر غضب خداست، ولی علمای عامه این حدیث را هم نقل کردند: که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لفاطمة: «ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك»<sup>۴</sup> کسی که بدون هیچ قید و شرطی، خدا به رضای او راضی و به غضب او غضبناک است، به ضرورت عقل باید رضا و غضبش از خطا و هوی منزّه باشد، و این همان عصمت کبری است.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰ (به سوی او بالا می رود سخنان پاک)

۲. سوره یس، آیه ۸۲ (این است و جز این نیست امر او، هرگاه اراده کند چیزی را که بگوید برای او باش، پس می باشد)

۳. صحیح بخاری باب مناقب فاطمه علیها السلام، جلد ۵، صفحه ۲۹ (فاطمه پاره تن من است، پس هر کس او را به غضب بیاورد مرا به غضب آورده است)

۴. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۴؛ المعجم الکبیر، جلد ۱، صفحه ۱۰۸؛ الآحاد و المثانی، جلد

۵، صفحه ۳۶۳ (هر آینه خداوند برای غضب تو غضب می کند، و راضی می شود برای رضای تو)

### اَئِمَّةُ اثْنَا عَشَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

آنچه ذکر شد مختصری از ادلهٔ مذهب حقّ در مسألهٔ امامت بود، و اعتقاد شیعهٔ اثنا عشریه آن است که ائمهٔ معصومین دوازده نفرند: اول: علی بن ابی طالب، دوم: حسن بن علی، سوم: حسین بن علی، چهارم: علی بن الحسین، پنجم: محمد بن علی، ششم: جعفر بن محمد، هفتم: موسی بن جعفر، هشتم: علی بن موسی، نهم: محمد بن علی، دهم: علی بن محمد، یازدهم: حسن بن علی، دوازدهم: حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ و تفصیل ادلهٔ امامت هر یک - از علم و اجابت دعوت و نصّ معصوم - مجال دیگری می‌طلبد. آنچه اشاره به آن لازم است، وجود روایاتی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتب عامه است به عنوان دوازده خلیفه و دوازده امیر، که بعضی از آنها ذکر می‌شود:

- ۱ - صحیح بخاری: «عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: يكون اثنا عشر اميراً فقال: كلمة لم اسمعها فقال ابى: انه قال: كلهم من قريش.»<sup>۱</sup>
- ۲ - صحیح مسلم: «عن جابر بن سمرة قال دخلت مع ابى على النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فسمعتة يقول: ان هذا الامر لا ينقضى حتى يمضى فيهم اثنا عشر خليفة قال: ثم تكلم بكلام خفى علىّ، قال: فقلت لابی: ما قال؟ قال: كلهم من قريش.»<sup>۲</sup>

۱. صحیح بخاری آخر کتاب احکام، جلد ۸، صفحه ۱۲۷؛ مسند احمد حنبل، جلد ۵، صفحه ۹۳

۲. صحیح مسلم، ج ۶، صفحه ۳ (کتاب الامارة، الخلافة فی قريش)

- ٣ - صحيح مسلم: « عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: لا يزال امر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر رجلاً، ثم تكلم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بكلمة خفيت عليّ، فسألت ابي: ماذا قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فقال: كلهم من قريش. »<sup>١</sup>
- ٤ - صحيح ابن حبان: « سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: يكون بعدى اثنا عشر خليفة كلهم من قريش. »<sup>٢</sup>
- ٥ - جامع ترمذى: « يكون من بعدى اثنا عشر اميراً، قال: ثم تكلم بشيء لم افهمه، فسألت الذى يلينى فقال: قال: كلهم من قريش. »<sup>٣</sup>
- ٦ - مسند احمد بن حنبل: « يكون بعدى اثنا عشر خليفة، كلهم من قريش. »<sup>٤</sup>
- ٧ - مسند احمد بن حنبل: « يكون بعدى اثنا عشر اميراً ثم لا ادري ما قال بعد ذلك، فسألت القوم كلهم، فقالوا: قال: كلهم من قريش. »<sup>٥</sup>
- ٨ - مسند احمد بن حنبل: « يكون من بعدى اثنا عشر اميراً فتكلم فخفى عليّ، فسألت الذى يلينى اوالى جنبى، فقال: كلهم من قريش. »<sup>٦</sup>
- ٩ - مسند احمد بن حنبل: « يكون بعدى اثنا عشر اميراً، قال ثم تكلم فخفى عليّ ما قال، قال: فسألت بعض القوم او الذى يلينى ما قال؟ قال: كلهم من قريش. »<sup>٧</sup>
- ١٠ - مسند ابن الجعد: « يكون بعدى اثنا عشر اميراً، غير ان حصيناً قال فى حديثه: ثم تكلم بشيء لم افهمه، و قال بعضهم فسألت ابي و قال بعضهم فسألت القوم فقال كلهم من قريش. »<sup>٨</sup>
- ١١ - مسند ابي يعلى: « يقول لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة و يكون عليكم اثنا عشر

١. صحيح مسلم، ج ٦، صفحة ٣ و مسند احمد حنبل، جلد ٥، صفحة ٩٨

٢. جلد ١٥، صفحة ٤٣

٣. جلد ٣، صفحة ٣٤٠

٤. جلد ٥، صفحة ٩٢

٥. جلد ٥، صفحة ٩٢

٦. جلد ٥، صفحة ٩٩

٧. جلد ٥، صفحة ١٠٨

٨. صفحة ٣٩٠، رقم ٢٦٦٠

خليفة كلهم من قريش..»<sup>۱</sup>

۱۲ - مسند احمد بن حنبل: «عن جابر بن سمرة قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات فقال: لا يزال هذا الامر عزيزاً منيعاً ظاهراً على من نواه حتى يملك اثنا عشر كلهم قال: فلم افهم ما بعد، قال: فقلت لابي ما قال بعد ما قال: كلهم، قال: كلهم من قريش..»<sup>۲</sup>

۱۳ - مستدرک حاکم: «عن مسروق قال: كنا جلوساً ليلة عند عبدالله يقرأنا القرآن فسأله رجل فقال: يا ابا عبد الرحمن هل سألتم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كم يملك هذه الامة من خليفة؟ فقال: عبدالله ما سألتني عن هذا احد منذ قدمت العراق قبلك، قال: سألتناه، فقال: اثنا عشر عدة تقباء بنى اسرائيل..»<sup>۳</sup>

روایات وارده در این موضوع منحصر به کتبی نیست که ذکر شده است، بلکه در بعضی از کتب مذکوره هم بیش از آن است که از آن کتاب نقل شده است، و به جهت اختصار به این تعداد اکتفا شد.<sup>۴</sup>

۱. جلد ۱۳، صفحه ۴۵۶

۲. جلد ۵، صفحه ۹۳

۳. جلد ۴، صفحه ۵۰۱

۴. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۶۱۸؛ سنن أبي داود، جلد ۴، صفحه ۱۰۶، رقم ۴۲۸۰؛ مسند أحمد بن حنبل، جلد ۱، صفحه ۳۹۸، رقم ۳۷۸۱ و صفحه ۴۰۶، رقم ۳۸۵۹ - جلد ۵، صفحه ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۷ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸؛ مسند أبي يعلى، جلد ۸، صفحه ۴۴۴، رقم ۵۰۳۱ و جلد ۹، صفحه ۲۲۲، رقم ۵۳۲۲؛ المعجم الكبير، جلد ۲، صفحه ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۹ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۸ و ۲۲۳ و ۲۲۶ و ۲۴۰ و ۲۴۸ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و جلد ۱۰، صفحه ۱۵۷، رقم ۱۰۳۱۰ و جلد ۲۲، صفحه ۱۲۰؛ الآحاد و المثاني، جلد ۳، صفحه ۱۲۸؛ التاريخ الكبير، جلد ۳، صفحه ۱۸۵، رقم ۶۲۷ و جلد ۸، صفحه ۴۱۰؛ تهذيب الكمال، جلد ۳، صفحه ۲۲۳ و جلد ۳۳، صفحه ۲۷۲، رقم ۷۳۳۵؛ الثقات، جلد ۷، صفحه ۲۴۱؛ طبقات المحدثين بأصبهان و الواردين عليها، جلد ۲، صفحه ۸۹؛ مسند أبي داود الطيالسي، صفحه ۱۰۵، رقم ۷۶۷ و صفحه ۱۸۰، رقم ۱۲۷۸؛ المعجم الأوسط، جلد ۱، صفحه ۲۶۳، رقم ۸۶۳؛ تعجيل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة، صفحه ۵۳۸ و مصادر دیگر عامه.

کشف الغطاء ج ۱ ص ۷، عیون أخبار الرضا ج ۷ ص ۱ ج ۴۹ باب ۶ ح ۹، الخصال ص ۴۶۷ و...، الأمالي للصدوق ص ۳۸۶ المجلس الحادي والخمسون ح ۴ و ص ۳۸۷ و...، کمال الدین و تمام النعمة ص ۶۸ و... و ۲۷۱ و...،

نصوص وارده از رسول خدا ﷺ در مورد دوازده امام را بزرگان صحابه روایت کرده‌اند، مانند: عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، سلمان فارسی، ابی سعید خدری، ابی ذر غفاری، جابر بن سمرة، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ثابت، زید بن ارقم، ابی عمامه، واصله بن اسقع، ابی ایوب انصاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن اسید، عمران بن حصین، سعد بن مالک، حذیفه بن یمان، ابی قتاده انصاری و دیگران که به جهت اختصار از ذکر آنان صرف نظر می‌کنیم.

در این روایت مزایایی ذکر شده است، همچون:

(۱) حصر خلفاء در دوازده نفر.

(۲) استمرار خلافت آن دوازده نفر تا قیامت.

(۳) وابستگی عزّت و مناعت دین به آنان.

(۴) قیام دین از جهت علمی و عملی به آنان. زیرا قائم بودن دین به خلفایی است که از جهت علمی بیان‌کننده معارف و حقایق دین، و از جهت عملی مجری حق و قوانین عادلّه دین باشند، و این دو مهمّ جز با شرایطی که خاصّه در خلفای دوازده گانه قائلند میسر نیست.

(۵) تنظیر به نقبای بنی اسرائیل که کاشف از نصب الهی است، همچنان که از آیه کریمه: ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾<sup>۱</sup> استفاده می‌شود.

(۶) بودن همه آنان از قریش.

خلفایی که دارای این مزایا باشند آیا جز بر طریقه حقه اثنی عشریه و دوازده امام ﷺ قابل انطباق می‌تواند باشد؟!!

← کفایة الأثر ص ۳۵ و ۴۹ و...، روضة الواعظین ص ۲۶۱ و ۲۶۲، دلائل الإمامة ص ۲۰، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۰۰، کتاب الغیبة ص ۱۰۳ و... و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۲۰ و...، الغیبة للطوسی ص ۱۲۸ و...، مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۲۹۵، العمدة ص ۴۱۶ و... الطرائف ص ۱۶۹ و... و مصادر دیگر خاصّه.

۱. سورة مائده، آیه ۱۲ (و برانگیختیم از ایشان دوازده نقیب و [رئیس])

آیا در خلافت یزید و مانند آن، عزت امر اسلام و گذران امر امت و حکومتی مانند نقبای بنی اسرائیل میسر می‌گردد؟!

به آنچه گفته شد بعضی از محققین علمای عامه نیز اعتراف کرده‌اند، که این احادیث نه قابل انطباق بر خلفای بعد از پیغمبر ﷺ است - چون کمتر از دوازده‌اند - و نه قابل حمل بر ملوک بنی امیه - به جهت ظلم و زیادتشان بر دوازده نفر - و نه قابل حمل بر ملوک بنی عباس - به جهت زیادتشان بر دوازده نفر و عدم مراعات آیه: ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾<sup>۱</sup>؛ این احادیث محملی ندارد جز ائمه اثنی عشر از اهل بیت و عترت آن حضرت ﷺ؛ زیرا آنان اعلم و اجل و اورع و اتقی و اعلای اهل زمانشان بودند نسباً، و افضل آنها حسباً، و اکرم آنها عندالله؛ و اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق آنان را به این منزلت شناختند.<sup>۲</sup>

و سدی در تفسیر خود نقل می‌کند: «که چون ساره از بودن هاجر کراحت داشت، خداوند وحی کرد به ابراهیم و فرمود: اسماعیل و مادرش را ببر، و در بیت نبی تهامی - یعنی مکه - منزلش بده، که هر آینه من ذریه تو را منتشر می‌کنم، و آنها را سنگین قرار می‌دهم بر کسی که به من کافر شده، و از ذریه او دوازده عظیم قرار می‌دهم.<sup>۳</sup>»

و این موافق است با آنچه در باب هفدهم از سفر تکوین تورات است که خدا به ابراهیم فرمود: «و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم، اینک او را برکت داده بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم، دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی به وجود آورم.»

امامت دوازده امام به روایات صحیح و نص متواتر از طرق خاصه که مستغنی از بحث سندی است از معصوم ثابت است. در این مختصر به حدیث لوح که به سندهای متعدد که بعضی از آنها معتبر است و بزرگان محدثین آن را روایت کرده‌اند

۱. سوره شوری، آیه ۲۳ (بگوا از شما بر تبلیغ برسالت خود، مزدی نمی‌خواهم مگر دوستی در خویشان خود را)

۲. ینابیع الموده، ج ۳ ص ۲۹۲

۳. کشف الغطاء، جلد ۱ صفحه ۷

اکتفا می‌شود، و از آن مجموعه دو روایت ذکر می‌گردد:

**اول:** روایتی که شیخ صدوق رحمته الله از امام پنجم علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند، که گفت: وارد شدم بر فاطمه علیها السلام و در مقابل او لوحی بود که در آن اسمای اوصیا بود؛ پس شمردم، دوازده نفر، آخر آنان قائم بود، سه از آنان محمد و چهار از آنان علی بود.<sup>۱</sup>

**دوم:** حدیثی است که مشتمل بر اخبار غیبی است و متن آن شاهد صدور از مقام عصمت است، که اکابر محدثین خاصه مانند شیخ مفید، شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی (اعلی الله مقامهم) از عبدالرحمن بن سالم از ابی بصیر از امام ششم علیه السلام نقل کرده‌اند، و مضمون قریب به روایت این است که:

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: همانا من به تو حاجتی دارم، کدام وقت برای تو آسان‌تر است که تو را در خلوت ببینم، تا از آن سؤال کنم؟  
جابر گفت: هر وقتی که شما دوست بدارید.

پس در بعضی از ایام با جابر خلوت کرد، و به او فرمود: ای جابر، به من خبر ده، از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده‌ای، و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته بود.

جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد مادرت فاطمه علیها السلام رفتم، و او را به ولادت حسین علیه السلام تهنیت گفتم، و در دو دست او لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است، و در آن نوشته سفیدی، شبیه رنگ خورشید دیدم. به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت، ای دختر رسول خدا این لوح چیست؟

پس فرمود: این لوحی است که خدا به رسول خود هدیه کرده است؛ در آن اسم پدرم و اسم شوهرم، و اسم دو پسر و اسم اوصیای از فرزندانم هست و پدرم آن را به من عطا فرموده که مرا به آن بشارت بدهد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صفحه ۲۶۹.

جابر گفت: مادرت فاطمه رضی الله عنها آن لوح را به من داد، و من آن را خواندم، و نسخه‌ای از آن نوشتم.

پدرم فرمود: ای جابر، آیا آن نسخه را بر من عرضه می‌کنی؟  
گفت: آری. پس پدرم با او به منزل جابر رفت، پس صحیفه‌ای از پوست رقیق بیرون آورد، فرمود: ای جابر، تو در نوشته خود نظر کن تا من بر تو بخوانم.  
جابر در نسخه خود نظر کرد و پدرم آن را قرائت کرد، حرفی با حرفی مخالف نبود. جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که در لوح این چنین نوشته دیدم:

بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی است از خداوند عزیز حکیم برای محمد پیغمبر او، و نور او، و سفیر او، و حجاب او، و دلیل او، که روح الامین آن را از نزد رب العالمین نازل کرده است. ای محمد، تعظیم کن اسمای مرا، و شکر کن نعمت‌های مرا، و انکار مکن آلائی مرا (الطاف باطنی مرا)، همانا منم خداوندی که به جز من خدایی نیست. شکننده جباران، دولت رساننده به مظلومان، جزا دهنده روز جزا؛ همانا منم خداوندی که به جز من خدایی نیست، هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد، یا از غیر عدل من بترسد او را عذابی کنم که احدی از جهانیان را به آن عذاب نکرده باشم؛ پس مرا عبادت کن، و بر من توکل کن، همانا پیغمبری نفرستادم که ایامش کامل شود، و مدتش منقضی گردد، مگر آن که برایش وصیی قرار دادم؛ و همانا من فضیلت دادم تو را بر انبیا، و فضیلت دادم وصی تو را بر اوصیا، و گرامی داشتم تو را به دو شبلیت و دو سبط، حسن و حسین؛ پس حسن را بعد از تمام شدن مدت پدرش معدن علم خود قرار دادم، و حسین را خزانه‌دار وحی خود قرار دادم، و او را اکرام کردم به شهادت و ختم کردم برای او به سعادت، پس او افضل از هر شهیدی است، و درجه او از تمام شهدا بالاتر است، کلمه تامه خود را با او، و حجت بالغه خودم را نزد او قرار دادم، به وسیله عترت او ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم، اول آنان علی است، سید العابدین و زینت اولیای گذشته



من، و پسر او شبیه جد محمود او، محمد است که باقر - شکافنده - علم من، و معدن حکمت من است، به زودی هلاک می شوند کسانی که در جعفر شک و ریب کنند، کسی که بر او رد کند، مثل کسی است که بر من رد کرده است، حق است قول از من که هر آینه مقام جعفر را گرامی می دارم، و او را در پیروان و یاوران و دوستانش مسرور می گردانم، بعد از او موسی است، که در زمان او فتنه کور تاریک فراگیر شود، برای این که رشته فرض من منقطع نمی شود، و حجت من مخفی نمی گردد، همانا اولیای من با جام سرشار سیراب می شوند، کسی که یکی از آنان را انکار کند نعمت من را انکار کرده است، و کسی که آیه ای از کتاب من تغییر دهد بر من افترا بسته است؛ و هنگامی که منقضی شده مدّت موسی بنده من و حبیب من، و مختار من، وای بر افترا بندان و انکار کنندگان در علیّ، ولی من، و یاور من، و کسی که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او می گذارم، و او را به شدت و قوت در انجام آنها امتحان می کنم، او را عفریت مستکبری می کشد، و در شهری که آن را بنده صالح بنا کرده، پهلوی بدترین خلق من دفن می شود؛ حق است قول از من، او را مسرور می کنم به محمد پسر او، و خلیفه او بعد از او، و وارث علم او، پس او معدن علم من، و موضع سر من و حجت من بر خلق من است، ایمان نمی آورد بنده ای به او مگر آن که بهشت را جایگاه او قرار می دهد، و شفاعتش را نسبت به هفتاد تن از اهل بیتش که همه آنان سزاوار آتش باشند می پذیرم؛ و ختم می کنم به سعادت برای پسرش علیّ، ولی من و یاور من، و شاهد در خلق من، و امین من بر وحی من؛ از او بیرون می آورم دعوت کننده به راهم، و خزینه دار علمم، حسن را؛ و کامل می کنم آن را به پسر او، م ح م د، که رحمة للعالمین است، بر اوست کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب؛ در زمان او اولیای من ذلیل می شوند، و سرهای آنان را مانند سرهای ترک و دیلم به یکدیگر هدیه می کنند، کشته می شوند، و سوزانده می شوند، و ترسان و بیمناک و هراسانند، زمین به خونشان رنگین می شود، و ناله زنانشان بلند می شود، آنان به حق اولیای

من هستند، به آنان هر فتنه کور تاریکی و سختی را دفع می‌کنم، و به آنان زلزله‌ها کشف و سنگینی‌ها و زنجیرها را دفع می‌کنم، آنانند که بر آنان است صلوات از پروردگارشان و رحمت پروردگارشان، و آنانند هدایت شدگان.<sup>۱</sup>

بعد از اتمام حدیث، ابوبصیر به عبدالرحمن بن سالم گفت: اگر در تمام روزگارت حدیثی به جز این حدیث نشنوی، همین یک حدیث تو را کفایت می‌کند، آن را از نا اهل پنهان مدار.

ادله امامت ائمه معصومین علیهم‌السلام بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، ولی به منظور معرفت مقام والای امامت این بحث را به ذکر روایتی ختم می‌کنیم، و آن روایتی است که شیخ المحدثین محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی (که نجاشی در شأن او می‌گوید: شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقة، عین، و قریب به شش هزار روایت نقل فرموده) و او از احمد بن محمد بن عیسی (شیخ القمیین و وجههم و فقیههم غیر مدافع، و از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی علیهم‌السلام) و او از حسن بن محبوب (که یکی از چهار رکن زمان خود و از فقهایی است که اجماع بر صحت روایتی است که از او به سند صحیح نقل شود، و از اصحاب موسی بن جعفر و ابی الحسن الرضا علیهم‌السلام است) و او از اسحاق بن غالب (که گذشته از توثیق خاص، کسی است که مانند صفوان بن یحیی از او روایت کرده است) و او از ابی عبدالله علیه‌السلام روایت کرده است در خطبه‌ای که آن حضرت حال و صفات ائمه را ذکر می‌کند، و چون لطف خاصی در کلام امام علیه‌السلام است که قابل وصف نیست، قسمتی از متن حدیث ذکر می‌شود:

عن أبي عبدالله عليه السلام في خطبة له يذكر فيها حال الأئمة عليهم السلام و صفاتهم: ان الله عزّ وجلّ أوضح بأئمة الهدى من أهل بيت نبينا عن دينه، وأبلغ بهم عن سبيل منهاجه، و فتح بهم عن باطن ينابيع علمه، فمن عرف من أمة محمد صلى الله عليه وآله وسلم

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۲۷ (باب ماجاء فی الاثنی عشر)

واجب حقّ امامه، وجد طعم حلاوة ايمانه، و علم فضل طلاوة اسلامه، لأنّ الله تبارك و تعالى نصب الامام علماً لخلقه، و جعله حجة على أهل مواده و عالمه، و ألبسه الله تاج الوقار، و غشاه من نور الجبّار. يمدّ بسبب الى السماء، لا ينقطع عنه مواده، و لا ينال ما عند الله الاّ بجهة أسبابه، و لا يقبل الله أعمال العباد الاّ بمعرفته، فهو عالم بما يرد عليه من ملتبسات الدّجى، و معميّات السنن، و مشبّهات الفتن، فلم يزل الله تبارك و تعالى يختارهم لخلقه من ولد الحسين (عليه السلام) من عقب كلّ إمام يصطفيهم لذلك و يجتبيهم، و يرضى بهم لخلقه و يرتضيهم، كلّ ما مضى منهم إمام نصب لخلقه من عقبه إماماً علماً بيتاً، و هادياً تيّراً، و إماماً قيماً، و حجةً عالماً، أئمة من الله، يهدون بالحقّ و به يعدلون، حجج الله و دعواته و رعاته على خلقه، يدين بهديهم العباد و تستهلّ بنورهم البلاد، و ينمو ببركتهم التلاد، جعلهم الله حياة للأنام، و مصابيح للظلام، و مفاتيح للكلام، و دعائم للاسلام، جرت بذلك فيهم مقادير الله على محتومها. فالامام هو المنتجب المرتضى، و الهادى المنتجى، و القائم المرتجى، اصطفاه الله بذلك و اصطنعه على عينه فى الذرّ حين ذراه، و فى البريّة حين برأه، ظلّاً قبل خلق نسمة عن يمين عرشه، محبوباً بالحكمة فى علم الغيب عنده، اختاره بعلمه، و انتجبه لظهره، بقية من آدم (عليه السلام) و خيرة من ذريّة نوح، و مصطفى من آل إبراهيم، و سلالة من إسماعيل، و صفوة من عترة محمّد (صلى الله عليه و آله) لم يزل مرعيّاً بعين الله، يحفظه و يكلؤه بستره، مطروداً عنه حبائل إبليس و جنوده، مدفوعاً عنه و قوب الغواسق و نفوث كلّ فاسق، مصروفاً عنه قوارف السوء، مبرّءاً من العاهات، محجوباً عن الآفات، معصوماً من الزّلات، مصوناً عن الفواحش كلّها، معروفاً بالحلم و البرّ فى يفاعه، منسوباً إلى العفاف و العلم و الفضل عند انتهائه، مسنداً إليه أمر والده، صامتاً عن المنطق فى حياته. فإذا انقضت مدّة والده، إلى أن انتهت به مقادير الله إلى مشيئته، و جاءت الإرادة من الله فيه إلى محبّته، و بلغ منتهى مدّة والده (عليه السلام) فمضى و صار أمر

الله إليه من بعده، و قلّده دينه، و جعله الحجّة على عباده، و قيّمه في بلاده، و  
 أيّده بروحه، و آتاه علمه، و أنبأه فضل بيانه، و استودعه سرّه، و انتدبه لعظيم  
 أمره، و أنبأه فضل بيان علمه، و نصبه علماً لخلقه، و جعله حجّة على أهل  
 عالمه، و ضياء لأهل دينه، و القيّم على عباده، رضي الله به إماماً لهم ...<sup>۱</sup>

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۰۳، کتاب الحجّة باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته حدیث ۲ (همانا خداوند عزّوجلّ به وسیله پیشوایان هدایت از اهل بیت پیغمبر ما، دینش را واضح و راهش را روشن کرد، و باطن چشمه‌های علمش را به وسیله آنان گشود، پس هر کس از امت محمد ﷺ حق واجب امامش را بشناسد طعم حلاوت ایمانش را بیابد، و فضل خرمی اسلامش را بداند، زیرا خداوند تبارک و تعالی امام را نشانه‌ای بر خلقش نصب کرده، و او را حجت بر اهل فیوضات و جهانش قرار داده، و تاج و قار را بر او پوشانده، و او را به نور جبار پوشانده است. او به سببی به سوی آسمان کشیده می‌شود، فیوضاتش از او منقطع نمی‌شود، و آنچه نزد خداست جز به جهت اسباب او به دست نمی‌آید، و خداوند اعمال بندگان را جز به معرفت او قبول نمی‌کند. پس او عالم است به مشکلات تاریکی که بر او وارد می‌شود، و معماهای سنتها و مشبهات فتنه‌ها. خداوند تبارک و تعالی همیشه ائمه را از اولاد حسین علیهم‌السلام، از فرزندان هر امامی برای خلق خود اختیار می‌کند، و آنان را برای امور خلق انتخاب نموده و برمی‌گزیند، و خدا به آنان برای خلق خود راضی و آنان را می‌پذیرد. هرگاه یکی از ایشان رحلت کند از فرزندان او امامی بزرگوار آشکار، رهبری نور بخش، پیشوایی سرپرست و حجتی عالم برای خلقش نصب نماید، پیشوایانی از طرف خداوند که به حق هدایت می‌کنند، و به حق داوری می‌کنند - و مردم را به حق راست می‌دارند - حجتهای خدا و داعیان به او و مدیران بر خلق خدا از جانب او می‌باشند، بندگان خدا به هدایت آنان دیندار می‌شوند، و شهرها به نور ایشان روشن و آشکار می‌شود، و به برکت ایشان ثروتهای کهنه نمو می‌کند.

خداوند ایشان را حیات مردم و چراغهای تاریکی و کلیدهای کلام و پایه‌های اسلام قرار داده است، مقدرات حتمی خداوند به آن در ایشان جاری شده است. پس امام همان برگزیده پسندیده و هدایت کننده محرم اسرار، و قائمی است که امید به اوست. خداوند او را به آن برگزیده، و هنگامی که در عالم دژ او را آفریده به نظر خود او را ساخته، و در خلق و مردم قبل از این که جاننداری بیافریند، او را سایه‌ای در یمن عرش آفریده، در حالی که بخشیده شده به او حکمت در علم غیب نزد خداوند، او را به علم خود اختیار کرده و به جهت طهارتش او را برگزیده، در حالی که باقی مانده از آدم علیه‌السلام و اختیار شده از ذریه نوح علیه‌السلام، و برگزیده از آل ابراهیم علیه‌السلام و سلالة از اسماعیل علیه‌السلام و تصفیه شده از عترت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

همیشه به نظر خدا از او مراقبت شده، و به ستر خود او را حفظ و مواظبت می‌نماید، در حالی که از او دامهای شیطان و لشکرش رانده شده، پیش آمدهای شب هنگام و افسون هر فاسقی از او دفع شده، روآوران بدی از او

هر چند هر جمله‌ای از این حدیث شریف شرح مفصّلی دارد، ولی به بیان بعضی از نکات در چند جمله اکتفا می‌شود:

**الف:** امام علیه السلام در جمله اول موضوع خطبه را ائمه هدی علیهم السلام قرار داده، چون ضرورت وجود امام برای امت روشن است: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَّتِهِمْ﴾<sup>۱</sup> و امام امت هم باید امام هدایت باشد، چنان که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتُونَ بِأَمْرِنَا﴾<sup>۲</sup>، ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>۳</sup>. معرفت امام هدایت نیز متوقّف بر معرفت هدایت است، و معرفت هدایت محتاج به مطالعه و تدبّر در آیات وارده در این موضوع در قرآن مجید است که عدد آن بیش از دویست و نود می‌باشد، و شرح هر یک در این مختصر نمی‌گنجد، زیرا هدایت، کمال خلقت است: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۴</sup>، ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ \* الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَ الَّذِي قَدَّرَ فْهَلَّى \*<sup>۵</sup> و هدایت هر مخلوقی به تناسب خلقت اوست، و چون خلقت انسان بر اساس احسن تقویم است هدایت او بالاترین کمال عالم امکان است،

← روبرگردانیده شده، از فسادها مبرا، و از آفتها محجوب، و از لغزشها معصوم، و از همه زشتیها مصون.

در جوانی به حلم و نیکوکاری معروف، و در انتها و پیری به عفت و علم و فضل منسوب، اعتماد شده به او امر پدرش، در حالی که از سخن گفتن در زمان حیات پدرش ساکت بوده، پس آنگاه که مدّت پدرش منقضی شد تا این که مقدّرات خداوند نسبت به او به پایان رسید، و خواست خدا او را به سوی محبّت خود رساند، و نهایت مدّت پدرش برسد پس او رحلت نمود، و امر خدا بعد از او به وی رسید، و امر دین خود را به گردن او نهاد و او را حجّت بر بندگان و سرپرست خود در بلادش قرار داد، و او را به روح خود مؤیّد کرد، و علم خود را به او داد، و او را به بیان فضل خود - که حق را از باطل جدا می‌کند - خبر داد، و او را به علم خلق خود نصب کرد، و حجّت بر اهل جهانش و روشنایی برای اهل دینش و سرپرست بر بندگانش قرار داد، او را به امامت برای امت پسندید...

۱. سوره اسراء، آیه ۷۱ (روزی که بخوانیم هر مردمی را به پیشوای ایشان)

۲. سوره سجده، آیه ۲۴ (و قرار دادیم از ایشان پیشوایانی که هدایت کنند به امر ما)

۳. سوره رعد، آیه ۷ (این است و جز این نیست که تو انذار کننده‌ای، و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است)

۴. سوره طه، آیه ۵۰ (گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد)

۵. سوره اعلی، آیه ۱ تا ۳ (تسبیح بگو، نام پروردگارت را که برتر است، آن که آفرید پس تسویه کرد، و آن که تقدیر کرد پس هدایت نمود)

و بزرگترین نعمتی است که به اشرف مخلوقات عنایت شده: ﴿وَيْتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾<sup>۱</sup>. در این حدیث شریف امام به عنوان «ائمه الهدی» عظمت مقام امامت را بیان کرد، و بلکه برای اهل نظر خصایص امام را روشن نمود، که چنین ملزومی چه لوازمی دارد؛ و بعد از اجمال، به تفصیل پرداخت و از نقش وجود امام در دین شروع کرد، که خداوند تفسیر قانون خود را به آرای خلق که معرض خطا و اختلاف است واگذار نکرده، زیرا با این دو آفت، غرض از تشریح دین نقض شده، و به جای نور هدایت، امت به ظلمات ضلالت گرفتار می شود؛ بلکه به ائمه هدی نقطه های ابهامی را که برای بشر در اصول و فروع دین پیدا می شود واضح کرده است: «ان الله عزّ وجلّ اوضح بائمة الهدی من اهل بیت نبینا عن دینه».

ب: چون انسان به مقتضای فطرت، در جستجوی خالق و آفریننده خویش است، و این فطرت جز به رسیدن به راه خدا - که دین خداست - و استقامت بر آن راه، به مقصود خود نایل نخواهد شد: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾<sup>۲</sup> و با این که عوامل انحراف از راه خدا - از خطاها و هوسها و راهزنان این راه از شیاطین جنّ و انس - در هر زمان به فرموده قرآن موجود است: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾<sup>۳</sup>، ﴿اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۴</sup> وجود راهبری لازم است که غرض از تکوین این فطرت - که رسیدن به خداست - و تشریح صراط مستقیم دین - که راه رسیدن به خداست - به روشنگری او محقق شود: «وابلج عن سبیل منہاجه».

ج: غرض از خلقت عقل در انسان، رسیدن به حقیقت علم و معرفت است، و استدعای ذاتی انسان از خالق عقل و ادراک این است که: پروردگارا هر چیز را چنان

۱. سوره فتح، آیه ۲ (و تمام کند نعمتش را بر تو، و هدایت کند تو را به راهی راست)

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۸ (بگو این است راه من، دعوت می کنم به سوی خدا بر بصیرت، من و هر کس پیروی کند مرا)

۳. سوره انعام، آیه ۱۵۳ (و پیروی نکنید راه ها را که پراکنده کند شما را از راه او)

۴. سوره توبه، آیه ۹ (فروختند آیات خدا را به بهایی کم، پس باز داشتند از راه او، هر آینه زشت است آنچه که می کردند).

که هست به من بنمایان، و می خواهد بداند از کجا آمده و در کجاست و به کجا می رود، و آغاز و انجام وجود خود و جهان چیست؟ و عطش ادراک انسان جز به رسیدن به آب حیات علم الهی رفع نخواهد شد، و گرنه عاقبت حکمت هم که حیره الکمل است، آن است که بداند که نمی داند. به این جهت وجود انسانی الهی لازم است که راه به چشمه های علوم الهی داشته باشد و به دست او لب تشنگان حقیقت سیراب شوند، و غرض از تکوین عقل و ادراک حاصل شود، چنان که امام علیه السلام در نصّ معتبر فرمود: «من زعم ان الله يحتج بعبد في بلاده ثم يستتر عنه جميع ما يحتاج اليه فقد افتري على الله»<sup>۱</sup>.

آری! این گمان که خداوند متعال کسی را بر بنده ای حجّت قرار دهد، و آنچه او به آن محتاج است از آن حجّت بیوشاند و علم آنها را به او ندهد، افترايي است که منشأ آن نشناختن علم و قدرت و حکمت لایتناهی است، از این جهت فرمود: «و فتح بهم عن باطن ينابيع علمه».

د: «والبسه تاج الوقار» تاج وقاری که بر سر امام است علم و قدرت است: «فدلالة الامام فيما هي؟ قال: في العلم و استجابة الدعوة»<sup>۲</sup> زیرا منشأ اضطراب و سبکی انسان، جهل و عجز است و چون امام معلّم کتاب خداست - و به نصّ حدیث نقلین بین او و کتاب الله جدایی نیست، و کتاب هم به مقتضای ﴿ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ﴾<sup>۳</sup> بیان هر چیزی است - ممکن نیست به هر علمی که در کتاب خداست محیط نباشد، و این نکته از این حدیث معتبر استفاده می شود:

«عن ابن بكير عن ابي عبد الله عليه السلام قال: كنت عنده فذكروا سليمان و ما اعطي من العلم و ما اوتي من الملك، فقال لي: و ما اعطي سليمان بن داود انما كان عنده حرف واحد من الاسم الاعظم، و صاحبكم الذي قال الله قل كفي بالله

۱. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۳۹

۲. بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۱۲۴ (پس نشانه امام در چیست؟ فرمود: در علم و استجابات دعوت)

۳. سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای همه چیز)

شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب، و كان والله عند علي علم الكتاب،  
فقلت: صدقت والله، جعلت فداك»<sup>۱</sup>

و امام با ارتباط به امر الله صاحب دعوت مستجاب است، و با این علم و قدرت،  
ملبس به تاج و قار است.

ه: «و غشاه من نور الجبار» چون نور به اسم مقدس جبار اضافه شده و مضاف به هر  
اسمی از اسماء الهی خصوصیت آن اسم را به مقتضای اضافه کسب می کند، و خداوند  
به اسم مقدس جبار، جبر کننده هر انکساری است «یا جابر العظم الکسیر»<sup>۲</sup> لذا امام از  
نور جبار پوشیده شده است تا شکستهایی را که بر پیکر اسلام و مسلمین پیدا می شود  
به آن نور جبر کند.

و: «ائمة من الله يهدون بالحق و به يعدلون» امام کسی است که به اختیار خدا مختار، و  
به اصطفاء و برگزیدن او مصطفی، و به انتخاب او مجتبی برای امامت و رهبری است؛  
به این جهت هر امامی که از دنیا برود خداوند پس از او نصب کند امامی را، که علمی  
آشکار، و هدایت کننده ای نور بخش، و رهبری سرپرست، و حجتی عالم باشد، تا  
غرض از خلقت انسان و بعثت پیغمبران که در دو کلمه خلاصه می شود حاصل شود،  
و آن دو کلمه، هدایت به حق و عدالت به حق است که عصاره حکمت نظری و عملی  
و منتهای کمال عقلی و ارادی انسان است، و تحقق این دو امر هم جز به وسیله عقلی  
که هر چیزی را چنانچه هست بدانند، و اراده ای که هر کار را چنانچه سزاوار است  
انجام دهد - که همان صاحب منصب عصمت علمی و عملی است - ممکن نیست، و  
به این جهت فرمود: «ائمة من الله يهدون بالحق و به يعدلون».

۱. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۷۰ (ابن بکیر گفت: نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم، پس یاد کردند سلیمان را و آنچه  
او از علم و ملک داده شده، پس فرمود برای من: و چه به سلیمان بن داوود داده شده، این است و جز این نیست  
که نزد او یک حرف از اسم اعظم بود، و صاحب شما آن کسی است که خداوند فرموده: «بگو کفایت می کند به  
الله که شاهد است بین من و بین شما و آن کس که نزد اوست علم کتاب» و بود والله نزد علی علم کتاب. پس  
گفتم: راست گفتی والله، فدایت شوم)

۲. بحار الانوار، جلد ۱۲، صفحه ۳۱۹ (ای جبر کننده استخوان شکسته)



ز: «اصطفاه الله بذلك و اصطنعه على عينه في الذر حين ذرأه» امام کسی است که خداوند متعال در عالم ذر، گوهر وجود او را در یمین عرش خود ساخته است و زیر نظر خود تربیت کرده، و در علم غیبی که نزد اوست که احدی راه به آن ندارد: ﴿إِلَّا مَنْ أَرْتَضِي مِنْ رَسُولٍ﴾<sup>۱</sup> به او حکمت بخشیده است؛ و در این نشأه از جهت نَسَب، بهترین ذریه نوح و برگزیده آل ابراهیم و سلاله اسماعیل و صفوه از عترت محمد صلی الله علیه و آله است. و جسم او مبرّا از تمام عیوب و روح او معصوم از هر لغزش و مصون از هر گناه است. ابلیسی که گفت: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾<sup>۲</sup> از ذات قدس او به قدرت: ﴿إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ﴾<sup>۳</sup> مطرود است. «و صار امر الله اليه من بعد» امراللهی که بعد از هر امامی به امام بعد از او می رسد امری است که در حدیث صحیح امام ششم علیه السلام فرمود: «ان الله واحد متوحد بالوحدانية، متفرد بامرہ فخلق خلقا فقدّرهم لذلك الامر، فنحن هم یا ابن ابی یعفر، فنحن حجج الله فی عبادہ و خزّانه علی علمه و القائمون بذلك»<sup>۴</sup>.

ح: «وایده بروحه» روحی که خدا امام را به آن مؤید کرده است روحی است که در حدیث صحیح ابی بصیر گفت: «شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که می گفت: ﴿و یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾<sup>۵</sup> خلقی است اعظم از جبرئیل و میکائیل، با احدی از کسانی که گذشتند به غیر محمد صلی الله علیه و آله نبوده، و او با ائمه است و آنان را به استقامت مدد می کند...»<sup>۶</sup>

۱. سوره جن، آیه ۲۷ (مگر آن کسی که پسندد از رسول)

۲. سوره ص، آیه ۸۲، ۸۳ (پس به عزّت تو سوگند که هر آینه گمراهشان سازم همگی را، جز بندگان تو از ایشان که خالص شده باشند)

۳. سوره حجر، آیه ۴۲ (همانا بندگان من برای تو بر آنها نیست سلطنتی)

۴. کافی، جلد ۱، صفحه ۱۹۳ (همانا خداوند یکی است، متوحد به یگانگی است و متفرد است به امرش، پس آفرید خلقی را و مقدر کرد او را برای آن امر، پس ما همانان هستیم یا ابن ابی یعفر، پس ما حجتهای خدا هستیم در بندگان و خزینه داران او هستیم بر علمش، و قائم به آن هستیم)

۵. سوره اسراء، آیه ۸۵ (و می پرسند تو را از روح، بگو روح از امر پروردگار من است)

۶. کافی، جلد ۱، صفحه ۲۷۳

« و آتاه علمه » و علم خود را به او داده است. به نصّ صحیح از امام پنجم علیه السلام برای خدا دو علم است، علمی که به جز او کسی آن را نمی‌داند، و علمی که به ملائکه و پیغمبران تعلیم کرده، و آنچه به ملائکه و فرستادگانش تعلیم کرده امام می‌داند.<sup>۱</sup>

« و استودعه سرّه » و سرّ خود را به او سپرده، و در حدیث صحیح ابوالحسن علیه السلام فرمود: سرّ الله را خدا به جبرئیل سپرد، و جبرئیل به محمد صلی الله علیه و آله سپرد، و محمد به هر کس که خدا خواست سپرد.<sup>۲</sup>

ط: « رضی الله به اماماً لهم » تردیدی نیست که امت نیازمند به امام است، و امام امت باید مرضی خدا باشد، خدایی که بین علم و جهل، علم را می‌پسندد: ﴿ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾<sup>۳</sup>، و بین سلامت و آفت، سلامت را می‌پسندد: ﴿ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ﴾<sup>۴</sup> و بین حکمت و سفاهت، حکمت را می‌پسندد: ﴿ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ﴾<sup>۵</sup> و بین عدل و فسق، عدل را می‌پسندد: ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ﴾<sup>۶</sup> و بین حق و باطل، حق را می‌پسندد: ﴿ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾<sup>۷</sup> و بین صواب و خطا، صواب را می‌پسندد: ﴿ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴾<sup>۸</sup>. کسی را به امامت امت می‌پسندد که امامت او امامت علم و عدل و سلامت و حکمت و صواب و حق و هدایت باشد؛ و با آن که انتخاب احسن محبوب خداست:

۱. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۶۳

۲. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۷۵

۳. سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا برابرند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند)

۴. سوره مائده، آیه ۱۶ (هدایت می‌کند به او خداوند، کسی را که پیروی کند رضای او را به راه‌های سلامت)

۵. سوره بقره، آیه ۲۶۹ (خدا می‌دهد حکمت را به هر کس که می‌خواهد، و به هر کس که حکمت داده می‌شود خیر بسیار به او داده شده است)

۶. سوره نحل، آیه ۹۰ (همانا خداوند امر می‌کند به عدل و احسان)

۷. سوره اسراء، آیه ۸۱ (و بگو حق آمد و باطل نابود شد همانا باطل نابود شدنی بود)

۸. سوره نباء، آیه ۳۸ (سخن نمی‌گویند مگر آن کس که خداوند رحمان به او اذن دهد، و صواب گفت)

﴿ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ﴾<sup>۱</sup> و امر به اخذ به احسن می کند: ﴿ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا حَلُولًا بِأَحْسَنِهَا ﴾<sup>۲</sup> و امر به قول احسن می کند: ﴿ وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾<sup>۳</sup> و هنگام مجادله، امر به جدال به احسن می کند: ﴿ وَجَدِ لَهُم بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾<sup>۴</sup> و هنگام دفع، امر به دفع به احسن می کند: ﴿ اِدْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾<sup>۵</sup> و خود جزا به احسن می دهد: ﴿ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾<sup>۶</sup> و احسن الحدیث را نازل می کند: ﴿ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ ﴾<sup>۷</sup> آیا ممکن است برای امامت امت به جز احسن که اکمل و افضل و اعلم و عادل و جامع صفاتی است که در این حدیث است کسی را بپسندد؟!

و با آن که امر به اتباع احسن مستلزم متابعت احسن است، چگونه ممکن است به امامت و متابعت غیر احسن راضی شود؟!

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾<sup>۸</sup> و به این جهت فرمود: « و انتدبه لعظیم امره و انبأه فضل بیان علمه و نصبه علماً لخلقهم و جعله حجة علی اهل عالمه و ضیاء لاهل دینه و التقیم علی عباده رضی الله به اماماً لهم ».

۱. سوره زمر، آیه ۱۸ (آنان که می شنوند گفتار را، پس پیروی می کنند نیکوتر آن را)

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۵ (و امر کن قوم خودت را که بگیرند به نیکوتر آن)

۳. سوره اسراء، آیه ۵۳ (و بگو برای بندگان من که بگویند آنچه را که آن نیکوتر است)

۴. سوره نحل، آیه ۱۲۵ (و مجادله کن با آنان به آنچه که آن نیکوتر است)

۵. سوره مؤمنون، آیه ۹۶ (دفع کن به آنچه که آن نیکوتر است)

۶. سوره نحل، آیه ۹۷ (و هر آینه البته جزا می دهیم ایشان را به نیکوتر از آنچه که بودند عمل می کردند)

۷. سوره زمر، آیه ۲۳ (خدا نازل کرد بهترین حدیث را)

۸. سوره مائده، آیه ۵۰ (و کیست نیکوتر از خدا در حکم برای قومی که یقین دارند)

## امام زمان علیه السلام

نظر به روایت فریقین از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید: کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است،<sup>۱</sup> هر چند معرفت تفصیلی امام زمان علیه السلام میسر نیست، ولی به معرفت اجمالی به نحو اختصار اکتفا می شود. وجود امام معصوم در هر زمان، به دلیل عقلی و نقلی لازم است، که در بحث امامت گذشت.

## دلیل عقلی

اجمال بعضی از ادله عقلیه این است که نبوت و رسالت به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله ختم شد، ولی قرآنی که بر آن حضرت نازل شده - برای همیشه - برنامه تعلیم و تربیت انسان است، و نیازمند به معلم و مربی می باشد، و قوانین آن برای تضمین حقوق انسان مدنی بالطبع است و محتاج به مفسر و مجری است. زیرا غرض از بعثت محقق نمی شود مگر به وجود معلمی که عالم باشد به آنچه در قرآن است، و متخلق باشد به اعلی مرتبه فضایل اخلاقی - که مقصود از «انما بعثت لاتمّم مکارم الأخلاق»<sup>۲</sup> است -

---

۱. رجوع شود به پاورقی صفحه بعد، شماره ۲ و ۳.

۲. بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰ (این است و جز این نیست که مبعوث شدم برای این که تمام کنم مکارم اخلاق را)

و همچنین منزّه باشد از هر خطا و هوای، تا غرض خداوند که کمال علمی و عملی انسان است حاصل شود: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾<sup>۱</sup>.

خلاصه این که قرآن کتابی است که به منظور اخراج تمام افراد بشر از ظلمات فکری و اخلاقی و عملی، و ورود به عالم نور نازل شده است: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>۲</sup> و حصول چنین منظوری ممکن نیست مگر به وسیله انسانی که خود از تمام ظلمات رسته، و افکار و اخلاق و اعمال او سراسر نور باشد، و این همان امام معصوم است.

و اگر چنین انسانی نباشد تعلم کتاب و حکمت و قیام به قسط در امت چگونه میسر می‌شود؟ و قرآنی که برای رفع اختلاف آمده، از ناحیه افکار خطا کار و نفوس اسیر هواها و هوسها، خود وسیله و ابزار اختلاف می‌گردد.

آیا خداوندی که در خلقت انسان، برای مراعات احسن تقویم، از نقش ابرو برای صورت او فروگذار نکرده، ممکن است کتابی به منظور مذکور بفرستد و غرض از ارسال رُسل و انزال کتب را که تصویر سیرت انسان در احسن تقویم است باطل کند؟! با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود نکته کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله - که در کتب عامّه روایت شده «من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة»<sup>۳</sup> و آنچه در کتب خاصّه به مضامین متعدد از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده، مثل کتاب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به مأمون در شرایع دین «و ان الارض لا تخلو من حجة الله تعالی علی خلقه فی کل عصر و اوان، و انهم العروة الوثقی»<sup>۴</sup> الی ان قال: «و من مات و لم یعرفهم مات میتة جاهلیة»<sup>۴</sup>.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰ (به سوی او بالا می‌رود سخنان پاک، و عمل صالح را او بالا می‌برد)

۲. سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به سوی تو تا بیرون بیاوری مردم را از ظلمات به سوی نور)

۳. (کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را به مرگ جاهلیت مرده است) المعجم الکبیر، جلد ۱۹، صفحه ۳۸۸؛ مسند الشامیین، جلد ۲، صفحه ۴۳۷؛ مسند امام احمد بن حنبل، جلد ۴، صفحه ۹۶ و کتب دیگر.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد ۲، صفحه ۱۲۲ (و به تحقیق زمین خالی نمی‌ماند از حجّت خداوند تعالی بر خلق او در هر عصری و زمانی، و آنها هستند رشته محکم [تا آن جا که فرمود] و هر کس بمیرد و نشناسد آنان را، به مرگ جاهلیت مرده است).

اکنون که تأثیر وجود چنین شخصیتی در اکمال دین و اتمام نعمت هدایت روشن شد، اگر خدا دین خود را به نبود او ناقص بگذارد، یا در اثر عدم امکان وجود اوست، یا در اثر عدم قدرت و یا عدم حکمت خداست، و با وضوح بطلان هر سه، ضرورت وجود او ثابت می‌شود.

و حدیث ثقلین که مورد اتفاق فریقین است دلیل وجود چنین شخصیتی است که او از قرآن و قرآن از او برای همیشه جدا شدنی نیست؛ و چون حجّت خدا بر خلق حجّت بالغه است، ابن حجر هیتمی - که تعصّب او در برابر مذهب حق پوشیده نیست - می‌گوید: «و الحاصل انّ الحثّ وقع على التمسك بالكتاب و بالسنة و بالعلماء بهما من اهل البيت و يستفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثلاثة الى قيام الساعة، ثم اعلم ان لحديث التمسك بذلك طرقاً كثيرة وردت عن نيف و عشرين صحابياً.<sup>۱</sup>»

در این سخن اعتراف می‌کند که تمام امت به مقتضای روایتی که بیست و چند نفر از اصحاب از پیغمبر خدا روایت کرده‌اند، مأمورند به تمسک به کتاب و سنت و علمای از اهل بیت، و استفاده می‌شود از مجموع آن، بقا و ماندگاری این سه امر تا قیام قیامت. مذهب حق جز این نیست که باید همراه قرآن عالمی از اهل بیت، که آگاه به جمیع آنچه در قرآن است، باشد؛ کسی که تمام امت - بدون استثنا - مأمور به تمسک به کتاب و سنت و او هستند، و هدایت هر کس بستگی به این تمسک دارد.

## دلیل نقلی

اعتقاد شیعه به امام دوازدهم علیه السلام و ظهور آن حضرت به نصّ متواتر از معصومین علیهم السلام - که یکی از طرق اثبات امامت است - ثابت می‌باشد.

در قرآن مجید آیاتی است که در کتب عامّه و خاصّه به ظهور حکومت آن حضرت تفسیر شده، که بعضی از آنها ذکر می‌شود:

۱. الصواعق المحرقة، صفحة ۱۵۰

۱ - ﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۱﴾

ابو عبدالله گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام می‌گوید: «و اما بقای مهدی، پس به تحقیق در کتاب و سنت آمده است؛ اما کتاب، پس به تحقیق سعید بن جبیر در تفسیر قول خداوند عز و جل ﴿ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾ گفته است: «هو المهدی من عتره فاطمه علیها السلام».<sup>۲</sup>

۲ - ﴿ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۳﴾

فخر رازی می‌گوید: «بعضی از شیعه گفته‌اند که مراد به غیب، مهدی منتظر است، که در قرآن و خبر، به او وعده داده است؛ اما قرآن: ﴿ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۴﴾؛ و اما خبر، قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «لؤلؤم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی یرج رجل من اهل بیتی یواطیء اسمہ اسمی و کنیتہ کنیتی، یملأ الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً»<sup>۵</sup> پس از آن اشکال می‌کند که تخصیص مطلق بدون دلیل باطل است».<sup>۶</sup>

فخر رازی - با تسلیم در مقابل دلالت قرآن و خبر پیغمبر نسبت به مهدی موعود، و اعتراف به این که غیب شامل آن حضرت است - پنداشته که شیعه قائل به اختصاص غیب به آن حضرت است، و غفلت نموده که شیعه آن حضرت را یکی از مصادیق غیب می‌داند.

۱. سوره توبه، آیه ۳۳ (اوست آن که فرستاد پیغمبر خود را به هدایت و دین حق، تا آن را بر هر دینی غالب کند، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند)

۲. البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام، صفحه ۵۲۸ (در کتاب کفایة الطالب)

۳. سوره بقره، آیه ۳ (کسانی که ایمان می‌آورند به غیب، و به پامی دارند نماز را، و از آنچه به آنان روزی کردیم انفاق می‌کنند)

۴. سوره نور، آیه ۵۵؛ معنی این آیه در سطور آینده خواهد آمد.

۵. اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، هر آینه طولانی می‌کند خدا آن روز را تا بیرون آید مردی از اهل بیت من، که اسم او برابر با اسم من است، و کنیه او کنیه من است، زمین را پر می‌کند از عدل و قسط آن چنان که پر شده است از جور و ظلم)

۶. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۲، صفحه ۲۸

۳ - ﴿ وَ إِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرْنَ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴾<sup>۱</sup>

ابن حجر می‌گوید: «مقاتل بن سلیمان و پیروان او از مفسرین گفته‌اند که این آیه در مهدی نازل شده است»<sup>۲</sup>.

۴ - ﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴾<sup>۳</sup>.

که به آن حضرت و حکومتش تفسیر شده است.<sup>۴</sup>

۵ - ﴿ اِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ اٰیَةٌ فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خٰضِعِينَ ﴾<sup>۵</sup>.

کلمه «آیة» در این آیه کریمه، به ندای آسمانی هنگام ظهور آن حضرت ﷺ - که تمام اهل زمین آن را می‌شنوند - تفسیر شده است، و آن ندا این است: «الا ان حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان الحق معه وفيه»<sup>۶</sup>.

۶ - ﴿ وَ نُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اٰمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوٰرِثِيْنَ ﴾<sup>۷</sup>.

۱. سوره زخرف، آیه ۶۱ (و همانا آن علمی است به ساعت، پس شك نوزید بدان و مرا پیروی کنید، این است راهی راست)

۲. الصواعق المحرقة، صفحه ۱۶۲

۳. سوره نور، آیه ۵۵ (و عده داد خدا آنان را که ایمان آوردند از شما، و کارهای شایسته به جا آوردند، که هر آینه خلیفه قرار دهد البته آنان را در زمین، چنانکه خلیفه قرار داد آنان را که پیش از ایشان بودند، و هر آینه با قوت و تمکن گرداند البته برای ایشان دینشان را که پسندید برای ایشان، و هر آینه تبدیل کند البته خوف آنان را به امن، تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند، و هر کس پس از آن کفر ورزد پس آنها خارج از فرمانند)

۴. التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۲، صفحه ۲۸؛ غیبت نعمانی، شیخ طوسی رحمته الله، صفحه ۱۷۷، تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۴ و مصادر دیگر

۵. سوره شعراء، آیه ۴ (اگر بخواهیم نازل کنیم بر ایشان آیتی از آسمان، پس بگردد گردنهایشان برای آن خاضع)

۶. ینابیع المودة، ج ۳ ص ۴۴۸ (آگاه باشید، هر آینه حجّت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا، پس پیروی کنید او را که حقّ با او و در اوست)

۷. سوره قصص، آیه ۵ (و اراده داریم که منت بگذاریم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شدند، و آنان را پیشوایان قرار دهیم، و آنان را وارثین قرار دهیم)



امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دنیا پس از روگردانی‌ها و چموشی‌های خود به ما رومی آورد، مانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خود، و بعد از آن، این آیه را تلاوت کرد.<sup>۱</sup>

۷- ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.<sup>۲</sup>

این آیه به آن حضرت و اصحاب ایشان تفسیر شده<sup>۳</sup>، و مضمون این آیه که حکومت صالحان در زمین است در زبور داوود موجود است:

کتاب مزامیر (زبور داوود) مزمور سی و هفتم از آیه ۲۹: «وَأَمَّا نَسْلٌ شَرِيرٌ مَنقُطٌ خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود، و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود؛ دهان صالح حکمت را بیان می‌کند، و زبان او انصاف را ذکر می‌نماید، شریعت خدای وی در دل اوست، پس قدمهایش نخواهد لغزید».

کتاب مزامیر، مزمور هفتاد و دوم از آیه ۱: «ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده، و عدالت خویش را به پسر پادشاه، و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود، و مساکین تو را به انصاف؛ آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد، و تنها نیز در عدالت مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد، و ظالمان را زبون خواهد ساخت، از تو خواهند ترسید مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات؛ او مثل باران بر علفزار چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارش‌هایی که زمین را سیراب می‌کند؛ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد؛ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا، و از نهر تا اقصای جهان، به حضور وی صحرائشینان گردن خواهند نهاد، و دشمنان او خاک را خواهند لیسید».

روایات عامه و خاصه نیز نسبت به آن حضرت به حدّ تواتر است. ابوالحسین ابری - که از بزرگان علمای عامه است - می‌گوید: «به تحقیق اخبار متواتر و مستفیض شده است به کثرت راویان آن اخبار از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در مهدی و این که او از اهل بیت آن

۱. نهج البلاغه، شماره ۲۰۹ از حکم امیرالمؤمنین علیه السلام

۲. سوره انبیا، آیه ۱۰۵ (و هر آینه به تحقیق نوشتیم در زبور بعد از ذکر، که وارث زمین می‌شوند بندگان صالح من)

۳. بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۴۷، رقم ۶

حضرت است، و هفت سال حکومت می‌کند، و زمین را پر از عدل می‌کند و عیسی علیه الصلاة والسلام خروج می‌کند، پس او را بر قتل دجال کمک می‌کند و او بر این امت امامت می‌کند، و عیسی پشت سر اوست»<sup>۱</sup>.

شبلنجی در نورالابصار می‌گوید: «اخبار از پیغمبر ﷺ متواتر است که آن حضرت از اهل بیت اوست، و او زمین را پر از عدل می‌کند»<sup>۲</sup>.

ابن ابی الحدید می‌گوید: «و به تحقیق اتفاق فرقی از مسلمین همگی واقع شده است بر این که دنیا و تکلیف منقضی نمی‌شود مگر بر آن حضرت»<sup>۳</sup>.

زینی دحلان می‌گوید: «و احادیثی که در آن احادیث ذکر ظهور مهدی آمده است بسیار است متواتر است»<sup>۴</sup>.

### خصوصیات حضرت مهدی عجل الله فرجه

تحریر خصوصیات و مزایای آن حضرت در این مختصر نمی‌گنجد، ولی به چند خصوصیت که در روایات عامه و خاصه آمده است اشاره می‌شود:

۱- در نماز جماعت تقدّم با افضل است، چنان که در روایات عامه و خاصه آمده است: «إمام القوم وافدهم فقدموا أفضلکم»<sup>۵</sup> و هنگام ظهور آن حضرت و قیام حکومت حقّه او عیسی بن مریم از آسمان به زمین می‌آید و بر طبق روایات عامه و خاصه به آن حضرت اقتدا می‌کند.<sup>۶</sup>

۱. تهذیب التهذیب، جلد ۹، صفحه ۱۲۶ (در ترجمه محمد بن خالد الجندی)

۲. نور الابصار، صفحه ۱۸۹

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۹۶

۴. الفتوحات الاسلامیه، جلد ۲، صفحه ۳۳۸.

۵. بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۵۶ رقم ۱۳۹ (امام قوم کسی است که از همه جلوتر بر خداوند متعال وارد می‌شود، پس مقدّم بدارید افضل خودتان را)؛ وسائل الشیعة، کتاب الصلاة - ابواب صلاة الجماعة،

باب ۲۶، جلد ۸، صفحه ۳۴۷.

۶. الصواعق المحرقة ص ۱۶۴، فتح الباری ج ۶ ص ۳۵۸ و قریب به این مضمون در صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۳؛ ←

او کسی است که از کلمه الله، روح الله، زنده کننده مرگان به اذن الله و رسول صاحب عزم خدا، افضل است، و وجاهتش نزد خدا، و قریش به ساحت ذوالجلال نیز بیشتر است؛ و هنگام نماز که هنگام عروج الی الله است، عیسی بن مریم او را امام خود قرار می دهد، و به زبان او با خدا سخن می گوید.

گنجی در البیان بعد از اعتراف به صحّت اخبار وارده در امامت آن حضرت در نماز و جهاد، و اجماعی بودن این تقدّم و امامت، با بیان مفصّلی ثابت می کند که آن حضرت به ملاک این امامت از عیسی افضل است.<sup>۱</sup>

در عقد الدرر باب اوّل از سالم اشل روایت می کند که گفت: «شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام، که می گوید: موسی علیه السلام نظر کرد در نظر اوّل به آنچه به قائم آل محمد علیه السلام عطا می شود، پس موسی گفت: پروردگارا مرا قائم آل محمد قرار بده، به او گفته شد: که او از ذریّه احمد است؛ در نظر دوم هم مثل همان را یافت، و همچنان درخواست کرد، و همان جواب را شنید؛ در نظر سوم هم مانند آن را دید و همچنان گفت، و همان جواب را شنید».<sup>۲</sup>

با آن که موسی بن عمران پیغمبر صاحب عزم خداست، و کلیم الله است: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾<sup>۳</sup> و خداوند او را با نه آیه مبعوث کرد: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾<sup>۴</sup> و مقرب درگاه باری تعالی است: ﴿وَ نَدَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾<sup>۵</sup>، آیا چه مقام و منزلتی برای آن حضرت دید که آرزوی آن داشت و سه مرتبه آن مقام را درخواست کرد.

← صحیح مسلم، جلد ۱، صفحه ۹۴؛ سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه ۱۳۶۱؛ عقد الدرر، باب دهم و کتب دیگر عامه.

الغیبة نعمانی، صفحه ۷۵؛ بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۲۷۲ و کتب دیگر خاصه.

۱. البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام، صفحه ۴۹۸.

۲. عقد الدرر، باب اوّل، صفحه ۲۶، الغیبة نعمانی ص ۲۴۰.

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۴ (و خداوند با موسی سخن گفت، سخن گفتنی)

۴. سوره اسراء، آیه ۱۰۱ (و هر آینه به تحقیق به موسی نه آیه آشکار دادیم)

۵. سوره مریم، آیه ۵۲ (و ندا دادیم او را از جانب طور ایمن، و مقرب کردیم او را در حالی که راز می گفت)

آرزوی موسی بن عمران مقام آن حضرت را، واقعیتی است که نیاز به حدیث و روایتی ندارد، زیرا تنها امامت آن حضرت برای پیغمبر صاحب عزمی مانند عیسی، برای آرزوی این مقام کفایت می‌کند؛ گذشته از این نتیجه، خلقت عالم و آدم و ثمره بعثت تمام انبیا از آدم تا به خاتم در چهار امر خلاصه می‌شود:

الف: اشراق نور معرفت و عبادت خدا بر عرصه گیتی که ظهور: ﴿ وَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ﴾<sup>۱</sup> است.

ب: احیای زمین به حیات علم و ایمان که بیان: ﴿ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ﴾<sup>۲</sup> است.

ج: حکومت حق و زوال باطل که تجلی: ﴿ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾<sup>۳</sup> است.

د: قیام عموم ناس به قسط و عدل، که علت غائیه ارسال جمیع رسل و انزال جمیع کتب است: ﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ﴾<sup>۴</sup>.

و ظهور تمام این آثار به دست قائم آل محمد علیهم السلام است: « یملا الله به الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً »<sup>۵</sup> و این مقامی است که آرزوی تمام انبیا از آدم تا به عیسی است.

۲ - عنوان آن حضرت در روایات عامه و خاصه خلیفه الله است: « یرج المهدی

۱. سوره زمر، آیه ۶۹ (و درخشید زمین به نور پروردگارش)

۲. سوره حدید، آیه ۱۷ (بدانید هر آینه خدا زنده می‌کند زمین را بعد از مرگش)

۳. سوره اسراء، آیه ۸۱ (و بگو حق آمد و نابود شد باطل، همانا باطل نابود شدنی بود)

۴. سوره حدید، آیه ۲۵ (هر آینه به تحقیق فرستادیم فرستادگانمان را به بیّنات، و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)

۵. بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۱۲۶ (خداوند پر می‌کند زمین را به او از قسط و عدل، همان طور که پر شده است از ظلم و جور)؛ قریب به همین مضمون در: البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام، صفحه ۵۰۵ (کتاب کفایة الطالب)؛ صحیح ابن حبان، جلد ۱۵، صفحه ۲۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۵۱۴؛ مسند احمد بن حنبل، جلد ۳، صفحه ۳۶؛ مسند ابی یعلی، جلد ۲، صفحه ۲۷۴ رقم ۹۸۷ و کتب دیگر.

و علی رأسه غمامة فیها مناد ینادی هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه»<sup>۱</sup> و به مقتضای اضافه خلافت به اسم مقدّس الله، وجود آن حضرت آیت جمیع اسمای حسنی است.

۳- علو مقام آن حضرت، از مقام اصحاب آن حضرت روشن می شود که نمونه ای از آن در روایات خاصّه این است: (عدد آنان عدد اهل بدر<sup>۲</sup>، و بر آنان شمشیرهاست، بر هر شمشیری کلمه ای نوشته شده که مفتاح هزار کلمه است.<sup>۳</sup>)

و در روایات عامّه روایت صحیحه ای است به شرط بخاری و مسلم، که حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص نقل کرده و قسمتی از آن این است که: «لا یستوحشون الی احد ولا یفرحون باحد یدخل فیهم علی عدة اصحاب بدر لم یسبقهم الا ولون ولا یدرکهم الا خرون و علی عدة اصحاب طالوت الذین جاوزوا معه النهر.»<sup>۴</sup>

۴- به مقتضای خصوصیت خاتمیّت که در رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آن حضرت است خصوصیات جسمی و روحی و اسمی خاتم در آن حضرت ظهور کرده است، که ختم نبوت به پیغمبر و ختم وصایت به آن حضرت است، و همچنین فتح دین به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ختم آن به مهدی موعود است و در روایات عامّه و خاصّه به این امر توجه شده، و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «المهدی منا یختم الدین بنا کما فتح بنا»<sup>۵</sup>.

۱. بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۸۱ (خروج می کند مهدی در حالی که بر سر او قطعه ابری است که در آن نداکننده ای است که ندا می کند: این مهدی خلیفه خداست پس او را تبعیت کنید)؛ و عنوان خلیفه الله در المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۴۶۴؛ سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه ۱۳۶۷؛ مسند احمد بن حنبل، جلد ۵، صفحه ۲۷۷؛ نور الابصار، صفحه ۱۸۸؛ عقد الدرر الباب الخامس، صفحه ۱۲۵ و کتب دیگر آمده است.

۲. بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۱۵۷

۳. بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۲۸۶

۴. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۵۵۴ (نمی ترسند تا از دیگری مدد بگیرند، و نه خشنود می شوند به احدی که در جماعت آنان داخل شود، شماره آنان شماره اصحاب بدر است، نه بر آنان سبقت گرفتند اولین و نه به آنان می رسند آخرین، و بر شماره اصحاب طالوتند که با او از نهر گذشتند.)

۵. الصواعق المحرقة، صفحه ۱۶۳ (مهدی از ما است، دین خدا به ما ختم می شود همچنان که به ما گشوده شد)؛

افتتاح و اختتام دین به ابی القاسم محمد ﷺ کنیه و اسماً و صوراً و سیره، با تعدد شخص به خاتم النبیین و خاتم الوصیین، برای اهل نظر حکایت از مقام و منزلتی می‌کند که فوق ادراک و بیان است.

بعضی از روایات وارده در این خصوصیت ذکر می‌شود:

**الف:** از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «بیرون می‌آید مردی از امت من که اسم او برابر با اسم من و خلق او خلق من است، پس زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد».<sup>۱</sup>

**ب:** روایت صحیحی از جعفر بن محمد علی بن ابی‌طالب از پدرانش از رسول خدا ﷺ که فرمود: «مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، و شبیه‌ترین مردم به من است در خلق و خُلق، برای او غیبت و حیرتی است که خلق از دینشان گمراه شوند، پس در آن هنگام مانند شهاب ثاقب رومی آورد، پس زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، همچنان که پر شده است از ظلم و جور».<sup>۲</sup>

**ج:** نصّ صحیح از امام ششم جعفر بن محمد علی بن ابی‌طالب از آباء بزرگوارش از رسول خدا ﷺ که فرمود: «کسی که انکار کند قائم از فرزندان مرا، پس به تحقیق مرا انکار کرده است».<sup>۳</sup>

**د:** شیخ صدوق اعلی الله مقامه به دو واسطه از احمد بن اسحاق بن سعد الاشعری که از اکابر ثقات است نقل می‌کند، که گفت: «داخل شدم بر حسن بن علی علی بن ابی‌طالب، و اراده داشتم که از او سؤال کنم از جانشین بعد از خودش.

در ابتدا آن حضرت فرمود: یا احمد بن اسحاق خداوند تبارک و تعالی از زمانی که

← قریب به این مضمون در المعجم الأوسط، جلد ۱، صفحه ۵۶؛ عقد الدرر الباب السابع، صفحه ۱۴۵ و کتب دیگر عامّه؛ بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۹۳ و کتب دیگر خاصّه آمده است.

۱. صحیح ابن حبان، جلد ۸، صفحه ۲۹۱، رقم ۶۷۸۶ و کتب دیگر.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، باب ۲۵، رقم ۴، صفحه ۲۸۷

۳. کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۹، رقم ۸، صفحه ۴۱۲

آدم را آفرید زمین را از حجتی برای خدا بر خلق خودش خالی نگذاشته و خالی نخواهد گذاشت تا قیامت، به او بلا را از اهل زمین دفع می‌کند، و به او باران را نازل می‌کند، و به او برکات زمین را بیرون می‌آورد.

پس گفتم: یا بن رسول الله بعد از تو امام و خلیفه کیست؟

پس آن حضرت برخاست شتابان داخل خانه شد، بعد بیرون آمد، و بر شانه آن حضرت پسری سه ساله بود که گویا صورت او ماه شب بدر بود، پس فرمود: یا احمد بن اسحاق اگر بزرگواری تو بر خدای عز و جل و بر حجج او نبود پسر من را به تو نشان نمی‌دادم، این پسر همانم و هم کنیه پیغمبر خداست، کسی است که زمین را پراز قسط و عدل می‌کند، همچنان که از جور و ظلم پر شده است. یا احمد بن اسحاق مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذی القرنین است، والله هر آینه غیبتی خواهد کرد که از هلاکت نجات پیدا نمی‌کند مگر کسی که خدا او را بر قول به امامت این پسر ثابت کرده، و به او توفیق دعا به تعجیل فرج او را داده است.

پس احمد بن اسحاق گفت: گفتم: ای مولای من، آیا علامتی هست که قلب من به آن مطمئن شود؟

آن پسر به عربی فصیح فرمود: «انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه» من بقیة الله هستم در زمین خدا، و انتقام گیرنده‌ام از دشمنان خدا، ای احمد بن اسحاق بعد از دیدن، طلب اثر مکن.

پس احمد بن اسحاق گفت: بیرون آمدم مسرور و شادمان، فردای آن روز برگشتم نزد آن حضرت گفتم: یا بن رسول الله، خشنودی من به منتهی که بر من نهادی بزرگ شد؛ پس چیست سنتی که در این پسر از خضر و ذی القرنین جریان دارد؟  
فرمود: طولانی شدن غیبت، یا احمد.

گفتم: یا بن رسول الله هر آینه غیبت این پسر طولانی می‌شود؟

فرمود: بلی به پروردگارم قسم، تا زمانی که بیشتر قائلین به این امر، از این امر برگردند، و باقی نماند مگر کسی که خداوند عز و جل از او عهد گرفته برای ولایت ما،

و ایمان را در دل او نوشته، و او را به روحی از خودش مؤید کرده است. یا احمد بن اسحاق، این امری است از امر خدا، و سرّی است از سرّ خدا، و غیبی است از غیب خدا، پس بگیر آنچه دادم به تو و آن را کتمان کن و از شاکرین باش، که فردا در علّیین با ما خواهی بود»<sup>۱</sup>.

۵ - ظهور آن حضرت به روایتی که عامّه و خاصّه نقل کرده‌اند از کنار خانه خداست، و جبرائیل از یمین او و میکائیل از یسار اوست، و چون ملکّی که واسطه افاضه علوم و معارف الهیه که حوایج معنوی انسان است جبرائیل است، و ملکّی که واسطه افاضه ارزاق و حوایج مادی آدمی است میکائیل است، کلید خزینه علوم و ارزاق در اختیار آن حضرت است<sup>۲</sup>؛ و با صورتی ظهور می‌کند که در روایات عامّه و خاصّه، آن رخساره به کوكب درّی<sup>۳</sup> تشبیه شده است؛ و «له هیبة موسی و بهاء عیسی و حکم داوود و صبر ایوب»<sup>۴</sup> و با پوششی که به تعبیر امام هشتم علیه السلام «علیه جیوب النور تتوقد من شعاع ضیاء القدس»<sup>۵</sup>.

۶ - زمان ظهور آن حضرت - به روایتی که شیخ طوسی در الغیبة و صاحب عقد الدرر ذکر کرده‌اند - روز عاشورا است<sup>۶</sup>، تا تفسیر ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفَأُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۷</sup> ظاهر شود، و شجره طیبه اسلام که به

۱. کمال الدین و تمام النعمه، صفحه ۳۸۴؛ ینابیع المودّة، صفحه ۴۵۸

۲. عقد الدرر الباب الخامس و فصل أوّل الباب الرابع، صفحه ۶۵، الأمالی للمفید ص ۴۵

۳. فیض القدیر، جلد ۶، صفحه ۳۶۲، رقم ۹۲۴۵؛ کنز العمال، جلد ۱۴، صفحه ۲۶۴، رقم ۳۸۶۶۶؛ ینابیع المودّة، ج ۲ ص ۱۰۴ و ج ۳ ص ۲۶۳ و کتب دیگر عامّه. بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۲۱۷، ۲۲۲ و جلد ۵۱، صفحه ۸۰ و موارد و کتب دیگر خاصّه.

۴. بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۳۰۳ (برای اوست هیبت موسی، و بهاء عیسی، و حکم داوود و صبر ایوب)

۵. بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۱۵۲ (بر اوست جامه‌های نور که روشن می‌شود به ضیای قدس)

۶. الغیبة، صفحه ۴۵۲ و ۴۵۳؛ عقد الدرر الباب الرابع، فصل أوّل، صفحه ۶۵

۷. سوره صف، آیه ۸ (اراده می‌کنند که خاموش کنند نور خدا را به دهانهایشان، و خداوند تمام‌کننده نور خود است، اگر چه کراهت داشته باشند کافران)



خون پاکِ امام حسین علیه السلام آبیاری شده، به دست آن حضرت به ثمر رسد، و آیه کریمه: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا﴾<sup>۱</sup> بر مصداقِ اعلای خود تطبیق شود.

### طول عمر آن حضرت علیه السلام

آنچه ممکن است موجب شبهه در ذهن ساده اندیشان شود طول عمر آن حضرت است، ولی باید دانست که طول عمر یک انسان - حتی تا چندین هزار سال - نه محال عقلی است و نه محال عادی؛ زیرا محال عقلی آن است که به اجتماع یا ارتفاع دو نقیض منتهی شود، مثل آن که می‌گوییم: هر چیزی یا هست یا نیست، یا هر عددی زوج است یا فرد، که اجتماع و ارتفاع هر دو عقلاً محال است؛ و محال عادی آن است که به نظر عقل ممکن است ولی مخالف قوانین طبیعت است؛ مانند آن که انسانی در آتش بیفتد و نسوزد.

طول عمر انسان و بقای سلولهای بدن به حال نشاط جوانی نه از قسم اول است و نه از قسم دوم، بنابراین اگر حیات انسانی مانند نوح (علی نبینا و علیه السلام) نهصد و پنجاه سال یا بیشتر واقع شد، پس زیاده بر آن هم ممکن است. به این جهت است که دانشمندان در جستجوی یافتن راز بقای حیات و نشاط جوانی بوده و هستند، همچنان که با قواعد علمی به وسیله اختلاف ترکیب اتمهای فلزات، می‌توان آنها را در مقابل آفت مرگ و زوال بیمه کرد، و آهنی که زنگار می‌گیرد و تیزاب آن را می‌خورد به طلای نابی آفت ناپذیر تبدیل می‌شود.

بنابراین طول عمر یک انسان از نظر عقلی و علمی ممکن است، هر چند راز آن برای بشر کشف نشده باشد.

گذشته از این که اعتقاد به امام زمان علیه السلام در مرتبه بعد از اعتقاد به قدرت مطلقه خداوند متعال، و اعتقاد به نبوت انبیا و تحقق معجزات است، به این جهت قدرتی که

---

۱. سوره اسراء، آیه ۳۳ (کسی که مظلوم کشته شد پس به تحقیق برای ولی او سلطنت قرار دادیم)

آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت می‌کند، و سحر ساحران را در کام عصای موسی نابود می‌نماید، و مرده را به دم عیسی زنده می‌کند، و اصحاب کهف را قرن‌ها در خواب -بدون مدد غذا- نگه می‌دارد، برای او نگه داشتن انسانی هزاران سال با نشاط جوانی به جهت حکمت بقای حجت در زمین و نفوذ مشیت به غلبه حق بر باطل، سهل و آسان است: ﴿ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴾<sup>۱</sup>

دیر زمانی نیست که قبر شیخ صدوق در ری باز شد و بدن تازه او نمایان گشت، و روشن شد که قانون طبیعت در مورد پیکر او استثنا خورده، و عوامل فساد از تأثیر در اندراس بدن او عقیم گشته است. اگر عموم قانون طبیعت در مورد شخصی که به دعای امام زمان علیه السلام به دنیا آمده، و کتابی به عنوان کمال الدین و تمام النعمه به نام آن حضرت نوشته است تخصیص بخورد، تخصیص آن در مورد خلیفه خدا و وارث جمیع انبیا و اوصیا تعجب ندارد.

### معجزاتی از حضرت مهدی علیه السلام

شیخ الطایفه در کتاب الغیبه می‌گوید: «و اما ظهور معجزاتی که دلالت بر صحت امامت او در زمان غیبت دارد بیشتر از آن است که احصا شود»،<sup>۲</sup> اگر عدد معجزات تا زمان شیخ -که در سنه ۴۶۰ هجری وفات نموده است- بیش از حد احصا باشد، تا زمان ما چه اندازه خواهد بود؟

اکنون در این مختصر به دو آیت که از مشهورات است اکتفا می‌شود، و خلاصه آن به نقل علی بن عیسیٰ اربلی<sup>۳</sup> که عندالفریقین ثقه است، این است: مردمان برای امام مهدی قصص و اخباری را در خوارق عادات نقل می‌کنند که شرح آنها طولانی است

۱. سوره یس، آیه ۸۲ (این است و جز این نیست امر اوست هرگاه اراده کند چیزی را، که بگوید برای او باش پس می‌باشد)

۲. الغیبه، شیخ طوسی، صفحه ۲۸۱

۳. کشف الغمه، جلد ۲، صفحه ۴۹۳

و من دو قصه که قریب به عهد زمان خودم اتفاق افتاده و جماعتی از ثقات اخوانم نقل کرده‌اند ذکر می‌کنم:

۱- در شهر حله بین فرات و دجله مردی به نام اسماعیل بن حسن بود که بران چپ او جراحی به مقدار قبضه انسانی بیرون آمد، که اطبای حله و بغداد او را دیدند و گفتند علاج و چاره ندارد؛ پس به سامرا رفت، و دو امام علی الهادی و حسن عسکری علیه السلام را زیارت کرد، و به سرداب رفت، و دعا و تضرع به درگاه خدا، و استغاثه به امام مهدی کرد؛ پس به دجله رفت و غسل کرد، و جامه خود را پوشید، دید چهار اسب سوار از دروازه شهر بیرون آمدند، یکی پیر مردی بود نیزه به دست، و جوان دیگری که بر او قبای رنگین بود، و پیر مرد طرف راست راه، و دو جوان طرف چپ راه، و جوانی که با قبای رنگین بود بر راه بود.

صاحب قبای رنگین فرمود: تو فردا روانه اهلت می‌شوی؟ گفت: بلی. فرمود: جلو بیا، تا بینم درد تو چیست؟ پس جلو رفت و جوان آن زخم و جراحت را به دستش فشرد و برزین سوار شد، پیر مرد گفت: رستگار شدی ای اسماعیل، این امام بود.

آنها روانه شدند و اسماعیل هم با آنها می‌رفت، امام فرمود: برگرد. اسماعیل گفت: هرگز از تو جدا نخواهم شد. امام فرمود: مصلحت در برگشتن توست. باز گفت: از تو هرگز جدا نمی‌شوم. پیر مرد گفت: اسماعیل حیا نمی‌کنی؟ امام دو مرتبه به تو فرمود برگرد، مخالفت می‌کنی؟

ایستاد و امام چند قدم جلو رفت، بعد به جانب او التفات کرد، و فرمود: ای اسماعیل، وقتی به بغداد رسیدی، ابوجعفر - یعنی خلیفه مستنصر بالله - تو را طلب می‌کند، وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد، عطای او را نگیر، و بگو به فرزند ما رضا، نامه‌ای به علی بن عوض بنویسد، من به او می‌رسانم که آنچه می‌خواهی به تو عطا کند. بعد با اصحابش به راه افتاد، و اسماعیل ایستاده نظاره‌گر آنان بود تا غایب شدند. ساعتی بر زمین نشست متأسف و محزون، و از مفارقت آنها گریه می‌کرد، بعد به سامرا آمد، مردم دور او را گرفتند، گفتند: چرا چهره‌ات متغیر است؟ گفت: شما سواره‌هایی را که

از شهر خارج شدند شناختید که بودند؟ گفتند: آنان افراد شریفی هستند که گوسفند دارند، گفت: آنها امام و اصحاب او بودند، و امام دست بر مرض من کشید. چون جای زخم را دیدند که اثری از آن نمانده، جامه‌هایش را پاره کردند. خبر به خلیفه رسید، ناظری فرستاد، که از حال او تحقیق کند.

اسماعیل شب را در خزانه گذراند، و بعد از نماز صبح با مردم از سامرا بیرون رفت. مردم با او وداع کردند و او حرکت کرد تا رسید به قنطره عتیقه، دید مردم ازدحام کرده‌اند و از هر کس که وارد می‌شود، اسم و نسبش را می‌پرسند، و چون او را شناختند به نشانه‌هایی که داشتند، جامه‌هایش را پاره کردند و به تبرک بردند.

ناظر به بغداد قضیه را نوشت، وزیر یکی از رفقای اسماعیل را به نام رضی الدین طلب کرد تا از صحت خبر تحقیق کند، چون آن شخص به اسماعیل رسید و پای او را دید و اثری از آن زخم ندید غش کرد، و چون به خود آمد اسماعیل را نزد وزیر برد. وزیر اطبایی را که معالج او بودند خواست، و چون او را معاینه کردند و اثری ندیدند گفتند: این کار مسیح است، وزیر گفت: ما می‌دانیم کار کیست.

وزیر او را نزد خلیفه برد، خلیفه از او قصه را سؤال کرد، وقتی ماجرا را حکایت کرد، خلیفه هزار دینار به او داد، اسماعیل گفت: من جسارت آن را ندارم که یک ذره از آن بگیرم، خلیفه گفت: از که می‌ترسی؟ گفت: از آن که این رفتار را با من کرد، او به من گفت: از اَبی جعفر چیزی نگیر؛ پس خلیفه گریه کرد.

علی بن عیسی گفت: که من این قصه را برای جماعتی نقل می‌کردم، و شمس الدین پسر اسماعیل در مجلس حاضر بود و من او را نمی‌شناختم، گفت: من پسر او هستم، پس از او پرسیدم که ران پدرت را در حالی که مجروح بود دیدی؟ گفت: من در آن وقت بچه بودم، ولکن قصه را از پدر و مادرم و خویشاوندان و همسایگان شنیدم، و دیدم ران پدرم را که در موضع آن جراحت موی روییده بود.

علی بن عیسی می‌گوید: پسر اسماعیل حکایت کرد که پدرم بعد از صحت چهل مرتبه به سامرا رفت به امید این که شاید دوباره او را ببیند.

۲ - علی بن عیسی می گوید: سید باقی بن عطوه علوی حسنی حکایت کرد برای من که پدرش عطوه به وجود امام مهدی علیه السلام ایمان نداشت و می گفت: اگر بیاید و مرا از این مرض خوب کند، من او را تصدیق می کنم، و مکرّر این مطلب را می گفت. هنگامی که وقت نماز عشا جمع بودیم، صیحه پدر را شنیدیم، با سرعت نزد او رفتیم گفت: امام را دریابید، که همین ساعت از نزد من بیرون رفت. بیرون آمدیم کسی را ندیدیم، برگشتیم نزد پدر، گفت: شخصی بر من وارد شد، و گفت: یا عطوه، گفتم: لبیک، گفت: منم مهدی، آمده ام تو را از مرضت شفا بدهم، بعد دست مبارکش را کشید و ران مرا فشرد و رفت، و از آن وقت به بعد عطوه مانند غزال راه می رفت.

### راه بهره مند شدن از آن حضرت در زمان غیبت

هر چند امام زمان علیه السلام غایب از انظار است، و این غیبت موجب محروم شدن امت از قسمتی از برکات وجود آن حضرت است که متوقف بر ظهور است، ولی قسمتی از فیوضات، وابسته به ظهور نیست.

او همچون آفتابی است که ابر غیبت نمی تواند مانع تأثیر اشعه و وجود او در قلوب پاکیزه شود، مانند اشعه خورشید که در اعماق زمین جواهر نفیسه را می پروراند، و حجاب ضخیم سنگ و خاک مانع استفاده آن گوهر از آفتاب نمی شود.

و چنان که بهره مند شدن از الطاف خاصه خداوند به دو طریق میسر است:

اول: جهاد فی الله، به تصفیة نفس از کدورت هایی که مانع از انعکاس نور عنایت اوست.  
دوم: اضطرار، که رافع حجاب بین فطرت و مبدأ فیض است: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾<sup>۱</sup>؛ همچنین استفاده از واسطه فیض خدا که اسم اعظم و مثل اعلای اوست نیز به دو طریق ممکن است:

۱. سوره نمل، آیه ۶۲ (آیا کیست که اجابت می کند مضر را زمانی که او را بخواند، و بر طرف می کند سوء را)

اول: تزکیه فکری و خلقی و عملی که فرمود: «اما تعلم أن أمرنا هذا لا ينال إلا بالورع»<sup>۱</sup>.  
دوم: انقطاع از اسباب مادی و اضطرار. و از این طریق، بسیاری از کسانی که بیچاره شدند، و کارد به استخوان آنها رسید، و به آن حضرت استغاثه کردند نتیجه گرفتند.  
در خاتمه به قصور و تقصیر نسبت به ساحت قدس آن حضرت اعتراف می‌کنیم،  
او کسی است که خدا به او نور خود را، و به وجود او کلمه خود را تمام کرده است؛ و  
او کسی است که کمال دین به امامت و کمال امامت به اوست، و دعای وارد در شب  
میلااد او این است:

«اللهم بحق ليلتنا هذه و مولودها و حجّتك و موعودها التي قرنت الي فضلها  
فضلك، فتمّت كلمتك صدقاً و عدلاً، لا مبدّل لكلماتك و لا معقّب لآياتك، و  
نورك المتعلّق و ضياءك المشرق و العلم النور في طخياء الديجور الغائب  
المستور جلّ مولده و كرم محتده، و الملائكة شهده و الله ناصره و مؤيّداه اذا آن  
ميعاده، و الملائكة امداده، سيف الله الذي لا ينيو، و نوره الذي لا يخبو، و ذو  
الحلم الذي لا يصبو...»<sup>۲</sup>.

۱. بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۷۱ (آیا نمی‌دانی که هر آینه امر ما نیل نمی‌شود مگر به ورع).

۲. مصباح المتهدّج، صفحه ۸۴۲



## فروع دین

در این مختصر مجالی برای بحث از حکمتها و اسرار فروع دین نیست، زیرا فروع دین مقرراتی است نسبت به احوال شخصی و اجتماعی انسان و رابطه وی با خالق و خلق، که فقه قسمتی از آن چهل و هشت کتاب می‌شود؛ ولی از این مجموعه به مختصری از حکمت نماز و زکات اشاره می‌کنیم.

### الف: نماز

نماز مشتمل بر اجزا، شرایط و موانعی است، که حکمت بعضی از آنها ذکر می‌شود: شرط اباحه در مکان نمازگزار او را متوجه می‌کند که تجاوز به حق کسی نکند، و اشتراط نماز به طهارت از خبث و حدث، او را متوجه می‌کند نجاستی که به آب شسته می‌شود، یا کدورتی که مثلاً از جنابتی بی‌اختیار در آینه روح پیدا می‌شود، موجب بطلان نماز، و مانع از اقبال به ذوالجلال و الاکرام است. پس نجاست اعمال قبیحه همچون دروغ، خیانت، ظلم، جنایت و اخلاق رذیله چه تأثیری در محرومیت انسان از حقیقت نماز که معراج مؤمن است می‌گذارد.

فصول اذان، که اعلان حضور در محضر خداست، و اقامه، که مقدمه مهیا شدن روح برای پرواز به مقام قرب است مشتمل بر خلاصه معارف دین است. فقط تأمل در شروع اذان و اقامه به تکبیر، و ختم آن دو به تهلیل کفایت می‌کند که



تعلیم و تربیت اسلام را نشان دهد، و چون اَوَّل تکبیر «الله» و آخر تهلیل هم «الله» است، نمازگزار در مکتب نماز می آموزد: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾<sup>۱</sup>!

۱) ابتدا و انتهای اذان و اقامه به کلمه «الله»، و استحباب اذان به گوش راست و اقامه به گوش چپ مولود، و تلقین محتضر به کلمه توحید، یعنی این که افتتاح و اختتام زندگی انسان باید به نام خدا باشد.

با آن که دو مرتبه بعد از تکبیر شهادت به «لا اله الا الله» داده می شود، در آخر هم این جمله تکرار می شود؛ و این کاشف از نقش این کلمه طیبه در کمال علمی و عملی انسان است.

این جمله از جهت لفظ و معنی دارای خصوصیتی است:

حروف آن همان حروف کلمه «الله» است، و چون زبان بدون اظهار می تواند به آن مشغول باشد ریا در آن راه ندارد؛ و مشتمل بر نفی و اثباتی است که اعتقاد راسخ به آن، به نفی باطل و اثبات حق در اعتقادات و اخلاق و اعمال منتهی می شود؛ و معنای حدیث سلسله الذهب آشکار می گردد که: «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»<sup>۲</sup>.

و بشریت عمق بیان رسول اکرم ﷺ را درک می کند که فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»<sup>۳</sup> و این منفی و مثبت است که جان بشر را به مرکز برق وجود متصل، و به نور فلاح و رستگاری منور می نماید.

با تصفیة روح نمازگزار به تدبیر در «لا اله الا الله» هنگام آن می رسد که بگوید: ﴿إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۴</sup> و با توجه به

۱. سوره حدید، آیه ۳ (اوست اَوَّل و آخر)

۲. بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۲۳ (کلمه لا اله الا الله حصار من است، پس هر کس در حصار من داخل شد از عذاب من در امان است)

۳. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۲ (بگوئید لا اله الا الله، رستگار می شوید)

۴. سوره انعام، آیه ۷۹ (همانا برگرداندم روی خود را به سوی آنکه آفرید آسمانها و زمین را، در حالی که مستقیم باشم به توحید، و نیستم از مشرکین)

«فاطر السموات و الارض» از زمین و آسمانها می‌گذرد، و با هفت تکبیر از هفت حجاب هم می‌گذرد، و با بلند کردن دستها تا بنا گوش آنچه غیر خداست پشت سر می‌اندازد و به تکبیر او از هر وصفی، و از هر حدی که «الله اکبر من أن یوصف» پرده او هام و افکار را در مقابل عظمت او پاره می‌کند، و آماده سخن گفتن با خدا می‌شود؛ چرا که نماز سخن انسان است با خدا، و قرآن سخن خداست با انسان، ولی سخن انسان با خدا در نماز با کلام خدا شروع می‌شود، زیرا به غیر آنچه او به انسان آموخته، ستایش او ممکن نیست، و به حرمت کلام خدا گفتار او لایق شنیدن می‌شود: «سمع الله لمن حمده». نماز به مقتضای: «لا صلاة له إلا ان یقرأ بها»<sup>۱</sup> باید مشتمل بر حمد باشد، و همچنان که قرآن که تکلم خالق با خلق است با سوره حمد شروع می‌شود، نماز هم که تکلم خلق با خالق است با سوره حمد شروع می‌شود.

نمازگزار باید حمد و سوره را به قصد قرائت کلام خدا بخواند، ولی رسیدن به روح نماز، با توجه به معانی و اشارات و لطایفی که در اقوال و افعال نماز است حاصل می‌شود؛ از این رو به بعضی از خصوصیات که در سوره حمد است اشاره می‌نماییم: در این سوره معرفت مبدأ و معاد، و اسماء و صفات خداوند متعال، و عهد خدا با انسان و عهد انسان با خداست، و به حسب بعضی از روایات<sup>۲</sup> «اسم الله الاعظم» در این سوره تقطیع شده است. امتیاز این سوره آن است که نصف سوره تا ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ برای خداست، و نصف آن از ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ تا آخر برای انسان، و آیه وسط بین خدا و بنده قسمت می‌شود: عبادت برای خدا و استعانت برای انسان. ابتدای سوره با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ است که ابتدای طلوع صبح رسالت هم همین بود:

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۷، باب اول از ابواب قرائت حدیث ۱ (نماز نیست برای او مگر این که فاتحه الكتاب را قرائت کند)

۲. وسائل الشیعه باب اول از ابواب قرائت حدیث ۵، جلد ۶، صفحه ۳۸

۳. سوره علق، آیه ۱، (بخوان به نام پروردگارت)

خصوصیت اسم «الله» آن است که اسم ذات جامع جمیع اسمای حسنی است:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾<sup>۱</sup>.

و معنای آن معبودی است که خلق در او متحیرند و به او پناه می‌برند: «عن علی علیه السلام: الله معناه المعبود الذي يأله فيه الخلق و يوله اليه<sup>۲</sup> و کمال معرفتی که برای بشر نسبت به خالق متعال ممکن است ادراک عجز از معرفت اوست.

«الله» وصف می‌شود به «رحمن و رحیم»؛ شرح رحمت رحمانیه و رحیمیه در این مختصر نمی‌گنجد، اما آنچه باید مورد توجه باشد این است که خداوند کلام خود را با انسان و کلام انسان را با خود به ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ شروع کرد، و این جمله آسمانی را طلیعه قول و عمل مسلمانان قرار داد، و شبانه روز در پنج نماز فریضه، او را وادار به تکرار این جمله نمود، و به او آموخت که نظام آفرینش بر مدار رحمت می‌گردد، و کتاب تکوین و تشریح به رحمت شروع می‌شود.

باران رحمت رحمانیه او بر مؤمن، کافر، برّ و فاجر می‌بارد، همچنان که شعاع رحمت رحیمیه او بر هر قلب پاک می‌تابد: ﴿كُنَّ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾<sup>۳</sup>.  
دین او دین رحمت و فرستاده او ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۴</sup> است، و حدود و تعزیراتی هم که در دین هست رحمت است؛ این نکته از مراتب امر به معروف و نهی از منکر روشن می‌شود، که اگر عضوی از پیکر اجتماع از صلاح فرد و جامعه رو برگرداند یا به فساد فرد و نوع رو آورد، اوّل با ملایمت باید به علاج او کوشید، چنان که موسی بن عمران با آن که دارای نه معجزه بود، و بر طاغوتی مانند فرعون مبعوث شد، خداوند در مقام دعوت به او و برادرش دستور داد که به نرمی با او سخن بگویید، چون مقصود

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰ (برای خداست اسمای حسنی، پس خدا را به آنها بخوانید)

۲. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۲۱ (از حضرت علی علیه السلام نقل شده که معنی الله معبودی است که خلق در او متحیر و به او پناه‌دهنده می‌شوند)

۳. سوره انعام، آیه ۵۴ (پروردگار شما رحمت را بر خود نوشته است)

۴. سوره انبیا، آیه ۱۰۷ (رحمتی برای جهانیان)

از بعثت، سیطره و قدرت نیست، بلکه تذکر و خشیت و هدایت است: ﴿قَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾<sup>۱</sup> و تا علاج به طبابت ممکن است نشتر به آن عضو نباید زد، و اگر به دارو علاج نشد باید مفاصدی را که در آن عضو رخنه کرده به وسیله نشتر بیرون کشید؛ و تا میسر است باید آن عضو را حفظ کرد، و اگر به آن وسیله هم اصلاح نشد باید با جدا کردن آن از پیکر اجتماع حیات جامعه را تأمین کرد.

از این رو نظام تکوین و مقررات دین تفسیر ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است، و هر مسلمانی هم با این تعلیم و تربیت باید پیام آور رحمت بر بندگان خدا باشد. بعد از ابتدا به اسم خداوند، نماز گزار به جمله ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ متوجه می شود که هر حمد و ثنایی برای اوست، چون او رب العالمین است، و هر کمال و جمالی ظهور تربیت اوست، و هنگام گفتن این جمله با دیدن آثار ربوبیت او در وجود خود و جهان - از آسمان، زمین، جماد، نبات، حیوان و انسان - ثنا را به او منحصر می کند، و چون آثار تربیت در خسیس ترین موجودات تا اشرف کائنات ظهور رحمت عمومی و خصوصی اوست دوباره می گوید: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

و با استغراق در فضل و رحمت، برای این که از عدل خدا غافل نشود می گوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ زیرا معصیت خدا هتک حرمت اوست، و عظمت لایتناهی حرمت لایتناهی دارد، و هتک حرمت لایتناهی با هیچ هتک حرمتی قابل قیاس نیست، و نافرمانی آن کس که حق او و نعمت او بر انسان قابل شماره و احصا نیست سزایی به تناسب چنین عملی دارد؛ و قوت و قدرتی که در هر گناهی صرف می شود محصول جهان است، چون زندگی آدمی به جهان بستگی دارد، و گناهی که انسان می کند خیانت به دست رنج زمین و آسمان است، و حساب و کتاب، روز جزایی را در پیش دارد که خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ \* يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ فَاتٍ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ

۱. سوره طه، آیه ۴۴ (پس سخن بگویند با او به نرمی، شاید متذکر شود یا بترسد)

وَمَا هُمْ بِسُكْرَىٰ وَ لَكِنَّ عَنَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ<sup>۱</sup> از این رو توجه به ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ لرزه بر اندام عارفان می‌افکند؛ که امام العارفين و زين العابدين (علیه السلام) به این جمله که می‌رسید آن قدر تکرار می‌کرد که «كَادَ أَنْ يَمُوتَ»<sup>۲</sup>.

﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ به نمازگزار، بال و پرِ خوف و رجا می‌دهد، و آدمی را به رحمت و عزت خدا آشنا می‌کند، و در جمله اول مغفرت و ثواب، و در جمله دوم مؤاخذه و عقاب می‌بیند.

و در این هنگام عظمت الوهیت، ربوبیت، رحمانیت، رحیمیت، فضل و عدل خدا قلب او را تسخیر، و از غیبت به خطاب التفات می‌کند، و با این ادراک که جز او سزاوار پرستش نیست، می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ و با توجه به این که عبادت هم به هدایت و حول و قوه اوست می‌گوید: ﴿وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.

در «نَعْبُدُ» می‌بیند عبادت از بنده است، و در «نَسْتَعِينُ» می‌بیند به خداست: که «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ نفی جبر است و در ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ نفی تفویض، و به صیغه جمع می‌گوید تا خود را جدا از مسلمانان نبیند، و در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ هم کلمه توحید و هم توحید کلمه را عملی می‌کند.

آن‌گاه که وظیفه عبودیت را انجام داد نوبت به دعا و درخواست بنده از مولا می‌رسد، و می‌گوید: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. علو همت انسانیت، و جلال و اکرام الوهیت اقتضا می‌کند که از او ارزشمندترین گوهر را بخواهد، و آن گوهر هدایت به صراط مستقیم است که از هر افراط و تفریطی بر کنار است، و خط مستقیم تعدد ندارد، خدا یکی است و راه او هم یکی است، و این خط سیری است که از نقطه نقص

۱. سوره حج، آیه ۱، ۲ (ای مردم بترسید پروردگار خود را که لرزش قیامت چیزی است بزرگ، روزی که می‌بینید آن زلزله را که غافل می‌شود هر مادر شیردهی از فرزندی که شیر می‌دهد، و می‌گذارد هر بارداری بار خود را، و می‌بینی مردمان را که مستند و حال آن که مست نیستند، و لکن عذاب خداوند شدید است)

۲. بحار الانوار جلد ۴۶، صفحه ۱۰۷ (نزدیک بود که بمیرد)

انسان شروع می‌شود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup> و به کمال مطلق منتهی می‌گردد که: «ماذا وجد من فقدك وما الذي فقد من وجدك»<sup>۲</sup> و ﴿وَأَنِّ إِلِي رَبِّكَ الْمُنتَهَى﴾<sup>۳</sup>.

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ راه مستقیم راه کسانی است که مورد انعام خدا قرار گرفتند: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۴</sup>.

مسلمان از خدای خود، پیوستن به صف انبیا، مرسلین، شهدا و صدیقین را می‌خواهد، و دوری از آنهایی را که به غضب الهی گرفتار و گمراه شدند درخواست می‌کند، و این دعا ایجاب می‌کند که به اخلاق انبیا متخلق و از راه و رویه اهل غضب و ضلال اجتناب نماید، و به مقتضای: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>۵</sup> به ذات قدوسی که ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۶</sup> است متوجه شود، و با چشم دلی روشن به حقیقت ایمان، عظمت او را دریابد، و به امثال فرمان: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾<sup>۷</sup> در مقابل او سر تعظیم فرود آورد و بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ».

و سر از رکوع بردارد و برای مقام قرب که در سجود حاصل می‌شود آماده شود، و به اطاعت خطاب: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾<sup>۸</sup> به خاک بیفتد، و پیشانی بر خاک بگذارد، و به یاد آورد عنایتی را که از خاک تیره چراغ عقل را در جان او روشن کرده

۱. سوره نحل، آیه ۷۸ (و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید)

۲. بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۲۲۶ (چه چیز یافته آن کس که تو را ندارد، و چه چیز ندارد آن کس که تو را یافته)

۳. سوره نجم، آیه ۴۲ (و همانا به سوی پروردگار توست انتهای امور)

۴. سوره نساء، آیه ۶۹ (و کسی که اطاعت کند خدا و فرستاده او را، پس آنها با کسانی هستند که انعام کرد خدا بر آنان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان، و آنها نیکو رفیقانی هستند)

۵. سوره بقره، آیه ۲۵۷ (خدا ولی کسانی است که ایمان آوردند، بیرون می‌آورد آنان را از ظلمات به سوی نور)

۶. سوره نور، آیه ۳۵

۷. سوره واقعه، آیه ۷۴ (پس تسبیح کن به اسم پروردگارت که بزرگ است)

۸. سوره الاعلی، آیه ۱ (تسبیح کن به اسم پروردگارت که بالاتر است)

است، و در سر گذاشتن بر خاک ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾<sup>۱</sup> را ببیند و بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ» و در سر برداشتن ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۲</sup> و حیات دنیوی خود را ببیند، و بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ» و دوباره به خاک بیفتد، و روزی را که در خاک تیره منزل می‌کند به یاد آورد، و بعد از حیات، موت را ببیند، و دوباره سر بردارد و زندگی بعد از مرگ را ببیند، و در دو سجده معنای ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ﴾<sup>۳</sup> را بیابد، و به معرفتِ مراحل وجود خود نایل شود.

آنچه گفته شد ذره‌ای بود از انوار خورشید حکمت و هدایت در نماز، و از اشاره به اسرار سوره که بعد از فاتحه خوانده می‌شود، و اسرار اذکار، قیام، قعود، قنوت، تسیحات اربعه، تشهد، تسلیم و آداب نماز به جهت اختصار صرف نظر می‌شود. این بود نمونه عبادت در اسلام، و در مقابل عبادت مسیحیان از این قرار است: «و چون عبادت کنید مانند امتهای تکرار باطل مکنید، زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند، پس مثل ایشان مباشید، زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند پیش از آن که از او سؤال کنید؛ پس شما به این طور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید، اراده تو چنان که در آسمان است، در زمین نیز کرده شود، نان کفاف ما را امروز به ما بده، و قرضهای ما را ببخش، چنان که ما نیز قرض داران خود را می‌بخشیم، و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابد الابد از آن توست آمین».<sup>۴</sup>

به بعضی از موارد در این عبادت اشاره می‌شود:

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۲ (و همانا آفریدیم انسان را از خلاصه‌ای از گل)
۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (سپس پدید آوردیم او را آفرینشی دیگر، پس بلند مرتبه است خداوند که بهترین آفرینندگان است)
۳. سوره طه، آیه ۵۵ (از آن آفریدیم شما را و در آن برمی‌گردانیم شما را و از آن بیرون می‌آوریم شما را بار دیگر)
۴. انجیل متی باب ششم

۱- «ای پدر ما» اطلاق پدر بر خدا یا حقیقی است یا مجازی، اگر به حقیقت باشد نسبت تولید به خدا، صفت مخلوق را برای او ثابت کردن، و خالق را مخلوق پنداشتن است؛ و اگر به مجاز باشد تشبیه است، و شباهت خالق به مخلوق، اثبات صفت مخلوق برای خالق است، و چنین عبادتی عبادت مخلوق است نه خالق. حال آن که عبادت در اسلام عبادت خداوندی است که نباید عقول را از معرفت او تعطیل و نه او را به غیر او تشبیه کرد.

۲- بعد از این ثنا برای خدا، خواسته آنان نان کفاف است؛ مسیحی در نماز نان شکم - که برای تن انسان چون علف برای حیوان است - از خدا می خواهد، و مسلمان هدایت به صراط مستقیم را که نور چشم عقل، و مقصد در آن صراط خداست می خواهد؛ نه از هدایت که کمال انسانیت است گوهری ارزشمندتر، و نه موجودی از خداوند متعال اجل و اعلا است.

۳- «قرضهای ما را ببخش چنان که ما نیز قرض داران خود را می بخشیم» دروغ معصیت خداست و به معصیت عبادت کردن ممکن نیست، آیا مسیحیان قرض داران خود را می بخشند که با خدای خود اینچنین می گویند؟! از مقایسه با عبادت سایر ملل، به جهت اختصار صرف نظر می شود.

### ب: زکات

نماز رابطه انسان با خالق، و زکات رابطه انسان با خلق است، و در قرآن مجید در آیات بسیاری زکات قرین نماز قرار داده شده است: «عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام قال: فرض الله الزکاة مع الصلاة»<sup>۱</sup>.

زندگی انسان بالطبع مدنی است، و آنچه از مال، مقام، علم و کمال به دست آورده به وسیله روابط اجتماعی است، و چون جامعه‌ای که در او زندگی می کند در اندوخته

---

۱. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۳، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فیہ الزکاة، باب ۱، حدیث ۸ (خداوند زکات را با نماز واجب کرده است)



مادّی و معنوی او ذی حقّ است، باید دَین خود را به آن ادا نماید، و با عمل کردن به دستورات اسلام در زکات و صدقات، دَین هر فردی به جامعه ادا می‌شود.

توسعه زکات و صدقات و انفاقات در اسلام به گونه‌ای است که اگر عملی شود، هیچ انسان نیازمندی در جامعه نخواهد بود، و دنیایی آباد و تمدّنی مهد امن و امان، و مطمئن از سرکشی و طغیانِ گرسنگان و محتاجان به وجود خواهد آمد.

امام ششم علیه السلام فرمود:

«إن الله عزّ وجلّ فرض للفقراء في مال الأغنياء ما يسعهم، ولو علم أن ذلك لا يسعهم لزادهم انهم لم يؤتوا من قبل فريضة الله عزّ وجلّ، ولكن أوتوا من منع من منعهم حقهم لا ممّا فرض الله لهم ولو أن الناس أداوا حقوقهم لكانوا عائشين بخير».<sup>۱</sup>

و به جهت اهمّیت مفسده منع مستمندان از حقشان فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾.<sup>۲</sup>

و به جهت اثر بذل و بخشش در ریشه کن کردن فقر از جامعه، و تخلّق انسان به سخاوت و کرم، و نقشی که در سعادت فرد و جامعه دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرک سخی<sup>۳</sup> را امان داد، و به همان سخاوت به اسلام هدایت شد؛ و روایت شده که خداوند به موسی وحی کرد که سامری را نکش<sup>۴</sup> چون سخاوتمند است.

۱. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۰، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فيه الزکاة، باب ۱، حدیث ۲ (همانا خداوند عزّ و جلّ فرض کرده است برای فقرا در مال اغنیا آنچه کفایت کند آنها را، و اگر می‌دانست که آن اندازه کفایت نمی‌کند آنها را، هر آینه زیاد می‌کرد، آنچه بر سر فقرا آمده است از ناحیه منع کسانی است که حقّ آنها را از آنها منع کردند، نه از ناحیه فريضه خداوند عزّ و جلّ، و اگر مردمان حقوق فقرا را ادا کنند، هر آینه معیشت آنها به خیر خواهد بود)

۲. سورة توبه، آیه ۳۴ (آنها که گنجینه می‌کنند طلا و نقره را و انفاق نمی‌کنند در راه خدا، پس بشارت بده آنها را به عذابی دردناک)

۳. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فيه الزکاة، باب ۲، حدیث ۴

۴. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فيه الزکاة، باب ۲، حدیث ۶

اهمیت رسیدگی به فقرا به حدی است که سیر کردن و پوشانیدن و حفظ آبروی یک خانواده از سؤال، افضل از هفتاد حج بیت الله شمرده شده است.<sup>۱</sup>

دایره صدقه و احسان به قدری توسعه دارد، که امام پنجم علیه السلام فرمود:

«ان الله تبارك و تعالی یحب ابراد الکبد الحرّی و من سقی کبداً حرّی من بهیمة و غیرها أظله الله یوم لا ظل الا ظله».<sup>۲</sup>

آدابی در صدقات معین شده است، از آن جمله این است که مستور باشد تا به حیثیت طرف آسیبی نرسد،<sup>۳</sup> و هر چه بزرگ باشد کوچک شمرد،<sup>۴</sup> که هر چه آن صدقه و احسان بزرگ باشد، گیرنده از آن بزرگتر است.<sup>۵</sup> و بر او منت نگذارد،<sup>۶</sup> بلکه از او منت بکشد که او وسیله طهارت مال و جان او شده، و قبل از سؤال و درخواست، به عطا مبادرت ورزد، که امام ششم علیه السلام فرمود: «به کسی که بعد از سؤال عطا کنی، آنچه به او داده‌ای در برابر آبروی اوست»<sup>۷</sup>؛ و روی خود را از او بپوشاند،<sup>۸</sup> و از کسی که به او تصدق می‌کند التماس دعا کند،<sup>۹</sup> و دستی را که به آن دست صدقه می‌دهد ببوسد، به آن جهت که صدقه را به ظاهر به گیرنده می‌دهد و در واقع گیرنده خداست<sup>۱۰</sup>: ﴿الْمَمُّ

۱. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب صدقه، باب ۲، حدیث ۱

۲. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۰۹، کتاب الزکات، ابواب صدقه، باب ۱۹، حدیث ۲، (همانا خداوند تبارک و تعالی دوست دارد خنک کردن جگر سوخته را، و کسی که سیراب کند جگر سوخته‌ای را از چهار پا و غیر آن، خداوند سایه می‌دهد او را روزی که سایه‌ای نیست بجز سایه او)

۳. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۷، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۳۹، حدیث ۳

۴. من لایحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۳۱ ح ۱۲

۵. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۳۳، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۲۹

۶. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۱، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۳۷

۷. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۶، کتاب الزکاة، ابواب صدقه، باب ۳۹، حدیث ۱

۸. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۶، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۳۹، حدیث ۲

۹. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۲۴، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۲۵

۱۰. وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۳۳، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۲۹

يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ ﴿١﴾

و به رفع نیاز نیازمندان تا آن جا عنایت کرد که باب ایثار را گشود و فرمود:  
 ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾<sup>۲</sup> و ایثار را هم به منتهای کمال رساند  
 که فوق آن تصوّر نشود و فرمود: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا  
 \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾<sup>۳</sup>.

آیین اسلام انفاق و صدقه را منحصر به مال نکرد، بلکه کمک به ضعیف و راهنمایی  
 نابینا را صدقه قرار داد، و صرف اعتبار و حیثیت را برای رفع نیاز نیازمندان زکات جاه  
 و مقام قرار داد، و تنها به تأمین حوایج مادی بسنده نکرد، بلکه فرمود: ﴿وَمِمَّا  
 رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾<sup>۴</sup> و رزق انسان آن چیزی است که قوام زندگی او از هر جهت به آن  
 است، و از این رو فرمود: «و مما علمناهم یشون»<sup>۵</sup>.

آنچه گفته شد قسمت کمی از حکمت اسلام در زکات و صدقات بود که با این  
 دستور مقدّس، نفوس اغنیا را از کدورت و زنگار بُخل، حرص و طمع پاک، و اموال  
 آنها را از آلودگی به حقوق فقرا که به منزله خون آنان است پاکیزه کرد؛ و به این وسیله  
 پیوند طبقه غنی و فقیر را مستحکم نمود، و فاصله بین این دو طبقه را -که بدنه و پیکر  
 جامعه از آنها تشکیل می شود- از میان بُرد و کدورت را به الفت تبدیل کرد؛ و به برکت  
 این مقرّرات و آداب نه تنها حوایج بیچارگان را، بلکه عزّت نفس، آبرو، شرافت و  
 کرامت انسانی آنها را تأمین نمود.

آتش حسد فقرا را به آب رحمت انفاقی که غنی از فقیر در آن انفاق منت بکشد،  
 خاموش کرد، و در حصار این زکات و صدقات، اموال اغنیا را که مانند خون در شریان

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۴ (آیا ندانستند که خداوند قبول می کند توبه را از بندگان خود، و می گیرد صدقات را)

۲. سوره حشر، آیه ۹ (و ایثار می کنند بر خودشان، هر چند خود محتاج باشند)

۳. سوره انسان، آیه ۸ و ۹ (و می خوراند طعام را با دوست داشتن آن طعام، به مسکین و یتیم و اسیر؛ این است و  
 جز این نیست، اطعام می کنیم شما را برای خاطر خدا، از شما نه جزا می خواهیم و نه سپاس)

۴. سوره بقره، آیه ۳ (و از آنچه روزی کردیم به آنان انفاق می کنند)

۵. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۷ (و از آنچه آموخته ایم به آنان منتشر می کنند)

جامعه باید جریان داشته باشد - تا نظام اقتصادی امت محفوظ بماند - بیمه کرد، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و حصنوا اموالکم بالزکاة»<sup>۱</sup>.

با اجرای چنین برنامه‌ای از انفاق مال ثروتمندان تا دانش‌دانشمندان با این کمیّت و کیفیتی که ملاحظه شد، آیا فقر مادی و معنوی در جامعه ریشه کن نخواهد شد؟! این نمونه‌ای از حکمت نماز و زکات، و اثر این دو در سعادت فرد و جامعه بود، بنابراین دینی که برای هر حرکت، سکون، فعل و ترک انسان وظیفه‌ای معین کرده است، که مجموعه واجبات، محرّمات، مستحبّات، مکروهات و مباحات را تشکیل می‌دهد، و برای مصونیت جان و عرض و مال افراد، حقوق و حدودی معین نموده، آیا مراعات آنها چه مدینه فاضله‌ای را به وجود خواهد آورد؟

از مطالعه - مثلاً - حقوق حیوانی که انسان از او بار می‌کشد، روشن می‌شود که حقوق انسان در این دین چگونه تضمین شده است.

حقّ مرکبی که انسان بر او سوار می‌شود این است: وقتی به منزل رسید، پیش از آن که به غذای خود پردازد، علوفه او را آماده کند، و به هر آبی رسید آب را بر او عرضه کند که مبادا تشنگی بکشد، و تازیانه بر صورت او نزند، و بر پشت او جز در میدان جهاد - هنگامی که ضرورت اقتضا کند - نایستد، و بیشتر از طاقت او بر او بار نکند و از او کار نکشد، و ناسزا به او نگوید، و چهره او را زشت نکند، و در زمین خشک او را تئند، و در علف زار کُند و با مدارا براند، و پشت او را مجلس گفتگو قرار ندهد.

و اگر در کنار دریا سفره برای خود پهن کرد، باقی مانده آن را در دریا بریزد که حیوانات دریا از جوار او بی بهره نمانند.

و در زمانی که کسی از وجود جاندارهای ذره‌بینی خبری نداشت، دستور داد در آب بول نکنند، که برای آب اهلی است.

این قسمت کمی از حقوق و وظایف انسان در مورد حیوان است، و از آن روشن می‌شود که برنامه این دین در عدالت اجتماعی و حقوق انسانی چیست.

۱. نهج البلاغه، حکم، شماره ۱۴۶ (در حصار کنید اموالتان را به زکات)

برنامه این دین، آبادی و عمران دنیا و آخرت، و سلامت و قوت جسم و جان انسان است: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>.  
 به مقتضای عدل و حکمت و وابستگی دنیا و آخرت و تن و روح به یکدیگر به زندگی مادی و معنوی انسان، به اندازه ارزش آنها پرداخت و فرمود: ﴿وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾<sup>۲</sup>.

و به آبادی دنیا و رفاه انسان کمال توجه را داشت، ولی با نظر تبعی نسبت به دنیا، و نظر استقلالی نسبت به آخرت - که مقتضای آفرینش دنیا و آخرت است - و درخواست انسان را از خدا، حسنه دنیا و آخرت قرار داد و در بیان امام علی (ع) حسنه دنیا به وسعت در رزق و معاش و حسن خلق، و حسنه آخرت به رضوان خدا و بهشت تفسیر شده است.

به رشد اقتصادی خصوصاً به زراعت و تجارت اهمیت داد، و به حکم: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۳</sup> مؤمن را به غنا و بی نیازی عزیز خواست، و در روایتی از حضرت صادق (ع) آمده است: «و ما فی الاعمال شیئی احبُّ الی الله من الزراعة»<sup>۴</sup> و امیرالمؤمنین علی (ع) به غرس و آبیاری نخلستان می پرداخته است.

در روایتی آمده است که امام ششم (ع) به کسی که از بازار کناره گرفت، فرمود: «اغدالی عَزَّكَ»<sup>۵</sup> و در روایتی امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «تعرضوا للتجارات»<sup>۶</sup>.

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۱ (پروردگارا به ما بده در دنیا حسنه و در آخرت حسنه، و حفظ کن ما را از عذاب آتش)

۲. سوره قصص، آیه ۷۷ (و طلب کن در آنچه خدا به تو داده است دار آخرت را، و فراموش مکن بهره خود را از دنیا)

۳. سوره منافقون، آیه ۸ (و برای خداست عزت و برای رسول خدا و برای مؤمنین)

۴. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۴۲، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱۰، حدیث ۳ (و در کارها چیزی نزد خدا محبوب تر از زراعت نیست)

۵. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۱۰، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱، حدیث ۲ (صبح کن به عزت خودت)

۶. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۱۱، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱، حدیث ۶ (به تجارتها رو آورید)

بازار و تجارت اسلام مبتنی است بر کیاست، امانت، عقل، درایت و مراعات احکام تجارت: «لا یقعدن فی السوق إلا من یعقل الشراء و البیع»<sup>۱</sup>، «الفقہ ثم المتجر»<sup>۲</sup>. در اسلام برای معاملات، واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهاتی مقرر شده است، که تفصیل آنها مجال دیگری می‌طلبد، و به بعضی از مجموع آنها اشاره می‌شود: ربا، قَسَم، مدح و ستایش فروشنده از متاعی که می‌فروشد، مَدَمَت و نکوهش مشتری نسبت به متاعی که می‌خرد، پنهان کردن عیب و تدلیس و غش در هر چه داد و ستد می‌شود ممنوع است؛ و سوداگر باید حق بدهد و حق بگیرد، و خیانت نکند، و اگر طرف مقابل پشیمان شد معامله را به هم بزنند، و اگر گرفتار عسر و تنگدستی شد به او مهلت بدهد؛ و اگر کسی به او گفت متاعی برای من خریداری کن، از آنچه خود دارد به او ندهد، و اگر گفت متاع مرا بفروش، برای خود نخر؛ و اگر ترازو را به دست گرفت کمتر بگیرد و بیشتر بدهد هر چند نیتش آن باشد که به سود خود کم و زیاد نکند، و هر تاجری فاجر است مگر آن کس که در گفتارش صادق است. و به کسی که می‌گوید در سودا و معامله با تو به احسان و خوبی رفتار می‌کنم از او سود نگیرد، خریداران را بدون ملاحظه هیچ رابطه‌ای به یک نظر ببیند، و متاعی را که نرخ معلوم و معینی دارد بین آن کسی که مماسه می‌کند و چانه می‌زند و آن کس که ساکت است به یک نرخ بفروشد؛ و کتابت و حساب را یاد بگیرد که بی کتاب و حساب سودا نکند، و متاعی را که مردم به آن محتاجند احتکار ننماید؛ سهل معامله باشد، به سهولت بخرد و بفروشد، و به سهولت حق مردم را بدهد و حق خود را از مردم بگیرد، و بر بدهکار سخت نگیرد، و بعد از معامله درخواست کم کردن بها نکند؛ و هنگامی که بانک مؤذن بلند شد از بازار به مسجد بشتابد و به ذکر خدا دل را صفا بخشد و به نماز از عالم طبیعت به ماورای طبیعت پرواز کند: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۳۸۲، کتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب ۱، حدیث ۳ (در بازار نشینند

البته مگر کسی که عقل خرید و فروش را داشته باشد)

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۳۸۱، کتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب ۱، حدیث ۱ (فقاہت بعد تجارت)

فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبَّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رَجَالٌ لَا تُلَهِيمُهُمْ تِجْرَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ  
إِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ \* ۱

هر چند آثار معجزه آسای تعلیم و تربیت اسلام را باید در تمام آیات قرآن و سنت  
اهل بیت عصمت جستجو کرد ولی به جهت این که هر شعاعی از آفتاب کتاب و  
سنت، کانون نور علم و هدایت است، به آیات آخر سوره فرقان و سه حدیث که آینه  
سیمای تربیت شدگان این مکتب است اکتفا می شود:

۱ - ﴿ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا  
سَلَامًا \* وَالَّذِينَ يُبَيِّتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا \* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ  
جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا \* إِنَّهَا سَاعَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا \* وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا  
وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا \* وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ  
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ  
العَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا \* إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ  
يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا \* وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ  
يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا \* وَالَّذِينَ لَا يَشْهَوْنَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللُّغُومِ مَرُّوا كِرَامًا \* وَالَّذِينَ إِذَا  
ذُكِّرُوا بِبَآئِتٍ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُيُانًا \* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ  
أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا \* أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ  
يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا \* خَلْدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا \* ۲

اثر بندگی برای خداوند رحمان که رحمت و اسعۀ او، برّ و فاجر را فرا گرفته، آن  
است که راه رفتن عبادالرحمن بر زمین - که نشانه رفتار آنهاست - نه به تکلف است  
و نه به تجبّر.

۱. سوره نور، آیه ۳۶، ۳۷ (در خانه‌هایی که اذن داده است خدا که بلند شوند و اسم خدا در آنها یاد شود، تسبیح  
می‌کند برای خدا در آن خانه‌ها صبح و شب مردانی که تجارت و خرید و فروش آنها را از ذکر خدا و به پا  
داشتن نماز و دادن زکات غافل نمی‌کند، می‌ترسند از روزی که دگرگون می‌شود در آن روز دلها و دیده‌ها)

۲. سوره فرقان، آیات ۶۳ تا ۷۶

عباد الرحمن کسانی هستند که در پیشگاه خالق ذلیل، و در برابر خلق متواضع و فروتنند، که نه تنها به دیگران آزار و اذیتی ندارند، بلکه اذیت و آزار دیگران را تحمل می‌کنند، و در برابر آنها که به جهل و نادانی با آنان سخن می‌گویند، به جای آن که مقابله به مثل کنند، نه تنها به حلم و بردباری متعرض آنها نمی‌شوند، بلکه برای آنها سلامت از مرض جهالت را آرزو می‌کنند: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾.

کسانی که شعارشان سلام و سلامت برای بیگانگان و مخالفان است، برای آشنایان و موافقان بجز مواسات و ایثار از آنان انتظاری نیست.

این گفتار و رفتار روز آنها است، و اما حالاتشان در شب این است که به آفاق آسمان چشم می‌دوزند، و آیات علم و قدرت و حکمت خداوند را در ستاره‌ها و کهکشانها می‌بینند، و با تجلی عظمت خداوند در آن آیات، شب را به قیام و سجود می‌گذرانند: ﴿يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾.

و چون با دقت می‌نگرند که میلیونها ستاره سر بر خط فرمانند، و از مدار خود کوچکترین تخلفی ندارند، از ترس انحراف خود از مدار دین و آیین الهی می‌گویند: ﴿رَبِّنَا اضْرِبْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا﴾.

نسبت به اموالشان - که مانند خون، مایه حیات جامعه است - به گونه‌ای عمل می‌کنند که از امساک به فشار خون، و از اسراف در انفاق به فقرالدم مبتلا نشوند، و از حد اعتدال خارج نمی‌شوند، تا هم به خود برسند و هم به دیگران: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾.

آنان کسانی هستند که دل و زبان را به شرک، و دست را به خون ناحق و دامن را به زنا آلوده نمی‌کنند: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾.

آنان کسانی هستند که از دروغ و باطل برکنار هستند، و با بزرگواری، از لغو و گفتار و رفتار بیهوده می‌گذرند، و چنین افرادی که از حضور در مجلس باطل و ناحق امتناع می‌ورزند و کرامت و بزرگواریشان اجازه نمی‌دهد که خود را به لغو و عبث آلوده



کنند، از درخت وجودشان جز میوه علم، حکمت، امانت، صداقت و عدالت چیده نمی‌شود: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَرُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾.

آنان کسانی هستند که وقتی به آیات خدا تذکر داده می‌شوند، کور و کر، بر آنها نمی‌افتند، بلکه گوش جان به آیات خدا می‌دهند، و با چشم تفکر و تدبّر در آنها می‌نگرند: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِبَيِّنَاتٍ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا ضُمًّا وَعُمْيَانًا﴾.

چنین کسانی حق دارند از خدا پیشوایی پرهیزکاران را درخواست کنند، و بگویند: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ و در مقابل خویشتن‌داری در برابر عوامل انحراف فکری و اخلاقی و عملی، سزای آنها غرفه‌ای است که خداوند متعال به آنان وعده داده است، که در آن غرفه به بالاترین عطیة الهی که تحیت و سلام خداست نایل می‌شوند: ﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا﴾، ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

۲- در روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: ایمان مؤمن کامل نمی‌شود مگر آن که صد و سه خصلت را فراگیرد؛ از آن خصال چند خصلت قریب به مضمون ذکر می‌شود:

علم مؤمن کثیر و حلم او عظیم است، تذکر دهنده غافل و معلّم جاهل است، کسی که او را آزار کند از او آزار نمی‌بیند، در آنچه که به کار او نمی‌آید وارد نمی‌شود، کسی را به مصیبت شماتت نمی‌کند، و کسی را به غیبت یاد نمی‌کند، کمک غریب و پدر یتیم است، شادی او در چهره او و حزن و اندوه او در دل اوست، سرکسی را کشف نمی‌کند، ستر کسی را هتک نمی‌کند، امین بر امانتها و دور از خیانتهاست، حرکات او ادب و کلام او عجب است، و از امور طالب‌اعلای آنها و از اخلاق طالب‌اسنای آنهاست، قلب او با تقوا و علم او پاکیزه است، هرگاه قدرت پیدا کند عفو می‌کند، و هرگاه وعده دهد وفا می‌کند، نه در بغضش غرق و نه در حبش هلاک می‌شود (حب و بغض او، او را از اعتدال خارج نمی‌کند) باطل را از دوستش نمی‌پذیرد، و حق را بر دشمنش ردّ نمی‌کند، و نمی‌آموزد مگر برای آن که بداند، و دانا نمی‌شود مگر برای

آن که به کار ببندد و عمل کند، اگر با اهل دنیا راه برود زیرک‌ترین آنان است، و اگر با اهل آخرت راه رود پارساترین آنان است.<sup>۱</sup>

۳- مدار کمال در کلمات پیشوایان دین بر عقل و علم و ایمان است؛ و نسبت به هر یک به مستفاد قسمتی از یک حدیث از امام چهارم حضرت زین‌العابدین (علیه السلام) اکتفا می‌شود که قریب به مضمون آن این است:

اگر کسی را دیدید که از سیرت و منطق خود، ترس و عبادت و زهد را نشان می‌دهد و در حرکات خود خضوع و فروتنی را اظهار می‌کند، شتاب زده نشوید، فریب او را نخورید، چه بسیار کسانی هستند که از دسترسی به دنیا عاجزند، پس دین را وسیله صید دلها قرار می‌دهند، ولی اگر متمکن از حرامی شوند در آن فرو می‌روند؛ و هرگاه دیدید از حرام هم عفت می‌ورزد، باز هم مغرور نشوید، چون شهوتها و هوسهای خلق مختلف است، چه بسیاری از مردمان که از مال حرام هر چند زیاد باشد رو برمی‌گردانند ولی در مقابل شهوت دامن، خود را می‌بازند؛ و اگر دیدید از آن هم عفت ورزید مغرور نشوید تا ببینید که عقل او چگونه است، چه بسیارند کسانی که همه آنها را ترک کردند، ولی به عقلی متین رجوع نکردند، و افسادشان به جهل از اصلاحشان به عقل بیشتر است؛ و اگر عقلش را هم متین یافتید، باز مغرور نشوید تا ببینید در مبارزه عقل و هوی آیا با هوشش همراه می‌شود برخلاف عقل، یا با عقلش برخلاف هوی، و محبتش نسبت به ریاستهای باطل چگونه است که در میان مردمان کسانی هستند که تارک دنیا برای دنیایند.<sup>۲</sup>

نتیجه آن که معیار کمال، سخنان فریبنده و اعمال متواضعانه نیست و صرف نظر از شهوت مال و شکم و دامن نیست، بلکه معیار کمال عقلی است که از کدورت جهل تصفیه شده تا مبدأ صلاح و اصلاح شود، و هوایی است که تابع امر و فرمان خدا باشد که هیچ هوسی حتی شهوت جاه و مقام او را نفریبد و از عزت با باطل بگذرد و ذلت با حق را انتخاب کند.

۴- عنوان بصری که نود و چهار سال از عمرش گذشته بود، و سالها نزد

۱. بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۱۰

۲. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۸۴

مالک بن انس - امام مذهب مالکی - برای تحصیل علم رفت و آمد می کرد، چون امام ششم علیه السلام به مدینه آمد از آن حضرت درخواست کرد که به خدمتش برای کسب علم بیاید، حضرت فرمود: «من مردی هستم مطلوب - که در طلب من هستند - و با این حال در هر ساعتی از شب و روز به اوراد و اذکاری مشغول هستم.»

عنوان غمگین شد و به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت، و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد که قلب آن حضرت به او معطوف شود و از علم او بهره ای ببرد که به راه مستقیم خدا هدایت شود، و غمگین به خانه برگشت. دلش اسیر محبت آن جناب شد، و برای تحصیل علم به نزد مالک هم نرفت، و جز برای نماز واجب از خانه بیرون نمی آمد. چون صبرش تمام شد روزی بعد از نماز عصر بر در خانه آن حضرت رفت، خادم گفت: چه حاجت داری؟

گفت: حاجت من سلام بر شریف است.

جواب داد: او در مصلائی خود ایستاده.

عنوان بر در خانه نشست، خادم بیرون آمد، گفت: داخل شو بر برکت خدا.

عنوان گفت: داخل شدم و سلام کردم؛ جواب سلام داد و فرمود: بنشین، خدا تو را

بیمارزد، مدتی سر به زیر انداخت، بعد سر بلند کرد و از کُنیه من پرسید و دعا کرد.

با خود گفتم: اگر در این زیارت و سلام به جز این دعا چیزی نصیبم نشود، همین دعا بسیار است.

بعد سر بلند کرد و فرمود: حاجت تو چیست؟

گفتم: از خدا خواسته ام قلب تو را به من متوجه، و از علم تو روزیم کند و امیدوارم

دعا به اجابت رسیده باشد.

فرمود: یا ابا عبدالله علم به تعلّم نیست، این است و جز این نیست: علم نوری

است که در قلب آن کس که خدا هدایت او را خواسته باشد واقع می شود؛ پس اگر

مراد تو علم است در خود حقیقت بندگی طلب کن، و علم را به استعمال علم و عمل

به آن بطلب، و از خدا فهم بخواه تا تو را بفهماند.

گفتم: حقیقت بندگی چیست؟

فرمود: سه چیز است:

آن که بنده خدا، خود را مالک آنچه خدا به او داده نداند، چون بندگان خدا ملکی ندارند، مال را مال الله می‌بینند و هر جا که خدا امر کرده آن مال را می‌گذارند.

و آن که بنده برای خود تدبیری نیندیشد.

و آن که تمام اشتغالش در آن باشد که خدا او را به آن امر، و از آن نهی کرده است. پس چون برای خود ملکی ندید، انفاق در آنچه خدا امر کرده که مالش را در آن انفاق کند آسان می‌شود، و چون تدبیر خود را به مدبّر خود واگذار کرد مصائب دنیا بر او آسان می‌شود، و چون به امر و نهی خدا مشغول شد فرصتی برای مرء و مباحات با مردمان پیدا نمی‌کند؛ پس چون خدا بنده خود را به این سه امر اکرام کرد، دنیا و شیطان و خلق بر او سهل و آسان می‌شود، دنیا را برای افزون‌طلبی و فخرفروشی طلب نمی‌کند، و آنچه نزد مردمان است برای عزّت و برتری نمی‌طلبد، و ایام عمرش را بیهوده از دست نمی‌دهد.

پس این اوّل درجه تقوی است که خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿تِلْكَ أَلْدَارُ

الْآخِرَةِ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾<sup>۱</sup>

گفتم: یا ابا عبدالله مرا وصیت کن.

فرمود: تو را به نه چیز وصیت می‌کنم و آنها وصیت من است برای کسانی که مرادشان راه به سوی خداست، و از خدا می‌خواهم که تو را برای عمل به آن موفق کند: سه وصیت در ریاضت نفس و سه وصیت در حلم و سه وصیت در علم است.

اما آن چه در ریاضت است: بپرهیز از آن که چیزی را که اشتها نداری بخوری، که مورث بُلّه و حماقت است، و جز هنگام گرسنگی نخوری، و هرگاه خوردی حلال بخور و نام خدا را ببر، و حدیث پیغمبر ﷺ را به یاد آور که فرمود: آدمی ظرفی را بدتر از شکم خود پُر نکرده است، پس اگر چاره نبود ثلث آن برای خوردن و ثلث آن

---

۱. سوره قصص، آیه ۸۳ (آن خانه آخرت است، قرار می‌دهیم آن را برای کسانی که اراده نمی‌کنند بلندی و فساد

برای نوشیدن و ثلث آن برای نفس کشیدن باشد.

و اما آن وصیتهای که در حلم است: کسی که به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می شنوی، تو بگو: اگر ده تا بگویی یکی نخواهی شنید؛ و کسی که ناسزا به تو بگوید، پس به او بگو: اگر در آن چه می گویی راستگو هستی، از خدا می خواهم مرا بیامرزد، و اگر دروغگویی از خدا می خواهم تو را بیامرزد؛ و کسی که به تو وعده فحش می دهد تو به او وعده نصیحت بده.

و اما آن وصیتهای که در علم است: پس آن چه نمی دانی از دانایان بپرس، و بپرهیز از آن که از آنان به طریق تعنت و تجربه سؤال کنی، و بپرهیز از آن که در آنچه نمی دانی به رأی و گمان خود عمل کنی، و تا آن جا که میسر است به احتیاط عمل کن؛ و از فتوا دادن بگریز آن چنان که از شیر می گیزی، و گردنت را پُل قرار نده که مردمان بر آن بگذرند. بر خیز که تو را نصیحت کردم و ورد مرا بر من فاسد مکن، که من به خود مشغولم و

السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى<sup>۱</sup>.

شرح این آیات و روایات در این مختصر نمی گنجد، که فهم هر آیه ای از آن آیات و هر جمله ای از این روایات نیازمند به بحث مفصّلی است، و به آنچه بیان شد اکتفا می شود. در خاتمه توجه به دو نکته لازم است:

### الف: تعبّد در دین

ملاحظه اصول و فروع دین اسلام، و تفکّر در عبادات و معاملات، و تأمّل در سیاسات این دین - در تدبیر نفس و منزل و مدینه - و تدبّر در آداب این دین - در مستحبات و مکروهات - مبین حکمت بالغه در این مقرّرات است. این امری طبیعی است که درک حکمت تمام احکام، بلکه درک تمام حکمت هر حکمی، در دینی که برنامه سعادت انسان در تمام عوالم زندگی اوست میسر نیست، مگر برای کسی که محیط بر آن عوالم و حوایج انسان در آنها، و طرق تأمین آن حوایج باشد، و ندانستن حکمت حکمی دلیل عدم حکمت در آن حکم نیست.

و همچنان که کتاب خلقت و تکوین محکمت و متشابهاتی دارد، کتاب تشریح هم محکمت و متشابهاتی دارد، و در اثر وجود متشابهات نباید از محکمت دست برداشت، و همچنین نباید وجود متشابهات را در نظام خلقت و دین عبث و بیهوده پنداشت: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾<sup>۱</sup>.

و باید دانست که حیات دنیوی انسان نسبت به آخرت به منزله حیات جنین در رحم است، که در آن جا قوا و اعضایی به او داده می‌شود، و جنین هر چند دارای عقل و شعور باشد، ادراک کاربرد و نتیجه وجود آن اعضا برای او میسر نیست، و هرگز نمی‌تواند بفهمد که حکمت تشکیلات اسرار آمیز مغز چیست، یا دستگاه بینایی و شنوایی و جهاز تنفس برای او به چه کار می‌آید، اما وقتی به دنیا قدم گذاشت حکمت آنها ظاهر می‌شود.

همچنین جنین جان انسان در رحم مادر طبیعت، به وسیله تعلیم و تربیت وحی الهی باید به قوا و اعضایی مجهز شود که ابزار حیات ابدی اوست، و حکمت آن دستورات بعد از قدم گذاشتن به عالم آخرت - که نسبت آن به دنیا، نسبت دنیا به رحم مادر است - روشن می‌شود. به این جهت تعبد در احکام دین از ضروریات خلقت انسان است، بلکه از ضروریات کمال انسانی است، چون ارزش عامل به عمل است، و ارزش عمل، به داعی و محرک عامل بر آن عمل است، و بیان معصوم علیه السلام هم راهنمای به این واقعیت است که می‌فرماید: «أَتَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَّا نَوَى»<sup>۲</sup> از این رو اطاعت خدا برای خدا با چشم پوشیدن از مصلحت و مفسده و نفع و ضرر، مقام مقرّبین است.

### ب: لزوم تقلید از علمای دین

انسانی که حفظ حیات و سلامت او تابع مقرّرات و قوانین است، چاره ندارد که

۱. سوره آل عمران، آیه ۷ (کسانی که در علم رسوخ دارند، می‌گویند: ایمان آوردیم به او، همه آنها از نزد پروردگار ماست)

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۴۹، ابواب مقدمه عبادات، باب ۵، حدیث ۱۰ (این است و جز این نیست که اعمال وابسته به نیت‌ها است و برای هر کس آن است که نیت کرده است)

برای حفظ سلامت خود یا طیب باشد، و یا به طیب حاذق مورد اعتماد مراجعه کند و به دستور او عمل نماید، و یا جانب احتیاط را بگیرد و از هر چه که احتمال می‌دهد مضرّ به حال اوست خودداری کند؛ تا بداند یا از دانا پرسد.

بلکه تقلید از ضروریات زندگی انسان است، چه عالم باشد و چه جاهل؛ نیاز جاهل به تقلید در زندگی روزمره‌اش محتاج به بیان نیست، و نیاز عالم به تقلید به این جهت است که هر دانشمندی دایره دانش او به قسمت ناچیزی از احتیاجات او محدود است، مثلاً دانشمند در طبّ باید در ساختمان خانه‌اش مقلّد مهندس و معمار ساختمان باشد، و اگر سوار هواپیما شد مقلّد خلبان، و اگر سوار کشتی شد پیرو بی‌چون و چرای ناخدا باشد.

بلکه با انشعاب طبّ اگر متخصص در عضوی شد، در عضو دیگر باید مقلّد متخصص دیگر باشد؛ در نتیجه زندگی هیچ فردی بدون تقلید اداره نمی‌شود.

بنابر این کسی که ایمان به دین دارد، و می‌داند که در دین برای او وظایف و تکالیفی معین شده است، به حکم عقل و فطرت خود ملزم است که نسبت به آن وظایف یکی از سه راه را انتخاب کند: یا علم به آنها را تحصیل کند، و یا از عالم به آنها پیروی نماید، و یا جانب احتیاط را مراعات کند، و در صورتی که نه عالم به آن وظایف است و نه اهل احتیاط، راه، منحصر به پیروی از نظریات عالم و دانشمند به آن احکام است، و اگر دانشمندان و متخصصان در آن احکام اختلاف نظر داشتند، از نظر اعلم آنان پیروی کند، همچنان که اگر نظر طیبیان در تشخیص درد و علاج آن مختلف بود، باید به اعلم آنان رجوع نماید.

و چون دین اسلام دین علم است، و هر عملی - هر چند به واسطه - باید به علم منتهی شود، تقلید هم که اعتماد و استناد به رأی و نظر عالم و مجتهد در احکام دین است - چنان که روشن شد - باید بر مبنای علم و عقل و فطرت باشد: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۱</sup>.

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶ (و پیروی نکن آنچه را که به آن علم نداری، همانا گوش و چشم و دل همه آنها مسئولند)

## فهرست كتب

١. إختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، قم - مؤسسة آل البيت عليه السلام
٢. أسباب النزول، مؤسسة الحلبي و شركاه - القاهرة
٣. أسد الغابة، دار إحياء التراث العربي - بيروت
٤. أسنى المطالب، مكتبة أمير المؤمنين عليه السلام - اصفهان
٥. إعلام الوري بأعلام الهدى، مؤسسة آل البيت عليه السلام - قم
٦. الآحاد و المثاني، دار الدراية
٧. الإحتجاج، دار النعمان - النجف الأشرف
٨. الإختصاص، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية - قم
٩. الأربعون حديثاً، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام - قم
١٠. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، قم - مؤسسة آل البيت عليه السلام
١١. الإستيعاب فى معرفة الأصحاب، دار النهضة - مصر - القاهرة
١٢. الإصابة فى تمييز الصحابة، دار الكتب العلمية - بيروت
١٣. الإفتصاح فى إمامة أمير المؤمنين عليه السلام، مؤسسة البعثة - قم
١٤. الإقتصاد الهادى إلى طريق الرشاد، مكتبة جامع چهلستون - طهران
١٥. الأمالى للصدوق، مؤسسة البعثة - قم
١٦. الأمالى للطوسى، دار الثقافة - قم



۱۷. الأمالی للمفيد، جماعة المدرسين - قم
۱۸. الإمامة و التبصرة من الحيرة، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام - قم
۱۹. الإيضاح، انتشارات دانشگاه طهران
۲۰. البداية و النهاية، دار إحياء التراث العربي - بيروت
۲۱. البيان في أخبار صاحب الزمان (في آخر كتاب كفاية الطالب)، دار إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام
۲۲. التاريخ الكبير، المكتبة الإسلامية - ديار بكر
۲۳. التبيان في تفسير القرآن، دار إحياء التراث العربي
۲۴. التفسير الكبير، دار إحياء التراث العربي
۲۵. التلخيص (في هامش المستدرک)، دار الكتب العربي - بيروت
۲۶. التوحيد، جامعة المدرسين - قم
۲۷. الثقات، مؤسسة الكتب الثقافية
۲۸. الجامع الصغير، دار الفكر - بيروت
۲۹. الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، دار إحياء التراث العربي - بيروت
۳۰. الجرح و التعديل، دار إحياء التراث العربي - بيروت
۳۱. الخرائج و الجرائح، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم
۳۲. الخصال، جامعة المدرسين - قم
۳۳. الدر المنثور، دار المعرفة
۳۴. الدعوات، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام
۳۵. الرسائل العشر، جامعة المدرسين - قم
۳۶. السنن الكبرى للبيهقي، دار الفكر - بيروت
۳۷. السنن الكبرى للنسائي، دار الكتب العلمية - لبنان
۳۸. السيرة النبوية لابن كثير، دار المعرفة - بيروت
۳۹. السيرة النبوية لابن هشام، مكتبة محمد علي صبيح و أولاده بمصر
۴۰. الصواعق المحرقة، مكتبة القاهرة
۴۱. الطبقات الكبرى، دار صادر - بيروت

٤٢. الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف ، مطبعة الخيام - قم
٤٣. العمدة، جامعة المدرسين - قم
٤٤. الغيبة للطوسى ، مؤسسة المعارف الإسلامية - قم
٤٥. الفائق فى غريب الحديث ، دار الكتب العلمية - بيروت
٤٦. الفتوحات الإسلامية بعد مضى الفتوحات النبوية ، المكتبة التجارية الكبرى بمصر
٤٧. الفضائل ، المكتبة الحيدرية - النجف الأشرف
٤٨. الكافى ، دار الكتب الإسلامية
٤٩. الكامل فى التاريخ ، ادارة الطباعة المنيرية - مصر
٥٠. المجازات النبوية ، مكتبة بصيرتى - قم
٥١. المحاسن ، دار الكتب الإسلامية
٥٢. المستدرک على الصحيحين ، دار المعرفة - بيروت
٥٣. المسترشد ، مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور
٥٤. المصنّف ، المجلس العلمى
٥٥. المعجم الاوسط ، دار الحرمين
٥٦. المعجم الصغير ، دار الكتب العلمية - بيروت
٥٧. المعجم الكبير ، مكتبة ابن تيمية - القاهرة
٥٨. المعيار و الموازنة ، مؤسسة المحمودى - بيروت
٥٩. المناقب ، جامعة المدرسين - قم
٦٠. النكت الاعتقادية ، دار المفيد - بيروت
٦١. الهداية ، مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام - قم
٦٢. أنساب الأشراف ، مؤسسة الأعلمى - بيروت
٦٣. أنيس الأعلام فى نصره الإسلام ، مرتضى - طهران
٦٤. بحار الأنوار ، مؤسسة الوفاء - بيروت
٦٥. بصائر الدرجات الكبرى ، مؤسسة الأعلمى - طهران
٦٦. بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث ، دار الطلايع

٦٧. تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك)، مؤسسة الأعلمي - بيروت
٦٨. تاريخ بغداد أو مدينة الإسلام، دار الكتب العلمية - بيروت
٦٩. تاريخ مدينة دمشق، دار الفكر - بيروت
٧٠. تحف العقول عن آل الرسول، جامعة المدرسين - قم
٧١. تحفة الاحوذى فى شرح الترمذى، دار الكتب العلمية - بيروت
٧٢. تعجيل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة، دار الكتب العربى - بيروت
٧٣. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، دارالمعرفة - بيروت
٧٤. تفسير أبي حمزة الثمالى، دفتر نشر الهادى
٧٥. تفسير الثعالبي المسمى بجواهر الحصان، دار إحياء التراث العربى
٧٦. تفسير العياشى، المكتبة العلمية الإسلامية
٧٧. تفسير القرآن للصنعانى، مكتبة الرشد - الرياض
٧٨. تفسير القمى، دار الكتاب - قم
٧٩. تفسير فرات الكوفى، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى
٨٠. تنقيح المقال، مطبعة المرتضوية - النجف الاشرف
٨١. تهذيب الأحكام، دار الكتب الإسلامية - طهران
٨٢. تهذيب التهذيب، دار الفكر - بيروت
٨٣. تهذيب الكمال، مؤسسة الرسالة
٨٤. جامع الأحاديث، دار الفكر - بيروت
٨٥. جامع البيان فى تأويل آى القرآن، دار الفكر - بيروت
٨٦. جامع المسانيد و السنن، دار الفكر
٨٧. جمهرة اللغة، دار العلم للملايين - بيروت
٨٨. جواهر العقدين فى فضل الشرفين، دار الكتب العلمية - بيروت
٨٩. حلية الأولياء، دار الفكر - بيروت
٩٠. خصائص الأئمة، مجمع البحوث الإسلامية - الرضوية
٩١. خصائص الوحي المبين، دار القرآن الكريم - قم

## ٢١٢ / آشنایى با اصول دين

٩٢. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، مكتبة نينوى الحديثة
٩٣. دعائم الإسلام، دار المعارف
٩٤. دلائل الإمامة، مؤسسة البعثة - قم
٩٥. دلائل النبوة، دار طيبة - رياض
٩٦. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، مكتبة القدسى - القاهرة
٩٧. ذيل تاريخ بغداد، دار الكتب العلمية - بيروت
٩٨. رسائل المرتضى، دار القرآن الكريم - قم
٩٩. روضة الواعظين، منشورات الرضى - قم
١٠٠. زبدة البيان فى أحكام القرآن، مكتبة المرتضوية - طهران
١٠١. سبل الهدى و الرشاد، دار الكتب العلمية - بيروت
١٠٢. سعد السعود، المكتبة الحيدرية فى النجف
١٠٣. سنن أبى ماجه، دار الفكر - بيروت
١٠٤. سنن أبى داود، دار الفكر - بيروت
١٠٥. سنن الترمذى، دار الفكر - بيروت
١٠٦. شرح الأخبار فى فضائل الائمة الأطهار عليهم السلام، جامعة المدرسين - قم
١٠٧. شرح السنة، المكتب الإسلامى
١٠٨. شرح المواقف، مطبعة السادة بجوار محافظة مصر
١٠٩. شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد، دار احياء الكتب العربية
١١٠. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى آيات النازلة فى أهل البيت عليهم السلام، وزارة الإرشاد الإسلامى
١١١. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، مؤسسة الرسالة
١١٢. صحيح البخارى، دار الفكر - بيروت
١١٣. صحيح مسلم، دار الفكر - بيروت
١١٤. طبقات المحدثين بإصبهان والواردين عليها، مؤسسة الرسالة - بيروت
١١٥. عقد الدرر، مكتبة عالم الفكر - القاهرة
١١٦. علل الشرايع، دار إحياء التراث العربى

۱۱۷. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، مطبعة سيد الشهداء عليه السلام - قم
۱۱۸. عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل)، طبع در وگولین در مدینه لپسیا (لپسیک) در سنه ۱۹۸۵. ۱۱۹. مترجم از زبان اصلی یونانی
۱۲۰. عیون أخبار الرضا عليه السلام، انتشارات جهان - طهران
۱۲۱. فتح الباری شرح صحیح البخاری، دار المعرفة للطباعة و النشر - لبنان
۱۲۲. فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل، مؤسسه الرسالة - بیروت
۱۲۳. فضائل الصحابة للنسائی، دار الکتب العلمیة - بیروت
۱۲۴. فیض القدير شرح الجامع الصغير، دار الکتب العلمیة - بیروت
۱۲۵. کتاب السنة، المکتب الاسلامی - بیروت
۱۲۶. کتاب الغیبة، مکتبة الصدوق - طهران
۱۲۷. کشف الغطاء، مهدوی - اصفهان
۱۲۸. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، مکتبة ابن هاشمی - تبریز
۱۲۹. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، انتشارات بیدار - قم
۱۳۰. کفایة الطالب فی مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، دار احیاء التراث اهل البيت عليهم السلام - طهران
۱۳۱. کمال الدین و تمام النعمة، جامعة المدرسين - قم
۱۳۲. کنز العمال، مؤسسه الرسالة - لبنان
۱۳۳. کنز الفوائد، مکتبة المصطفوی - قم
۱۳۴. لسان المیزان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - بیروت
۱۳۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - بیروت
۱۳۶. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دار الکتب العلمیة - بیروت
۱۳۷. مسند ابن الجعد، دار الکتب العلمیة - بیروت
۱۳۸. مسند أبي حنيفة، مکتبة الکوثر - الرياض
۱۳۹. مسند أبي داود الطيالسی، دار الحديث - بیروت
۱۴۰. مسند أبي يعلى الموصلي، دار المأمون للتراث
۱۴۱. مسند أحمد بن حنبل، دار صادر - بیروت

## ٢١٤ / آشنایی با اصول دین

١٤٢. مسند الشاميين، مؤسسة الرسالة - بيروت
١٤٣. مسند سعد بن أبي وقاص، دار البشائر الإسلامية - بيروت
١٤٤. مصباح المتهجد، مؤسسة فقه الشيعة - لبنان
١٤٥. مصنف ابن أبي شيبة، دار الفكر
١٤٦. معاني الأخبار، جامعة المدرسين - قم
١٤٧. معاني القرآن، جامعة أم القرى - المملكة السعودية
١٤٨. معجم البلدان، دار إحياء التراث العربي - بيروت
١٤٩. مناقب آل أبي طالب، مؤسسة انتشارات علامه - قم
١٥٠. مناقب الإمام أمير المؤمنين علي عليه السلام، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية
١٥١. من لا يحضره الفقيه، دار الكتب الإسلامية
١٥٢. موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان، دار الكتب العلمية - بيروت
١٥٣. ميزان الاعتدال، دار المعرفة - بيروت
١٥٤. نظم درر السمطين، من مخطوطات مكتبة أمير المؤمنين عليه السلام
١٥٥. نور الأبصار، دار الفكر - بيروت
١٥٦. نهاية ابن أثير، المكتبة الإسلامية
١٥٧. نيل الأوطار من أحاديث سيد الخيار، دار الجيل - بيروت
١٥٨. وسائل الشيعة، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث - قم
١٥٩. وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، مجمع الذخائر الإسلامية
١٦٠. يتابع المودة، دار الأسوة